

در اعراس عامه معلّمه

الاضاف

ملک دین محمد آیت الله العظمی، انشاءت منزل لا اله الا الله

نور العظماء عالم مقلد

البراق

ملك دين محمد ايند ستر، انشاعت منزل لاو

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنتهى كتاب لا يحصى تحفة ناياب المسمى به

ابن الصمد

ملك بن محمد ابن ^{بر آفرم} سند

تاجران کتب شیرازی و

لاهور - "پاکستان"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لَنَا نَسْلًا وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالَّتِيَّانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ
 عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَالْجَنَّةِ وَعَلَى الْيَوْمِ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ
 تَصَرَّفُوا عِنَانِ تَحْقِيقِهِمْ إِلَى أَعْلَى كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ **مَا يَعْلُ** بِرِضَا طَالِبَانِ
 عِلْمِ تَصْرِيفِ مَعْنَى نَامِدِ كَيْفَ مَخْتَصِرِ سَمَى ابوابِ الصَّرْفِ جَدِيدِ كَيْفَ تَرْتِيبِ
 ابوابِ مَتَصَرَّفِ وَالْفِصَالِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَّةِ وَالنَّوْائِمْ نَافِعِ وَتَهْدِيبِ صِغِ صَرْفِ صَغِيرِ وَكَبِيرِ
 وَضَبْطِ مَسَائِلِ كِتَابِ دَرَسِيهِ رَاقَا نَوَيْسِتِ جَامِعِ أَكْرَحِ قَبْلِ أَزِينَ كِتَابِي مَسْمُومِ بِابوابِ الصَّرْفِ
 نِيزِ بِقَالِبِ طَبِيعِ دَرآمِدِهِ أَمَّا خَالِي أَزْجَالِ تَعْلِيلَاتِ وَعَارِي أَزْجَالِهِ تَوْصِيحَاتِ بُوْدِ وَطَلِبِهِ بِرَا
 چنانکه باید مفید نیفتاده پس بنا بر فاده ^{مطلب} کتاب در ضمن هر باب این کتاب فوائد عجیبه و
 امثله غریبه و تَوْصِيحَاتِ نادره و تعریفات مفیده و تعلیلات ضروریه بهنایت شرح و
 بسط که مبتدیان را در علم صرف بدان احتیاج بنفتم ذکر کرده برای ترغیب طالبان
 وارشاد راغبان در عقب هر باب قوانین نافه مختصره بعبارت سهل و آسان مندرج
 کرده و بیشتر قواعد صرفیه در سلاک ضبط در آورده و در توضیح بیان آن سعی بلیغ بکار
 برده تا مبتدیان از دافع برگیرند و از موضوع بیان او بهره مند شوند و بزودی به مدارج
 علمیت ترقی بکنند وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ وَبِإِذْنِهِ التَّحْقِيقُ هـ
 پس بدانکه مجموع ابواب ثلاثی مجردش اند با اعتبار استقرار زیرا که قسمت عقلی مقتضی
 آن بود که برای هر ماضی سه مستقبل با اختلاف حرکات مینماید پس برین قیاس
 نه باب می شد لیکن سه باب را به جهت ثقلات انا احتمالاتش ساقط کردند و
 باقی ماند سه از آن فَعَلَ يَفْعَلُ چون ضَرَبَ يَضْرِبُ وَفَعَلَ يَفْعَلُ چون
 نَصَرَ يَنْصُرُ فَعَلَ يَفْعَلُ چون سَمِعَ يَسْمَعُ واین را اصول خوانند که حرکت مین

صفحه
کتاب
صفحه
کتاب
جمع
صفحه
نیمه
مطلب
مطلب
کتاب
صفحه
هـ

مستقبل مخالف حرکت عین ماضی است و سزا آن فعل یفعل چون فتم یفتم
و فعل یفعل چون حبیب یحبیب و فعل یفعل چون کرم یکرّم و این را
الفرع میخوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی است -

بَابُ وَل

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یفعل یفتم
العدین فی الماضی و کسرهما فی الغیر الفعرب زدن و بر سر زمین رفتن و پدید
آوردن مثل ضرب یضرب ضارباً فهو ضارب و ضرب یضرب ضارباً فهو
مضرب لم یضرب لم یضرب لا یضرب لن تضرب لن تضرب
الامر منه اضرب لیضرب لیضرب والنهی عنه لا تضرب
لا تضرب لا یضرب لا یضرب الطرف منه مضرب مضربان
مضارب و مضرب و الالة منه مضرب مضربان مضارب و مضرب
و المونث منه مضربة مضربان مضارب و مضربة مضربان
مضارب و مضرب و مضربة فعل التفضیل منه اضرب اضربان
اضربون اضرب و اضرب و المونث منه ضربی ضربیان ضربیات
ضرب ضربی و به تقدیم این باب آن باشد که کسر در عین مضارع اصل است
صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل
یفعل ضرب ضارباً ضربوا ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت
ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت و اضرب اضرباً و اضرب اضرباً و اضرب اضرباً
کند بر وقوع معنی در زمان گذشته و آخرش مبنی باشد بر فتح چون ضرب بضربان یک
مرد بر زمان گذشته و معلوم و معروف فعل را گویند که منسوب بفاعل جلی یا خفی باشد
نحو خلق الله و یخلق و یهول که چنان نبود نوح خلق العالم و یخلق و ثلاثی
آنکه در سه حرف اصلی باشد چون ضرب و مجرد فعل را خوانند که بر حروف ثلثه یا اربعه

اصلی زیادتى در ماضى نداشته باشد چون نَصَرَ وَضَرَبَ وَبَعَثَ وَعَرَقَ وَ
و صحیح آن باشد که در حروف اصلی سه حرف علت و همزه و تضعیف یعنی دو حرف
اصلی سه از یک جنس نباشد و حرف علت واؤ و یاء و الف را گویند که مجموع سه و آتى
باشد ضَرْبَ فعل ماضى را از ضارباً که مصدر است بنا کردند حرف اول را مفتوح بر ل
خوبگذاشتند و ثانی را حرکت فتحه دادند و ثالث را بمنى برفع نمودند و تنوین ممکن برائے
بنا کردن فعل حذف کردند زیرا که تنوین علامت اسم است وَالْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ عَلَامَةَ
الْإِسْمِ اما تنوین ترغم علامت اسم نیست کَمَا بُسِطَ فِي الْكِتَابِ الْمُبْسُوطَةِ تَا زَضْرِبًا
ضَرْبٌ شد صرف کبیر فعل ماضى مجهول ثلاثى مجرد صحیح
از باب فَعَلَ يَفْعُلُ ضَرْبٌ ضَارِبًا ضَرَّبُوا ضَرْبَتْ ضَرْبَتَا ضَرْبَيْنِ ضَرْبَتْ
ضَرْبَتُمَا ضَرْبَتُهُمْ ضَرْبْتُ ضَرْبْتُنَّ ضَرْبْتُ ضَرْبَتَنَا مجهول فعلى
را گویند که نسبت فعل در آن بمفعول باشد یعنی آنکه کار برو واقع شده باشد چون
ضَرْبٌ زده شدن یک مرد بزمانه گذشته ماضى مجهول را از ماضى معلوم گیرند و
طریق اخذ آنست که نامى فعل را ضم کنند و عین فعل را کسر اگر ماضى مفتوح العین یا
مضموم العین باشد اما اگر مکسور العین باشد پس کسر بحال خود باقی ماند و لام کلمه را
بر حالت خود میگذارند و این طریق مخصوص بثلاثى مجرد است اما در ماورائے ثلاثى
مجرد مجهول هر حرفى که متحرک باشد او را ضم و او را شیب جزا قبل آخر و ما قبل آخر را کسر و حرف
ساکن بدستور گذاشته شود صرف کبیر فعل مضارع معلوم صحیح
از باب فَعَلَ يَفْعُلُ يُضْرِبُ يُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ
تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ تُضْرِبِينَ تُضْرِبِينَ أَضْرِبُ أَضْرِبُ تُضْرِبُ
مضارع فعلى را گویند که دلالت کند بر وقوع معنى بزمانه موجود یا آینده چون يُضْرِبُ
میزند یا خواهد زد آن یک مرد بزمانه حال یا آینده و فعل مضارع را از فعل ماضى گیرند
زیادتی یک حرف از حروف اتین و رامل وى این حروف را زوائد اربعه خوانند
زیرکه براصل بناء زیاد میشود و این حروف باستثنائے چهار باب که ماضى آن

چهار حرفی باشد علی الدوام مفتوح باشد الف در یک صیغه می آید چون نون چون اَکْرَبُ
وَنَضْرِبُ ویا در چهار کلمه چون یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُنَّ وتمام در
برنج صیغه چون تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُنَّ تَضْرِبْنَ فعل مضارع
بمعنی حال و استقبال آید چنانچه گذشت و هرگاه در و لام مفتوح داخل شود بمعنی
حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد و اگر سین و سوف و در آید
استقبال را بود چون سَيَضْرِبُ وَسَوْفَ يَضْرِبُ قریب است که خواهد زد آن یک مرد
صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ
تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ یَضْرِبُنَّ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُنَّ تَضْرِبْنَ
تَضْرِبْنَ اَضْرِبُ اَضْرِبَانِ چون خواهند که مضارع مجهول بنا کنند حرف مضارع
را ضم کنند و ما قبل آخر را مفتوح گردانند و آخرش را بر حال خود میگذارند چون یَضْرِبُ
زده میشود آن یک مرد در زمانه موجوده یا زده خواهد شد بزمانه آئینده -

صرف کبیر اسم فاعل ضَارِبُ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَاتُ
ضَرْبُ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ
ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ ضَارِبَاتُ
ضَارِبَاتُ صیغه واحد مذکر اسم فاعل است و اسم فاعل اسمی است که ولایت کند برکننده
کاسے و او را از فعل مضارع معلوم میگیرند پس از یَضْرِبُ که فعل مضارع است
چون اسم فاعل بنا کنند حرف مضارع که یا است حذف کنند و فاعل را مفتوح و
ما بعدش الف مقصوره که علامت اسم فاعل است در آورند و ما قبل آخر او بر حالت
خود بگذارند و در آخر تنوین تمکن افزایند ضَارِبُ میزند آن یک مرد بزمانه حال یا خواهد زد
بزمانه استقبال و این طریق اخذ اسم فاعل از ثلاثی مجرد است اما اسم فاعل از ثلاثی
مزید فیه از رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم
بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر مکسور گردد و اگر مکسور نباشد چون مَکْرَمٌ
وَمَنْ حَرَجٌ وَمَنْ حَرَجٌ ضَارِبَانِ صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل ضَارِبُ بنا کرده شد

الف علامت تشبیه در آخرش در آوردند و ما قبلش را مفتوح کردند و نون مکسوره عوض
 تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو و علی اختلاف اقوال در آوردند پس در حالت
 رفع ضاربان و در حالت نصب جر ضاربین شد و ضاربون صیغه جمع مذکر اس
 فاعل از ضارب بنا کرده شد و او ساکن علامت جمع مذکر در آخرش در آوردند و ما قبلش
 را یعنی بر ضمه کردند زیرا که اعراب در وسط کلمه جاری نمیشود و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد
 یا حرکت مفرد یا عوض هر دو آوردند ضاربون شد و در حالت رفع و ضاربین شد
 و در حالت نصب جر و ضاربیه جمع تکسیر از آن ضارب است یعنی میزنند یا خواهند
 آن همه مردان بزمانه حال یا استقبال چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف
 اول مفتوح بود ثالث رابع را نیز فتح دادند و الف مقصوره را حذف کردند و عوض آن
 تایی متحرکه علامت جمع تکسیر است در آخر در آوردند تا از ضارب ضربه شد و ضارب
 نیز صیغه جمع تکسیر است بنا کرده شد از ضارب حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدود
 ساخته حرکت فتح دادند و بعد از مشدود الف جمع تکسیر در آوردند فاعل را حذف کردند و ضارب
 شد یعنی میزنند یا خواهند آن همه مردان در زمانه حال یا آینده ضارب نیز جمع تکسیر
 است از ضارب بنا کرده شد فتح حرف اول را بضمه بدل کردند و الف مقصوره را حذف
 و ما قبل آخر را مفتوح مشدود ساختند و آخر را بر حال خود بگذاشتند ضارب شد و ضارب
 ضرباء ضربان ضراب اضراب ضرب ضروب همه اوزان جمع تکسیر که از ضارب
 بنا کرده شدند و تغییری در آن بهمان قیاس است که تسطیر یافته و نزد علمائی این فن جمع
 تکسیر آنست که بنامی مفرد در آن سلامت مانند ضوبرب تصغیر ضارب است یعنی
 اندک زننده آن یک مرد در زمان حال یا استقبال تصغیر تغییر لفظ را گویند تا دلالت کند بر
 حقارت یا قلت مدلولش و برای ترحم و تعظیم نیز می آید چون خواستند که از اسماء
 بکثره مصغره بنا کنند فتح و فاعل را بضمه بدل نمودند و الف مقصوره را با و مفتوحه و سوم
 جایگزین ساکنه علامت تصغیر در آوردند و ما قبل آخر و نیز بر حال خود بگذاشتند
 وضوبربیه صیغه واحد مؤنث اسم فاعل مصغر است یعنی اندک

زنده یک زن در زمانه حال یا استقبال و ضواری و ضارب جمع تکبیر ضاربیه است
 صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح - از باب فعل یفعل
 مضروب مضروبان مضروبون مضروبیه مضروبیان مضروبیات
 مضارب مضاربیه اسم مفعول اسمی است که دلالت کند بر ذاتی که فعل
 بر واقع شده باشد و آن ساخته شود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را دور باید
 کرد و میم مفتوح در اول او باید آورد و عین کلمه را ضم و میان عین و لام واو مفعول
 آورده شود و لام کلمه را تخوین داده شود کلمه مضارب صیغه واحد مذکر اسم
 مفعول را از مضارب بنا کردند مضارب صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول بود
 چون خواستند که واحد مذکر اسم مفعول بنا کنند حرف مضارع را که یا است حذف کردند
 و بجایش میم مفتوحه در آوردند و میان ضار و واو مفعول افزودند و آخرش با منون
 بتوین ممکن کردند مضارب شد یعنی زده میشود یا زده خواهد شد آن یک مرد
 در زمانه حال یا استقبال این طریقه اخذ اسم مفعول از ثلاثی مجرد است اما اسم مفعول
 غیر از ثلاثی مجرد چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجائے حرف
 استقبال نهاده شود ما قبل آخر مفتوح کرده شود چون مکرم و صد خرج
 مضروبان صیغه تثنیه مثل ضاربیان و مضروبون صیغه جمع مثل ضاربون
 است و مضروبیه و مضروبیان و مضروبیات کضاربیه و ضاربیان
 و ضاربیات و مضارب جمع تکبیر مضارب و مضروبیه هر دو است چون خواستند
 که اسم واحد را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم با الف علامت جمع
 تکبیر و آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسودا اندوا و ساکن ما قبل او کسور
 آنرا بیابدل کردند و ثانی واحد را حذف کردند و بتوین ممکن را بواسطه منع صرف حذف
 کردند مضارب شد یعنی زده می شود یا زده خواهد شد آن همه مروان یا زنان
 در زمانه حال و استقبال مضربیه تصغیر مضارب و مضربیه
 تصغیر مضاربیه است و تغیرش سابقا گذشت مضربیه اندک زده میشود یا

زده خواهد شد آن یکمرد مضربیه اندک زده میشود یا زده خواهد شد آن یکمرد بزمانه
 حال یا استقبال صرف کبیر فعل جحد معلوم لم یضرب لم یضرب یا
 لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربین لم تضربا لم تضربین
 تضربین لم تضربا لم تضربین لم اضرب لم تضرب صرف کبیر فعل
 جحد مجهول لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم
 تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین لم تضربا لم تضربین
 لم اضرب لم تضرب هرگاه لم بر فعل مضارع آید و یا بمجهول منی منفی گرداند و منی منفی مجمل
 شود و جحد بمعنی جود است یعنی دانسته انکار کردن چون ما منی متحقق الوقوع است لهذا نفیش
 یا جحد نامیدند و لم در آخر چهار صیغه جزم کند اگر حرف علت بود چون لم یضرب لم تضرب
 لم اضرب لم تضرب و اگر بود بیفکند چون لم یدع و از هفت محل نون اعرابی را که علامت
 رفع است ساقط گرداند چون لم یضربا لم یضربوا لم تضربا لم تضربوا
 لم تضربین لم تضربا لم تضربین و لم تضربین که جمع مؤنث غائب حاضر است بحال
 خود دارد و لم یضرب نزوان یکمرد و زمان گذشته لم یضرب نزوان یکمرد و زمان گذشته
 و باقی صیغها بهین قیاس باید فهمید صرف کبیر فعل نفی معلوم لا یضرب
 لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا تضربین لا تضربین
 لا تضربون لا تضربین لا تضربان لا تضربان لا تضرب
 صرف کبیر فعل نفی مجهول لا یضرب لا یضربان لا یضربون
 لا تضرب لا تضربان لا یضربین لا تضربان لا تضربون لا تضربین
 لا تضربان لا تضربین لا اضرب لا تضرب بدانکه کلمه ما و لا تغییر در لفظ مضارع
 ندید آری تغییر معنوی پیدا میکند یعنی فعل مثبت را بمعنی منفی گرداند زیرا که لفظ ما و لا هر دو
 موضوع است برای نفی و فرق میان هر دو آنکه لا موضوع است برای تعمیم نفی و زمان حال
 و استقبال و ما بالخصوص برای نفی حال و استقبال ما بر مضارع قلیل است چون خواهند
 که فعل مضارع منفی بنا کنند صرف نفی یعنی ما یا لا بر مضارع مثبت داخل کنند چون

امر حاضرین چه باشد صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا
 در باب مُفَاعَلَةٍ چون ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبًا
 تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ
 دَخَرٌ حُوًّا لَمْ وَنُونٌ جمع بحال خود ماند چون اِخْرِيَّتٌ و حرف علت هم از آخر ساقط شود چون
 اَدْعُ و اَرْمُ و اِخْشَ بَانُونٌ تاکید ثقیله اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ
 اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ باید دانست که نون تاکید و نون است یکی نون ثقیله و دوم نون خفیفه
 و این هر دو نون در افتاده معنی تاکید برابر مگر نزد بعضی ر نون ثقیله تاکید نادر است به نسبت نون
 خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند یا اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ
 تو کیم و در زمانه استقبال بَانُونٌ تاکید خفیفه اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ اِخْرِيَّتٌ
 و اِخْرِيَّتٌ و اصل اِخْرِبٌ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد تا قبل نون بنی بر فتح
 گشت اِخْرِيَّتٌ و اِخْرِيَّتٌ شد اِخْرِيَّتٌ در اصل اِخْرِبٌ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد
 از حرکت کسره و او اند برای مشابهت بنون تشبیه اِخْرِيَّتٌ شد و در تشبیه نون خفیفه نیاید زیرا
 که نون خفیفه در آن محل که الفت باشد نیاید و چشم آنکه نون خفیفه و انما ساکن میباشد و الفت
 نیز ساکن اگر نون خفیفه در آن محل داخل شود اجتماع ساکنین علی غلظت حق لازم آید و آن ممنوع
 است اِخْرِيَّتٌ و اِخْرِيَّتٌ در اصل اِخْرِبٌ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای
 ساکنین شد میان و او و نون و او را حذف کردند و حمزه اباقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف
 و او اِخْرِيَّتٌ و اِخْرِيَّتٌ شد باقی صیغها بهین قیاس باید فهمید صرف کبیر امر
 حاضر مجهول لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ لِتَضْرِبَ
 باید کرده شوی تو کیم و در زمانه استقبال چون خواهند که از صیغها فعل مضارع مجهول
 صیغها فعل مضارع مجهول بنا کنند لام کسره و از مجهول آنها و آوردند و نون اعرابی را
 ساقط نمایند مثلاً لِتَضْرِبَ در اصل تَضْرِبَ فعل مضارع مجهول بود چون لام در او شش
 در آوردند آخرش را جزم کردند بلام لِتَضْرِبَ شد بهین قیاس فهمید صرف کبیر فعل مضارع
 غائب و متکلم معروف و مجهول صرف کبیر امر حاضر مجهول بَانُونٌ

[illegible]

مُنْصَرَّتَانِ مَنَاجِرٌ وَمُنْصَرٌّ لَا مُنْصَارٌ مُنْصَارٌ مَنَاجِرٌ مَنَاجِرٌ مَنَاجِرٌ وَمُنْصَرٌّ
 وَافْعَلْ لَتَفْصِيلٍ مِنْهُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ أَنْصَرُ
 أَنْصَرُ يَنْ أَنْصَرِيَّاتٌ أَنْصَرٌ وَأَنْصَرِيٌّ وَأَنْصَرٌ وَأَنْصَرٌ وَأَنْصَرٌ وَأَنْصَرٌ وَأَنْصَرٌ وَأَنْصَرٌ
 موافق است در فتح عین ماضی این باب کثیر الاستعمال است لیکن مثال اوی اجوف و ناقص یائی
 ازین باب نمی آید و تعلیلهایی این باب بر تعلیلهایی باب هَازَبِ قِیَاسِ باید کرد مگر چند بحثها
 که در آن باب ذکر نیافته در اینجا بیان میکنیم بِعَوِزِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ بدانکه مَنْصَرٌ ضعیف و اَحد اسم ظرف است
 و ظرف اسمی است که بر معنی وقت دلالت کند و آنرا ظرف زمان گویند و آنکه بر معنی جایی دلالت
 کند آنرا ظرف مکان گویند و در عبارت دیگر اسمی را گویند که دلالت میکند بر جایی صدر فعل یا
 وقت صدر فعل علامت ظرف زمان آنکه بجواب سوال متى واقع شود چون مَتَى الْقِتَالُ اَیْ فِی
 رَجَبٍ و علامت ظرف مکان آنکه بجواب سوال اَیْنَ واقع شود چون اَیْنَ زَیْدٌ اَیْ فِی السُّوْدَانِ
 چون خواهند که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنند علامت مضارع که یکی از حروف اربعه ثانیه است
 حذف کنند بعد حذف حرف مضارع میم مفتوح در لُوش در آورند و عین کلمه را فتح دهند اگر مضموم باشد
 و اگر مفتوح باشد بحال خود بماند مگر در مثال و همچنین اگر کسوه باشد یعنی عین کلمه بحال خود بماند مگر در
 ناقص مضارع که ظرف اینها مطلقا بفتح عین آید و لام کلمه را تنوین ملحق کنند مثلاً مَنْصَرٌّ را
 از یَنْصَرُّ بنا کردند یائی حرف مضارع حذف کردند و بعد حذف آن میم مفتوح در آورند و ماقبل آخر
 را فتح دادند زیرا که مضموم است آخر اَمْنُونِ تَنْوِینِ ممکن کردند مَنْصَرٌّ شد ای بجائے یاری کردن
 و زمانه یاری کردن ضعیف و اَحد اسم ظرف و مَنْصَرَّانِ ضعیف ثانی و مَنَاجِرٌ جمع است مِنْصَرٌّ
 تصغیر مَنْصَرٌّ است مَنْصَرٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول اسم آوردند
 و ثانی را مفتوح نمودند و سوم جایای تصغیر در آوردند مِنْصَرٌّ شد و مِنْصَرٌّ ضعیف آلاست و اسم
 آلا اسمی است که دلالت کند بواسطه فعل اے چیزیکه بدیع استعانت و فعل از فاعل صاور شود
 آنرا فعل مضارع ساخته شود باین طریق که علامت فعل مضارع را حذف کنند و میم مکسود اول
 او در آورند و عین کلمه را فتح دهند اگر مفتوح نباشد و در بحال خود بماند و لام کلمه را تنوین لاحق
 کنند زیرا که تنوین خاصه اسم است مثلاً مَنْصَرٌّ ضعیف آلاست چون خواستند که اسم آلا بنا کنند یائی

حرف مضارع را دور کردند و بجایش میم کسود را آوردند حرکت ماقبل آخر را بفتح بدل کردند و آخر را
 متون بنون تکرار کردند منصار شد یک الیاری کردن صیغه واحد اسم منصار از و مناصر
 صیغه تشبیه جمع الی است و منصار تصغیر منصار است ای اندک الیاری کردن گاه باشد که
 بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس گیرد و صیغه اسم الی ظاهر شوند چون
 منصار منصار از مناصیر و منصار منصار تاز مناصیر و منصار تصغیر منصار
 و مناصیر جمع تکسیر منصار است مناصیر تصغیر منصار است انصار صیغه اسم تفصیل
 است و اسم تفصیل اسمی است که دلالت کند بر زیارت معنی فاعلیت نسبت دیگر چون زید
 افضل من عمر و یعنی زید زیاده است از عمر و در فعل اسم تفصیل ساخته میشود از فعل مضارع
 باین طریق که علامت مضارع که یاء است حذف کنند و همزه اسم تفصیل را بر او آورند و عین کلمه
 را فتح دهند اگر مفتوح نباشد زنه بحالت خود باندولام کلمه بحالت خود ای رفع بگذارند و
 این طریق اخذ اسم تفصیل مذکور است مثلاً انصار صیغه اسم تفصیل احد ذکر از انصار بناکرده شده
 حرف مضارع دور کردند و بجایش همزه مفتوحه برائے وزن افعل را آوردند و حرکت ماقبل
 آخر را بفتح بدل کردند و آخر را معرب با عراب غیر منصرف کردند انصار شدی بسیار یاری
 کننده یکم و چون صیغه مؤنث از اسم تفصیل بنا کنند بعد حذف علامت مضارع
 فا کلمه را ضمه دهند و عین کلمه ساکن کنند و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است
 لاحق سازند و لام کلمه را فتح دهند مثلاً انصاری صیغه اسم تفصیل احد مؤنث است از انصار
 بناکرده شد علامت فعل مضارع را دور کردند بعد از نون را ضمه دادند و صادر اساکن
 و را را فتنه و بعد از الف مقصوره افزودند انصاری شدای بسیار یاری کننده یک زن و اگر
 خواهی که صیغه واحد مؤنث اسم تفصیل از واحد مذکور بنا کنی همزه انصار را حذف کن و فائی
 کلمه را که نون است ضمه ده و عین کلمه را که صادر است ساکن ساز و چهار جا الف مقصوره را
 علامت تانیث ملحق کن و ماقبلش یعنی بر فتح انصاریان صیغه تشبیه مؤنث اسم تفصیل و انصاریان
 جمع و و انصار جمع تکسیر انصاری و انصیری تصغیر انصاری است
 صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد از باب فعل یفعل انصار انصارا

نَصَرَ وَنَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ نَصَرْتُ
نَصْرًا نَصْرًا يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ وَاحِدٌ مَرَّةً غَائِبٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا
اِنْ يَكُنْ رِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ وَاحِدٌ مَرَّةً غَائِبٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
صَيْفُهُ وَاحِدٌ مَرَّةً حَاضِرٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ وَاحِدٌ مَرَّةً حَاضِرٌ
نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً وَاحِدٌ مَرَّةً حَاضِرٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
مَا ضَى مَجْهُولٌ اَنْزَابُ فَعْلٌ يَفْعُلُ نَصَرَ نَصْرًا نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ
نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ
شَدِيدًا وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ ثَنِيَّةٌ مَرَّةً مَجْهُولٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ ثَنِيَّةٌ مَرَّةً غَائِبٌ نَصَرْتُ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
كَاشِفَةً صَيْفُهُ ثَنِيَّةٌ مَرَّةً حَاضِرٌ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً صَيْفُهُ ثَنِيَّةٌ مَرَّةً حَاضِرٌ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
فَعْلٌ مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ اَنْزَابُ فَعْلٌ يَفْعُلُ يَنْصَرُ يَنْصَرَانِ يَنْصَرُونَ تَنْصَرُ
تَنْصَرَانِ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ
يَنْصَرُونَ يَارِي مَكْنِيَّةٌ يَخَافُونَ اَنْ يَمُوتُوا رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ صَيْفُهُ جَمْعٌ مَرَّةً
يَنْصَرُونَ يَارِي مَكْنِيَّةٌ يَخَافُونَ اَنْ يَمُوتُوا رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ صَيْفُهُ جَمْعٌ مَرَّةً
غَائِبٌ تَنْصَرُونَ يَارِي مَكْنِيَّةٌ يَخَافُونَ اَنْ يَمُوتُوا رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ
صَيْفُهُ جَمْعٌ مَرَّةً حَاضِرٌ تَنْصَرُونَ يَارِي مَكْنِيَّةٌ يَخَافُونَ اَنْ يَمُوتُوا رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ
صَيْفُهُ جَمْعٌ مَرَّةً حَاضِرٌ صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ مَضَارِعٌ مَجْهُولٌ اَنْزَابُ فَعْلٌ يَفْعُلُ
يَنْصَرُ يَنْصَرَانِ يَنْصَرُونَ تَنْصَرُ تَنْصَرَانِ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ
تَنْصَرَانِ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ تَنْصَرُونَ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ صَيْفُهُ وَاحِدٌ مَرَّةً حَاضِرٌ يَارِي كَرِيْمًا يَوْمَ كَرِيْمٍ وَرِزْمَانَهُ كَاشِفَةً
يَخَافُونَ اَنْ يَمُوتُوا رِزْمَانَهُ حَالٌ يَاسْتَقْبَلُ صَيْفُهُ
تَنْصَرُونَ مَرَّةً مَكْنِيَّةٌ مَعَالِمٌ فَاعِلٌ نَصَرْتُ نَصْرًا تَنْصَرُونَ

ناصِرُونَ نَصَرَ نَصْرًا نَصْرَانِ نَصَارُ نَصَارُ نَصْرُ نَصْرُونَ نَوِصِرُ
 ناصِرَةٌ ناصِرَتَانِ ناصِرَاتٌ نَوَاصِرُ نَوِصِرَةٌ ناصِرِی می کنند یا خواهند کرد
 زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر اسم فاعل ناصِرُونَ یاری میکنند یا خواهند کرد
 همه مردان در زمانه حال یا استقبال صیغه جمع مذکر اسم فاعل وَنَصَارَةٌ نَصَارُ نَصَارُونَ
 نَصْرَاءُ نَصْرًا نَصَارًا نَصَارُ نَصْرُونَ همه جمع تکریر ناصِرِ اندای یاری میکنند یا
 خواهند کرد در زمانه حال یا استقبال وَنَوِصِرٌ تصغیر ناصِرِ ای اندک یاری کننده یک
 مرد در زمانه حال یا استقبال و طریق اخذ همه صیغها در باب اول بگذشت -
 صرف کبیر اسم مفعول از باب فَعَلَ یَفْعُلُ مَنصُورٌ مَنصُورَانِ مَنصُورُونَ
 مَنصُورَةٌ مَنصُورَتَانِ مَنصُورَاتٌ مَنَاصِيرٌ مَنِصِيرٌ وَمَنِصِيرَةٌ مَنصُورٌ
 یاری گرفته شود یا کرده خواهد شد یک مرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول
 مَنِصِيرٌ تصغیر مَنصُورٌ وَمَنِصِيرَةٌ تصغیر مَنصُورَةٌ است مَنِصِيرَةٌ اندکی
 کرده میشود یا کرده خواهد شد یک مرد وَمَنِصِيرَةٌ اندک یاری کرده میشود یا خواهد شد یک
 زن زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول وَمَنَاصِيرٌ جمع تکسیر
 مَنصُورٌ یا مَنصُورَةٌ است - صرف کبیر فعل جحد معلوم لَمْ یُنْصَرْ لَمْ یُنْصَرِ
 لَمْ یُنْصَرَ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ
 لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ
 مجهول لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ
 لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ لَمْ یُنْصَرِ
 صرف کبیر فعل نفی معلوم لَا یُنْصَرُ لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُ
 یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ
 لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ
 لَا یُنْصَرُ لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ
 لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرَانِ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ لَا یُنْصَرُونَ

لَا تَنْصُرُ يَارِي نَكَرُوَانْ يَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ كُذْ شَتَهْ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي جَمْدِ لِمِ دَرْ فِعْلِ مَضَارِعِ
مَعْرُوفِ كَمْ تَنْصُرُ يَارِي كَرْدَهْ نَشْدَانْ يَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ كُذْ شَتَهْ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي جَمْدِ لِمِ دَرْ فِعْلِ
مَضَارِعِ مَجْهُولِ لَا تَنْصُرُ يَارِي نِيَكَنْدِ يَأْخُودِ كَرْدَانْ يَكْمَرُ زَمَانَهْ حَالِ يَأْ سَتَقْبَالِ
صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَوْثِ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي فِعْلِ مَضَارِعِ مَعْرُوفِ لَا تَنْصُرُ يَارِي كَرْدَهْ نِيَشُوهْ يَأْ كَرْدَهْ نَخَوَاسِ
شَدْ تَوَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ حَالِ يَأْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي فِعْلِ مَضَارِعِ مَجْهُولِ صَارْفِ كَبِيرِ
فِعْلِ نَفِي مَوْكِدِ مَعْلُومِ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ وَالْزَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ
لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ وَالْزَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ
يَارِي نَخَوَاسِ كَرْدَانْ يَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ دَرْ فِعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفِ
لَنْ تَنْصُرُ هِرْگَزْ يَارِي نَخَوَاسِ كَرْدَنْ يَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ
دَرْ فِعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفِ صَارْفِ كَبِيرِ فِعْلِ نَفِي مَوْكِدِ مَجْهُولِ اَنْ يَأْ بَ فِعْلِ يَفْعَلُ
لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ وَالْزَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ
لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ وَالْزَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ
تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرُ - هِرْگَزْ يَارِي كَرْدَهْ
نَخَوَاسِ شَدْ شَاهْمَهْ نَانِ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ جَمْعِ مَوْثِ حَاضِرِ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ دَرْ فِعْلِ مَسْتَقْبَلِ
مَجْهُولِ لَنْ تَنْصُرُ هِرْگَزْ يَارِي كَرْدَهْ نَخَوَاسِ شَدْ يَأْ سِمِ شَدْ يَأْ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ جَمْعِ مَوْثِ حَاضِرِ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ
دَرْ فِعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفِ صَارْفِ كَبِيرِ اَمْرَ حَاضِرِ مَعْلُومِ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ وَالْزَنْ تَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ
اَنْصُرُ يَارِي بَكْنِ تَوَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي اَمْرَ حَاضِرِ مَعْرُوفِ اَنْصُرُ يَارِي
بَكْنِ شَدْ شَاهْمَهْ نَانِ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ جَمْعِ مَوْثِ حَاضِرِ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ دَرْ فِعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوفِ
بَانُوزِ تَأْ كِيدِ ثَقِيلَهْ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ
الْبَتَّهْ يَارِي بَكْنِ تَوَكْمَرُ دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرُ غَائِبْ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ ثَقِيلَهْ -
بَانُوزِ تَأْ كِيدِ خَفِيفَهْ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ
دُورْ زَمَانَهْ سَتَقْبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَوْثِ حَاضِرِ بَحْثْ نَفِي تَأْ كِيدَنْ خَفِيفَهْ -
صَارْفِ كَبِيرِ اَمْرَ حَاضِرِ مَجْهُولِ اَنْ يَأْ بَ فِعْلِ يَفْعَلُ لَتَنْصُرُ لَتَنْصُرُ لَتَنْصُرُ

لِتَنْصُرِي لِنُصْرَتِ النَّصَارَةِ لِنُصْرَةٍ بَایِد که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه
واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر مجهول بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَةٍ لِنُصْرَةٍ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ البتة باید که یاری کرده شوی تو یک مرد در زمانه
استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ صرف کبیر فعل مرغائب معلوم لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ باید که یاری بکنند آن
یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث فعل امر غائب معروف بانون تاکید ثقیله
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ باید که یاری بکنند آن
یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث فعل امر
غائب معروف بانون تاکید ثقیله صرف کبیر بانون تاکید خفیفه لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ صرف کبیر فعل امر غائب مجهول
باب فَعَلَ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب
مجهول بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ البتة باید که یاری کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله صرف کبیر بانون تاکید
خفیفه لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
فعل فاعله حاضر معلوم از باب فَعَلَ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ یاری کن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر
بحث فاعله حاضر معروف بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ یاری بکنند شما همه مردان زمانه استقبال
صیغه جمع مذکر حاضر بحث فاعله حاضر معروف بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه
لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ

صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الیه
ماضی منفی مجهول مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الیه مَا عَلِمَ نَدَانَتْ آن یکم
در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل مضارع معروف صیغه ثلاثی مجرّد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ یَعْلَمُ
یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ یَعْلَمُ میداند یا خواهد دانست آن یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث
اثبات فعل مضارع معروف فعل مضارع مجهول - یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ
دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُونَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ میداند یا خواهد دانست آن یکم و در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد
مذکر اسم فاعل وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ
وَعَلِمَ وَعَلِمَ همه صیغه جمع تکبیر اند که میداند یا خواهند دانست همه مردان وَعَلِمَ وَعَلِمَ
تصغیر عالم است که اندک اندک یکر و عوالم وَعَلِمَ جمع تکبیر عالمه وَعَلِمَ تصغیر آن
اسم مفعول مَعْلُومٌ مَعْلُومَانِ مَعْلُومُونَ مَعْلُومَةٌ مَعْلُومَتَانِ مَعَالِیْمُ
مُعَلِّمٌ وَمُعَلِّمَةٌ مَعْلُومٌ دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم و در زمانه حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول مَعَالِیْمُ دانسته میشود یا دانسته خواهند شد در زمانه
حال یا استقبال صیغه جمع مکسر اسم مفعول مذکر یا مؤنث وَمُعَلِّمٌ وَمُعَلِّمَةٌ تصغیر مَعْلُومٌ
وَمُعَلِّمَةٌ تصغیر مَعْلُومَةٌ است

صرف کبیر فعل جحد معلوم از باب فَعَلَ یَفْعَلُ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَعْلَمَا لَمْ یَعْلَمُوا

لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ يُعْلَمَنَّ لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا
لَمْ أَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمْ لَمْ يُعْلَمْ نَدَانِست آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی
جحد بلم در فعل مضارع معروف صرف کبیر فعل جحد مجهول از باب فَعَلَ
يَفْعُلُ لَمْ يُعْلَمْ لَمْ يُعْلَمَا لَمْ يُعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ تَعْلَمُوا
لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا
لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا
گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول.

صرف کبیر فعل نفی معلوم لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمَانِ لَا يَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ
يَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ
لَا يَعْلَمُ نَمیداند یا نخواهد دانست آن یک مرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث نفی فعل مضارع معروف صرف کبیر فعل نفی مجهول لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمَانِ لَا يَعْلَمُونَ
لَا تَعْلَمُ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُونَ
لَا أَعْلَمُ لَا تَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ دَانِست میشود یا دانسته خواهد شد آن یک مرد در زمانه حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول.

صرف کبیر فعل نفی مؤکد بالبن ناصبه لَنْ يَعْلَمْ لَنْ يَعْلَمَا لَنْ يَعْلَمُوا
لَنْ تَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمَا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا
لَنْ أَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمْ لَنْ يَعْلَمْ هَرگز نخواهد دانست که آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
غائب بحث نفی تاکید بن در فعل مستقبل معروف صرف کبیر فعل مؤکد مجهول بالبن
ناصبه لَنْ يَعْلَمْ لَنْ يَعْلَمَا لَنْ يَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمَا لَنْ تَعْلَمُوا
لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا
لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا
نخواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بن در فعل مستقبل مجهول
صرف کبیر فعل امر حاضر معروف از باب فَعَلَ يَفْعُلُ اَعْلَمْ اَعْلَمُوا
اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا
بَانِوز تاکید ثقیله اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَنَّ

البته بدانيد شما هم زمان در زمانه استقنال صيغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف بانون
ثقيله علمنائين و اصل علمن. و چون نون ثقيله بدو متصل شد اجتماع سه نونات شد و
اجتماع سه نونات را در كلام عرب مستكره پنداشتند بنا بران الف فاصل درميان نون ثقيله
و نون جمع در آوروند تا اجتماع سه نونات نشود و برائے مشابهت بنون تثنيه نون ثقيله را
كسره دارند علمنائين شد.

بانون تا كيد خفيفه اعلمن اعلمن اعلمن البته بدان تو يگر و در
زمانه استقنال صيغه واحد مذكر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تا كيد خفيفه.

صرف كيدر امر حاضر مجهول لتعلم لتعلم لتعلمو لتعلمي لتعلم لتعلمن
بانون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
بانون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن

صرف كيدر امر غائب معلوم از باب فعل يفعل لتعلم لتعلم لتعلمو
لتعلم لتعلم لتعلمن لا علم لتعلم.

بانون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
لا علمن لتعلمن بانون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لا علمن لتعلمن

صرف كيدر امر غائب مجهول از باب فعل يفعل لتعلم لتعلم لتعلمو لتعلم
لتعلم لتعلمن لا علم لتعلم.

بانون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
لا علمن لتعلمن بانون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لا علمن لتعلمن

صرف كيدر هي حاضر معلوم از باب فعل يفعل لا تعلم لا تعلم لا تعلمو لا
تعلمن لا تعلمن لا تعلمن.

بانون تا كيد ثقيله لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن
بانون تا كيد خفيفه لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن

صرف كيدر هي حاضر مجهول از باب فعل يفعل لا تعلم لا تعلم لا تعلمو لا تعلم
لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن

مجرد ذکر یافتہ اکنون ابواب فرعیہ مذکورے میں شوندر۔

صورت کبیر فعل ماضی مجهول از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مِنْ مِّنْعَا مَنَعُوا صَنِعتُ
مِنْعًا مَنَعْنِ مَنِعتُ مَنِعًا مَنِعْتُم مَنِعتُ مَنِعًا مَنِعْتُم مَنِعتُ مَنِعًا مَنِعْتُم مَنِعتُ مَنِعًا مَنِعْتُم
از برای مفعول بنا کنند و ماضی ثلاثی مجرد فاعل را ضم کنند و مین فعل را کسر دهند چون

مَنْعَ مَنْعًا مَنَعُوا الْحَ وَ در ماورائے ثلاثی مجرد هر حرفی که متحرک باشد اورا ضمیه داده شود
سوائے ما قبل آخر و ما قبل آخر را کسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تَفْعَلُ
و تَفْعُولُ و أَفْعَلُ و اُنْفَعِلُ و اُسْتَفْعِلُ و غیره -

صرف کبیر فعل مضارع معلوم از باب فَعَلَ یَفْعُلُ یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعُ مَنَعَانِ یَمْنَعُنْ مَنَعُ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعِینِ مَنَعَانِ
مَنَعُنْ اَمْنَعُ مَنَعُ -

صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَمْنَعُ مَنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعُ مَنَعَانِ
یَمْنَعُنْ مَنَعُ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعِینِ مَنَعَانِ مَنَعُونَ اَمْنَعُ مَنَعُ -

اسم فاعل مانع مانعان مانعون منعه مناء منع منعاء منعان
مناء امناء منع منوع مونیع مانحة مانحتان مانعات موانع منع مونیعه
اسم مفعول مَنَعُ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعُ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعُ مَنَعَانِ
مَنَعُونَ مَمَانِیْعُ مَمَانِیْعُ مَمَانِیْعُ -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعُلُ نَامَنْعُ مَانَعَا مَانَعُوا
الح ماضی منفی مجهول مَا مَنَعُ مَا مَنَعَا مَا مَنَعُوا الْح -

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل نفی جحد مجهول لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُ
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا اَمْنَعُ لَا اَمْنَعُ -

صرف کبیر فعل مضارع نفی مجهول لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُ
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا اَمْنَعُ لَا اَمْنَعُ -

صرف کبیر فعل نفی مؤکد بالزنا صبه از باب فعل یفعل لن منع
لن یمنع لن یمنعوا لن یمنع لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا
لن یمنع لن یمنع لن یمنع صرف کبیر فعل نفی مؤکد مجهول بالزنا صبه
لن یمنع لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا
لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا لن یمنعوا

صرف کبیر امر حاضر معروف از باب فعل یفعل اِمنع اِمنعوا اِمنعوا اِمنعوا
بانون تاکید ثقیله - اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع
بانون تاکید خفیفه - اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع اِمنع
امر حاضر مجهول - لَیْمَنْع لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا
بانون تاکید ثقیله - لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع
بانون تاکید خفیفه - لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع

لَیْمَنْع باید که باز داشته شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعل امر حاضر
مجهول لَیْمَنْع باید که البته باز داشته شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات
فعل امر حاضر مجهول بانون ثقیله و بین طریق نون تاکید خفیفه را قیاس باید کرد.

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لَیْمَنْع لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا
لا یمنع لا یمنع باید که باز دارد آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل امر غائب معروف بانون ثقیله لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع
لَیْمَنْع لَیْمَنْع لا یمنع لا یمنع باید که البته باز دارد آن یکم در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون ثقیله خفیفه
لَیْمَنْع لَیْمَنْع لَیْمَنْع لا یمنع لا یمنع باید که البته باز دارد آن یکم در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون خفیفه.

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لَیْمَنْع لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا لَیْمَنْعوا
لا یمنع لا یمنع باید که باز داشته شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر

غائب بحث اثبات فعل امر غائب مجهول.

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر معلوم لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ
لا تُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر مجهول لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ لا تُمنَعَنَّ
بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب معلوم لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب مجهول لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

باب پنجم

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد اذ باب فَعَلَ يَفْعَلُ بِكسر العين فهما
الحَسْبُ والحَسَابُ والحَسْبَانُ شمران لكان برون حَسِبَ يحْسِبُ حَسَبًا و
حَسَابًا وحَسْبَانًا فهو حَاسِبٌ وحَسِبَ يحْسِبُ حَسَبًا وحَسَابًا وحَسْبَانًا
فذلك محسوبٌ كم يحسب لا يحسب لا يحسب لن يحسب لم يحسب

حُسِبَ حُسِبَتْ حُسِبَتَا حُسِبْتُمْ حُسِبْتِ حُسِبْتُمْ حُسِبْتُمْ حُسِبْتُمْ
 فعل مضارع معلوم يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ
 فعل مضارع مجهول يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ
 اسم فاعل حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَاسِبَةٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ
 حَسَبَ حَسِبَ حَسِبَتْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتِ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ
 حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ
 حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَاتٌ
 كُنْزٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ
 اسم مفعول مُحَسَّبٌ مُحَسَّبَانِ مُحَسَّبُونَ مُحَسَّبَةٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ
 مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ
 مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ مُحَسَّبَاتٌ
 فعل جحد معلوم لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 فعل جحد مجهول لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 يُحْسِبَانِ لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 أُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبْ

فعل نفي مضارع معروف لَا يُحْسِبُ لَا يُحْسِبَانِ لَا يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 نفي موكد معروف بالزنا صبه لَنْ يُحْسِبَ لَنْ يُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبَ
 لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا

لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِنَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِنَنَّ
لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَ - ففي موكد مجهول بالن ناصبه لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا
لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِنَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي
لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِنَنَّ لَنْ أُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَ

امر حاضر معلوم - اُحْسِبَ اُحْسِبَا اُحْسِبُوا اُحْسِبِي اُحْسِبَا اُحْسِنَنَّ
بانون تأكيد ثقيله اُحْسِبُ اُحْسِبَا اُحْسِنَنَّ اُحْسِبِي اُحْسِبَا اُحْسِنَنَّ
بانون تأكيد خفيفه اُحْسِنَنَّ اُحْسِنَنَّ اُحْسِنَنَّ

فعل امر حاضر مجهول لُحْسِبَ لُحْسِبَا لُحْسِبُوا لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ -
بانون تأكيد ثقيله لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَانِ لُحْسِنَنَّ لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ
بانون تأكيد خفيفه لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ

امر غائب معلوم لُحْسِبُ لُحْسِبَا لُحْسِبُوا لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ
لَا حُسِبَ لُحْسِبَ

بانون تأكيد ثقيله لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَانِ لُحْسِنَنَّ لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ
لُحْسِنَنَّ لَا حُسِبَنَّ لُحْسِبَانِ

بانون تأكيد خفيفه لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ لَا حُسِبَنَّ لُحْسِبَانِ
امر غائب مجهول لُحْسِبُ لُحْسِبَا لُحْسِبُوا لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ
لَا حُسِبَ لُحْسِبَ

بانون تأكيد ثقيله لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَانِ لُحْسِنَنَّ لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِنَنَّ
لُحْسِنَنَّ لَا حُسِبَنَّ لُحْسِبَانِ

بانون تأكيد خفيفه لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ لُحْسِنَنَّ لَا حُسِبَنَّ لُحْسِبَانِ -
في حاضر معلوم لَا تُحْسِبُ لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبُوا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِنَنَّ
بانون تأكيد ثقيله لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِنَنَّ لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِنَنَّ
لَا تُحْسِنَنَّ بانون تأكيد خفيفه لَا تُحْسِنَنَّ لَا تُحْسِنَنَّ لَا تُحْسِنَنَّ

نهی حاضر مجهول لا تحسب لا تحسبا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبا لا تحسبن
بانون تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا تحسبان
لا تحسبنان بانون تاکید خفیفه لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن.

نهی غائب معلوم لا تحسب لا تحسبا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبا لا تحسبن
لا تحسب بانوز تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا تحسبان
لا تحسبنان لا تحسبنان لا تحسبنان بانوز تاکید خفیفه لا تحسبن لا تحسبن
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن.

نهی غائب مجهول لا تحسب لا تحسبا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبا لا تحسبن
لا تحسب لا تحسب بانوز تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا
تحسبن لا تحسبان لا تحسبنان لا تحسبنان لا تحسبنان بانوز تاکید خفیفه
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن.

باب ششم

صرف صغیر صحیح ثلاثی مجرد از باب فعل یضیم العین فیها
الشرف والشرافة بزرگ شدن شرف یشرّف شرفا وشرافه فهو شریف وشریف
به یشرّف به شرفا وشرافه فذلک مشرّف به لم یشرّف لم یشرّف به لا یشرّف
لا یشرّف به لن یشرّف لن یشرّف به الامر منه اشرّف لشرّف بک لیشرّف
لیشرّف به والنهی عنه لا تشرّف لا تشرّف بک لا یشرّف لا یشرّف به الظروف
منه مشرّف مشرفان مشارف ومشرّف ومشرّفه والا له منه مشرّف
مشرّفان مشارف ومشرّف مشرفه مشرفتان مشارف ومشرّفه مشراف
مشرافان مشاریف ومشریف ومشریفه افعل التقضیل منه اشرّف
اشرّفان اشرّفون اشراف واشیرف والمؤنث منه شرّفی شرّفیان شرّفات
شرّف شرّفی بدان اعطاک الله علما نافعاً که این باب لازم است ودر لازم مجهول و
مفعول نیاید زیرا که لازم است که از فاعل تجاوز نکند و مفعول نرسد اگر خواهند که فعل لازم

را متعدی سازند گاهی مجرور عند التحذیر بافعال گاهی بباب تفضیل میسرند چنانکه گویند اَذْهَبْتُ
زَيْدًا وَفَرَحْتُ و این قیاسی نیست بلکه مقصود بر سماع ال زبان است و آنچه اهل قیاسی در طریقه تعدیه
است همین تعدیه فعل لازم بحرف جر است چنانچه در صرف صغیر اشتاد بان رفته و نیز باید دانست که
چون فعل لازم را متعدی بحرف جر کرده مجهول سازند فعل را در همه حال مفرد دارند و ضمار بحر و راء موافق
مفعول مالم لیتمی فاعله مذکر و مونث و مفرد و تشبیه و جمع و حاضر و غائب و متکلم آرند چنانچه
گویند شَرَّفْتُ بِه شَرَفْتُ بِهَمَا شَرَّفْتُ بِهَمْ شَرَّفْتُ بِهَما شَرَّفْتُ بِهِنَّ شَرَّفْتُ بِك
شَرَّفْتُ بِكَمَا شَرَّفْتُ بِكُمْ شَرَّفْتُ بِكِ شَرَّفْتُ بِكَمَا شَرَّفْتُ بِكُنَّ شَرَّفْتُ بِنَا و مصدر
این باب شَرَّفْتُ بروزن فعل و شَرَّافُهُ بروزن فاعله می آید و تصغیر مصدر معروف
شَرِيفٌ و مجهول شَوِيفٌ بیاید.

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعُلُ شَرَفَ شَرَفْتُ فَاشْرَفُوا
شَرَفْتُ شَرَفْنَا شَرَفْنَا شَرَفْتُمْ شَرَفْتُمْ شَرَفْنَا شَرَفْتُمْ شَرَفْنَا شَرَفْنَا
صرف کبیر فعل ماضی مجہول شُرِفَ بِهِ شُرِفَ بِهِمَا شُرِفَ بِهِمْ شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَما
شُرِفَ بِهِنَّ شُرِفَ بِكَ شُرِفَ بِکُمْ شُرِفَ بِکُمْ شُرِفَ بِکُمْ شُرِفَ بِکُمْ شُرِفَ بِکُمْ
شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا شُرِفَ بِهَا
اثبات فعل ماضی معروف شُرِفَ بِهِ بزرگ کرده شد آن یکم در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر غائب
صرف کبیر فعل مضارع معلوم یَشْرِفُ یَشْرِفَانِ یَشْرِفُونَ تَشْرِفُ تَشْرِفَانِ تَشْرِفُونَ
یَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ تَشْرِفُونَ
بزرگ میشود یا بزرگ خواهد شد آن یکم در زمان حال یا استقبال صیغہ واحد مذکر
غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف و طریق اخذش سابقا گذشت۔

مضارع مجهول - يُشَارَفُ يُشَارَفَانِ يُشَارَفُونَ الح
 صرف كبير اسم فاعل - از باب فعل شَرِيفُ شَرِيفَانِ شَرِيفُونَ شَرَفَاءُ شَرَفُ
 شَرَفُ شَرَفَانِ شَرَفَانِ أَشْرَفُ أَشْرَفَاءُ أَشْرَفُهُ شَرُوفُ شَرِيفُ شَرِيفَةٌ
 شَرِيفَتَانِ شَرِيفَتُهُ شَرِيفَتُهُ بِرَأْسِهِ شَرِيفٌ صِنْفٌ شَرِيفٌ

[illegible]

اَشْرُفُ از تَشْرُفُ بنا کرده شد علامت مضارع که تا است حذف کردند بعد فاکلمه را ساکن یافتند معین کلمه یا مضموم همزه وصل مضموم در اولش در آوردند آخر را ساکن کردند اَشْرُفُ شد یعنی بزرگ شود تو یکم و در زمان استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بخت امر غائب معروف -
 بانون تاکید ثقیله اَشْرُفُنْ اَشْرُفَانْ اَشْرُفُفْنِ اَشْرُفَانْ اَشْرُفَانْ
 بانون تاکید خفیفه اَشْرُفُنْ اَشْرُفُنْ اَشْرُفُنْ -

امر حاضر مجهول لِيَشْرُفْ بِكَ لِيَشْرُفْ بِكُمَا لِيَشْرُفْ بِكُم لِيَشْرُفْ بِكَ
 لِيَشْرُفْ بِكُمَا لِيَشْرُفْ بِكُم امر غائب معلوم لِيَشْرُفْ لِيَشْرُفَا

لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا
 بانون تاکید ثقیله لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفَانْ لِيَشْرُفُنْ الخ -

بانون تاکید خفیفه لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفُنْ الخ -
 امر غائب مجهول لِيَشْرُفْ بِهِ لِيَشْرُفْ بِهِمَا لِيَشْرُفْ بِهِم الخ -

همی حاضر معروف لَا تَشْرُفْ لَا تَشْرُفَا لَا تَشْرُفُوا لَا تَشْرُفُوا لَا تَشْرُفُوا
 بانون تاکید ثقیله لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفَانْ لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفَانْ لَا تَشْرُفَانْ
 لَا تَشْرُفَانْ بانون تاکید خفیفه لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفُنْ -
 همی حاضر مجهول لَا يَشْرُفْ بِكَ لَا يَشْرُفْ بِكُمَا لَا يَشْرُفْ بِكُم الخ -
 همی غائب معلوم لَا يَشْرُفْ لَا يَشْرُفَا لَا يَشْرُفُوا الخ -

بانون تاکید ثقیله لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفَانْ لَا يَشْرُفُنْ الخ -

بانون تاکید خفیفه لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ
 همی غائب مجهول لَا يَشْرُفْ بِهِ لَا يَشْرُفْ بِهِمَا لَا يَشْرُفْ بِهِم الخ -

بانون تاکید ثقیله وخفیفه لَا يَشْرُفُنْ وَلَا يَشْرُفُنْ بدانکه فعل صحیح ثلاثی
 مزید فی غیر محقق را به باب آمده و نیز بعضی ثلاثی مزید را و عازده باب است بر یاقتی باب
 انقیال و انقوال چنانکه صاحب صراح و غیره ذکر کرده اند و مزید فیہ آنرا گویند که در سه
 حرف زاید باشد چنانچه سابقا گذشت -

مضارع مجهول يُكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ الْكِرْمُ تَعْلِيمٌ كَرِهَ میشود یا کرده خواهد شد آن
 یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول -
 اسم فاعل مُكْرِمٌ مَكْرِمَانِ مَكْرِمُونَ مَكْرِمَةٌ مَكْرِمَتَانِ مَكْرِمَاتٌ مَكْرِمٌ راز
 يُكْرِمُ بنا کردند حرف مضارع را که یاد است حذف کردند بجایش سیم مضموم در آوردند و ما قبل آخر
 را بر حال خود بگذاشتند و آخر را منون بنویس مکن کردند مَكْرِمٌ شد و طریقه اخذش بتفصیل
 سابقا گذشت و تصغیر مَكْرِمٌ مَكْرِیْمٌ و تصغیر مَكْرِمَةٌ مَكْرِیْمَةٌ آمده است و
 تعریفش نیز گذشت -

اسم مفعول مُكْرَمٌ مَكْرَمَانِ مَكْرَمُونَ مَكْرَمَةٌ مَكْرَمَتَانِ مَكْرَمَاتٌ و اسم
 مفعول از غیر ثلاثی مجرد چون مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه سیم مضموم بجای حرف استقبال
 نهاده میشود و ما قبل آخر را مفتوح شود و تفصیلش در اسم فاعل ثلاثی مجرد گذشت -
 نفی جحد معلوم - از باب افعال لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمَا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمَا
 لَمْ يَكْرِمَنَّ لَمْ يَكْرِمَنَّ لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا
 لَمْ يَكْرِمُوا تَعْلِيمٌ نکرده آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد معلوم فعل مضارع
 معروف و نفی جحد مجهول لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمَا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا -
 نفی فعل مضارع معلوم از باب افعال لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمَا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا
 لَمْ يَكْرِمَانِ لَمْ يَكْرِمَنَّ لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا
 لَمْ يَكْرِمَنَّ لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا -

نفی فعل مضارع مجهول لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمَا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا لَمْ يَكْرِمُوا -
 فعل نفی تاکید بالن ناصبه لَنْ يَكْرِمَ لَنْ يَكْرِمَا لَنْ يَكْرِمُوا لَنْ يَكْرِمُوا لَنْ يَكْرِمُوا -
 نفی تاکید مجهول لَنْ يَكْرِمَ لَنْ يَكْرِمَا لَنْ يَكْرِمُوا لَنْ يَكْرِمُوا لَنْ يَكْرِمُوا -
 امر حافی معلوم از باب افعال اَكْرِمْ اَكْرِمَا اَكْرِمُوا اَكْرِمُوا اَكْرِمُوا اَكْرِمُوا اَكْرِمُوا
 اَكْرِمُوا تَعْلِيمٌ تا اگر چه بود بنا کردند و علامت مضارع که است حذف کردند و آخر را جزم اَكْرِمُوا
 شد و این بهره قطعی است چون با قبل متصل شود ساقط نگردد چون فَاكْرِمْ ثُمَّ اَكْرِمْ

امر حاضر مجهول لَتَكْرِمُ لَتَكْرِمَا لَتَكْرِمُوا لَتَكْرِمِي لَتَكْرِمَا لَتَكْرِمُنَ -
 امر غائب معلوم لَيَكْرِمُ لَيَكْرِمَا لَيَكْرِمُوا لَيَكْرِمِي لَيَكْرِمَا لَيَكْرِمُنَ -
 امر غائب مجهول لَيَكْرِمُ لَيَكْرِمَا لَيَكْرِمُوا لَيَكْرِمِي لَيَكْرِمَا لَيَكْرِمُنَ -
 هي حاضر معلوم لَا تَكْرِمُ لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُوا لَا تَكْرِمِي لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُنَ -
 هي حاضر مجهول لَا تَكْرِمُ لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُوا لَا تَكْرِمِي لَا تَكْرِمَا لَا تَكْرِمُنَ -
 هي غائب معلوم لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَا لَا يَكْرِمُوا لَا يَكْرِمِي لَا يَكْرِمَا لَا يَكْرِمُنَ -
 هي غائب مجهول لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَا لَا يَكْرِمُوا لَا يَكْرِمِي لَا يَكْرِمَا لَا يَكْرِمُنَ -

باب دوم از ثلاثی مزید فيه

صرف صغير ثلاثی مزید فيه از باب تفعیل التَّصْرِيفُ گردانیدن چیز است
 از حاله بحاله صَرَفَ يَصْرِفُ يَصْرِفَانِ وَصَرَفَ يَصْرِفُ يَصْرِفَانِ وَصَرَفَ يَصْرِفُ يَصْرِفَانِ
 مَصْرَفٌ لَمْ يَصْرِفْ لَمْ يَصْرِفْ لَا يَصْرِفُ لَا يَصْرِفُ لَنْ يَصْرِفَ لَنْ يَصْرِفَ لَا يَصْرِفُ لَا
 صَرَفَ لَصَرَفَ لِيَصْرِفَ لِيَصْرِفَ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَصْرِفُ لَا تَصْرِفُ لَا يَصْرِفُ لَا
 يَصْرِفُ الظرف منه مَصْرَفٌ مَصْرَفَانِ - بآنکه مصدر این باب بر وزن تَفَعَّلَ یا تَفَعَّلَ
 غالباً وفعلاً وفعلاً چون كُنْ أَبَا ذَرٍّ أَبَا ذَرٍّ وَفَعْلًا وَفَعْلًا وَفَعْلًا
 نیز آید و مثال ابوت مضاعف این باب یک قیاس آید چون كُتِبَ وَكُتِبَ وَكُتِبَ وَكُتِبَ
 ناقص این باب همیشه بر وزن تَفَعَّلَ آید و گاه باشد که بر وزن تَفَعَّلَ آید از ضرورت
 شعر چنانکه شاعر گوید سه قَهْلِي مَتَزَي دَلُوها مَتَزَيَا كَمَا تَتَزَي شَهْلَةً صَبِيًّا -
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب تفعیل صَرَفَ صَرَفَا صَرَفُوا صَرَفِي صَرَفِي صَرَفِي
 صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا
 صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا
 صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا
 فعل ماضی معروف بنا کنند تا تفعیل را حذف نموند و فاعله را مفتوح و یا وزن تفعیل را حذف
 کردند و همی که عین را مفتوح شد و ختم به سلب حرکت او و تنهین تَمَنُّ را دور کردند
 چنانچه در مَرَبِّ گزشت و آخر این بر فته کردند مَرَبِّ شد و ماضی این باب یک حرف

زائدہ است چنانکہ در افعال صرف گروانیدان یک مرد و زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث
اثبات فعل مضارع معروف کبیر فعل ماضی مجهول صُرِفَ صُرِفَا
صُرِفُوا صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ
شدان یکم و زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول.

صرف کبیر فعل مضارع معروف از باب تفعیل يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ
تُصَرِّفُ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفُونَ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ تُصَرِّفَانِ
اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ اُصَرِّفُ
گروانیدان یکم و زمانہ حال یا استقبال صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف
يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفَانِ
بحث اثبات فعل مضارع مجهول صرف کبیر اسم فاعل از باب تفعیل مُصَرِّفُ
مُصَرِّفَانِ مُصَرِّفُونَ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَاتُ مُصَرِّفَاتُ مُصَرِّفَاتُ مُصَرِّفَاتُ
مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ مُصَرِّفَةٌ
مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ مُصَرِّفَتَانِ

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم - لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ
نفي جحد مجهول لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ لَمْ يُصَرِّفْ
باز در ادل فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ يُصَرِّفْ شد
نفي فعل مضارع معروف لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفُونَ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ
نفي فعل مضارع مجهول لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفُونَ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ لَا يُصَرِّفَانِ

صرف کبیر نفی تاکید معروف بالزنا صبه لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا
لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا لَنْ يُصَرِّفَا لَنْ يُصَرِّفُوا لَنْ يُصَرِّفَا

امر حاضر معلوم صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا
بناکند حرف مضارع را که تا است از اولش حذف کنند و آخر را ساکن چنانچه در باب افعال
تشریحاً گذشت بنائے باقی صیغہ از سابق باید دانست.

امری حاضر مجہول۔ اِنصَافُ اِنصَافُ اِنصَافُ اِنصَافُ اِنصَافُ۔

امر غائب معلوم ليُحَرِّفُ لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ هُوَ الَّذِي

امر غائب مجهول ليُصَرَّفَ ليُصَرَّفَ فاعِلُ الصَّرْفِ هو الخ-

فهي حاضره معلومه لا تُصَرِّفُ لَا تُصَرِّفُ فَلَا تُصَرِّفُوا لَا تُصَرِّفُوا فِي الْمَعْنَى

كُفِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٌ لَا تُصَرَّفُ لَا تُصَرَّفُ قَالَ لَا تُصَرَّفُوا النَّاسَ -

ہی غائب معلوم لا یصرف لا یصرفا الخ۔

کھی غائب مجھوں لا یصترَف لا یصترَف لا یصترَف فوالا کھی۔

باب سوم از ثلاثی مزید فیه

الْمُضَارَبَةُ یا یکدیگر زدن و اِبنای می کردن و دو کس مدال و تن و تجارت نمودن از مال غیر۔

صرفت صغير فعل ثلاثي مزيج فيه از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ يُضَارِبُ

مَضَارِبُهُ فَهُوَ مَضَارِبٌ وَضُورِبٌ يُضَارِبُ مَضَارِبَةً قَدْ أَكَّ مَضَارِبٌ لَمْ يُضَارِبْ

لَمْ يُضَارِبْ لَا يُضَارِبُ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَارِبٌ لِيُضَارِبَ

لِيُضَارِبَ لِيُضَارِبَ وَلِيُضَارِبَ عَنْهُ لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَظَرَتْ

منہ مضار رب الہدائے مصداقین باب بروزن مفاعیلہ وھا لا وھیالامے آید چون قاتل

بِهَائِلِ مَحَارِلِهِ وَقِتَالِ وَقَيْتَالِ صَحیح و مثال و اجوف این باب یکسان است چون

صواب و وعد وفا و غیر ماضی این باب یک حرف زاید است۔

عَارِفٌ بِبَيْرُتِ عَمَلٍ مَاصِيٍّ مَعْلُومٍ اَزْ يَابِ مُفَاعِلَةٍ سَخَّارِبْ ضَارِبْ ضَارِبًا وَضَارٌّ
مُخَارِبَتَا ضَارِمٌ مُضَارِتٌ ضَارْتُمْ ضَارَتْ ضَارَةً مُضَارَّةً مُضَارَّةً مُضَارَّةً

ماضو محمول ضُفُّ ضُفُّ نُونٌ الْكَلْبِيَّةُ وَالْقَتْنَةُ سَاخِرَةٌ

قصیدہ ہرمان است کہ در ماضی محمول باب افعال گذشت لیکن در تاجران رفا مصمم شود الف

اَوْ مُتَقَلِّبٌ كَرَدَ مَثَلًا صَوْرَتِ رَا اِنْضَارَ بِنَا كَرَدَ حَرْفِ اَوَّلِ رَا مَضْمُونِ گِرَوْنْدِ عِدَّةُ الْف

قح شدما قبلش مضموم آن الف را الجا و قبل نمودند و ما قبل آخر را کسر و او انداخته و پ شد.

عَل مَضَارِعُ مَعْلُومٌ يُضَارِبُ كَمَا زُضَارِبُونَ تُضَارِبُ تُضَارِبُ بِأَزِيضَارِئِنَ

تَضَارِبُ تَضَارِيَانِ تَضَارِبُونَ تَضَارِبَانِ تَضَارِبُ تَضَارِبُ
مضارع مجهول يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ الهمزة -
اسم فاعل مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ مُضَارِبَةٌ مُضَارِبَتَانِ مُضَارِبَاتُ
تصغير اسم فاعل برآن قیاس است که در باب افعال و لغیر بیان کرده باشد -
اسم مفعول مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ الهمزة -
نفي جحد معلوم لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الهمزة -
نفي جحد مجهول لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الهمزة -
نفي معلوم لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -
نفي مجهول لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -
نفي تاکید معلوم بِالْزُنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الهمزة -
نفي تاکید مجهول بِالْزُنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الهمزة -
امر حاضر معلوم ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتُ
امر حاضر مجهول لِيُضَارِبَ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
امر غائب لِيُضَارِبَ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
امر غائب مجهول لِيُضَارِبَ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
نهي حاضر معلوم لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبَانِ لَا تُضَارِبُونَ الهمزة -
نهي حاضر مجهول لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبَانِ لَا تُضَارِبُونَ الهمزة -
نهي غائب لَا يُضَارِبَ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -
نهي غائب مجهول لَا يُضَارِبَ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیہ

التَّصَارُفُ دست درازی کردن در چیز و دست در کاری کردن و برگردیدن -
صرف صغیر از فعل ثلاثی مزید فیہ از باب تَفَعَّلُ تَصَارَفُ تَصَارَفُ تَصَارَفُ تَصَارَفُ
فَهُوَ مُتَصَارِفٌ وَتَصَارَفَتْ يَتَصَارَفُ تَصَارَفَتْ لَمْ يَتَصَارَفْ لَمْ يَتَصَارَفْ

لَا يُتَصَارَفُ لَا يُتَصَارَفُ لَزِيَّتَصَارَفَ لَزِيَّتَصَارَفَ الْأَمْرُ مِنْهُ تُصَارَفُ لِتُصَارَفَ لِتُصَارَفَ
لِيُتَصَارَفَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُتَصَارَفُ لَا تُتَصَارَفُ لَا يُتَصَارَفُ الظُّرُوفُ مِنْهُ
مُتَصَارَفُ الْخَبَرُ بِذَلِكَ مَصْدَرٌ فِي بَابِ غَالِبًا بِرُوزَنٍ تَفْعَلُ عَيْدٌ وَكَاهُ بِأَشَدَّ بِرُوزَنٍ تَفْعَالُ
أَيْدِيُونَ تَمْلِكُ تَمْلِكُ تَمْلِكُ وَتَمْلِكُ تَمْلِكُ تَمْلِكُ

صروف کبیر فعل ضی معروف از باب تفعل تصرفت تصارفا تصارفوا
تصرفت تصارفتا تصارفن تصارفت تصارفتم تصارفتا تصارفن
تصارفت تصارفتا۔ و در حاضی این باب و وحرف نامده است تا و بین ثانیه یا اولے۔

صرف کبیر فعل ماضی مجهول تُصَرِّفَ تُصَرِّفُ فَاتُصَرِّفُ اَلْکَمَّ و در ماضی
مجهول این باب تا و فامضموم کنند و عین کسور بدل آنکه قاعده مختصره ماضی مجهول در همه
البواب ثلاثی مزید فیه آنست که ماضی اگر زائد سه حرف است اولش اگر تاء زائده است آن
تا و فاماضی را ضم کنند و ما قبل آخر را کسور چون تَعْمَلُ وَتَدُ خَرِجَ وَ و اگر
همزه وصل است پس همزه و حرف ثالث را ضم دهند چون اُفْعَلْ وَ اُسْتَفْعِلْ و اگر
بیچ یک ازین یاد را اولش نباشد پس اولش را ضم دهند و ما قبل آخر را کسور کنند چون
اَلْیَوْمَ وَ ذُخْرِ جَ این را جمع باید کرد۔

صروف کبیر فعل مضارع معروف تفعل یتصرف یتصرف فان یتصرفون
تتصرفون تتصرفان تتصرفون الخ -

مضارع مجهول يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ مُصَرِّفٌ مُصَرِّفَانِ
يُصَرِّفُونَ الخ و چون در باب تفعُّل و تفاعل دو تا جمع آیند و جائز باید که یکی را بنید ازند
چون تَنْزِلُ الْمَلِكَةِ وَتَزَاوَرُعُنْ كَهْفِهِمْ و جائز باشد که تا اول و تا دوم او غام
کنند بشرطیکه بعد متحرک و یا مدّه واقع شود چون در تَنْزِلُ فتنزل و در تَزَاوَرُعُنْ فتباعد
وَقَالُوا أَتَنَزَّلُ وَقَالُوا اتَّبَاعُ

اسم فاعل مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ الخ وتصغير مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفٌ وتصغير
مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَةٌ أَيْدٍ مُتَصَرِّفٌ وَمُتَصَرِّفَةٌ اسماء كبر وبنديون خواستند که

از اسمای بکسر اسماء مصغر بنا کنند میم را بر حال خود گذاشتند و تا فعل را حذف کرده و فاکر را بر
 حال خود گذاشتند و سیوم جایا را ساکنه علامت تصغیر را آوردند و حروف مدغمه را نیز حذف
 نمودند و ما قبل آخر را بر حال خود بگذاشتند و اخیر را نیز از مُتَصَرِّفٌ مُصِیْرٌ و از مُتَصَرِّفٌ مُصِیْرٌ
 شد و همچنین است تصغیر اسم مفعول

اسم مفعول - مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ اَنَّهُ -

نفي مجرد معلوم از باب تَفَعَّلُ لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يَتَصَرَّفَا لَمْ يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي مجرد مجهول لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يَتَصَرَّفَا لَمْ يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنَّهُ -

نفي مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنَّهُ -

فعل مضارع معروف مَوْكِدٌ بِالْمِزْنِ نَاصِبُهُ لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يَتَصَرَّفَا لَمْ يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي مجهول لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

امر حاضر معروف از باب تَفَعَّلُ تَصَرَّفْ تَصَرَّفَا تَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

تَصَرَّفَا تَصَرَّفْنَا -

یا نون تاکید ثقیله تَصَرَّفْتَ تَصَرَّفْتَا تَصَرَّفْتُمْ اَنَّهُ -

امر حاضر مجهول لَتَتَصَرَّفْ لَتَتَصَرَّفَا لَتَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

امر غائب معروف لَيَتَصَرَّفْ لَيَتَصَرَّفَا لَيَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

امر غائب مجهول لَيَتَصَرَّفْ لَيَتَصَرَّفَا لَيَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي حاضر معروف لَا تَتَصَرَّفْ لَا تَتَصَرَّفَا لَا تَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي حاضر مجهول لَا تَتَصَرَّفْ لَا تَتَصَرَّفَا لَا تَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي غائب معلوم لَا يَتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفَا لَا يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

نفي غائب مجهول لَا يَتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفَا لَا يَتَصَرَّفُوا اَنَّهُ -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیه

الْتَفَادِلُ بسیار یکدیگر را ازین صرف منغیر از ثلاثی مزید فیه میماند

فعل مضارع نفی معلوم لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ
نفی مجهول لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ -
نفی مؤكد معلوم بالن نا صبه لَنْ یُضَارِبَ لَنْ یُضَارِبَا
لَنْ یُضَارِبُوا الخ -

نفی مؤكد مجهول لَنْ یُضَارِبَ الخ -
امر حاضر معلوم از باب تفاعلُ تَضَارِبُ تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ
تَضَارِبِي تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ -

امر حاضر مجهول لِتَضَارِبُ لِتَضَارِبَانِ لِتَضَارِبُوا الخ -
امر غائب معلوم لِیُضَارِبُ لِیُضَارِبَانِ لِیُضَارِبُوا الخ -
امر غائب مجهول لَیُضَارِبُ لَیُضَارِبَانِ لَیُضَارِبُوا الخ -
نهی حاضر معلوم لَا تَضَارِبُ لَا تَضَارِبَانِ لَا تَضَارِبُوا الخ -
نهی حاضر مجهول لَا تَضَارِبُ الخ -

نهی غائب معلوم لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبَانِ لَا یُضَارِبُوا الخ -
نهی غائب مجهول لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبَانِ لَا یُضَارِبُوا الخ -

باب ششمار از ثلانی مزید فیہ

الاکتساب کسب کردن و مال نمودن صرف صغیر ثلانی مزید
فیہ صحیح از باب افتعال الاکتساب کسب کردن اِکْتَسَبَ یُکْتَسِبُ اِکْتِسَابًا
فَهُوَ مِکْتَسِبٌ وَاکْتَسَبَ یُکْتَسِبُ اِکْتِسَابًا فَذَٰلِکَ مِکْتَسِبٌ لَهُ یُکْتَسِبُ
لَهُ یُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ
لِیُکْتَسِبُ لِیُکْتَسِبُ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا یُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ
الظرف منه مِکْتَسِبٌ الخ - بدانکه تصغیر مصدر این باب خواه معروف باشد یا
مجهول کَسَبًا می آید -

صرف کبیر ماضی معروف از باب اِفتعال اِکْتَسَبَ اِکْتِسَابًا اِکْتَسَبُوا

اَلَمْ اَلْكَتَسِبْ كَسْبِ كَرُوْا حَاصِلِ نَمُوْدَ اَنْ يَكْسِرُوْرَ زَمَانَهُ گزشتہ صیغہ واحد مذکر فاعِل
بحث اثبات فعل ماضی معروف۔

ماضی مجهول اَلْكَتَسِبْ اَلْكَتَسِبَا اَلْكَتَسِبُوْا اَلَمْ در ماضی این باب دو حرف زائد
است الف و تا و طریقہ بنائے ماضی مجهول سابقا گذشت۔

مضارع معروف اَزَابَ اِفْتَعَالَ يَكْتَسِبُ يَكْتَسِبَانِ يَكْتَسِبُوْنَ اَلَمْ
مجهول يَكْتَسِبُ يَكْتَسِبَانِ يَكْتَسِبُوْنَ اَلَمْ۔

اسم فاعل مُكْتَسِبٌ مُكْتَسِبَانِ مُكْتَسِبُوْنَ اَلَمْ۔

اسم مفعول مُكْتَسِبٌ مُكْتَسِبَانِ مُكْتَسِبُوْنَ اَلَمْ۔

نفي جحد معلوم لَمْ يَكْتَسِبْ لَمْ يَكْتَسِبَا لَمْ يَكْتَسِبُوْا اَلَمْ۔

مجهول لَمْ يَكْتَسِبْ لَمْ يَكْتَسِبَا لَمْ يَكْتَسِبُوْا اَلَمْ۔

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَانِ لَا يَكْتَسِبُوْنَ اَلَمْ

مجهول لَا يَكْتَسِبُ لَا يَكْتَسِبَانِ اَلَمْ۔

نفي مؤكد معلوم لَنْ يَكْتَسِبَ لَنْ يَكْتَسِبَا لَنْ يَكْتَسِبُوْا اَلَمْ۔

مجهول لَنْ يَكْتَسِبَ اَلَمْ۔

امر حاضر معلوم اَلْكُتْسِبْ اَلْكُتْسِبَا اَلْكُتْسِبُوْا اَلْكُتْسِبْ اَلْكُتْسِبَانِ اَلْكُتْسِبُوْا اَلْكُتْسِبَانِ۔

امر حاضر مجهول اَلْكُتْسِبْ اَلْكُتْسِبَانِ اَلْكُتْسِبُوْا اَلْكُتْسِبَانِ۔

امر غائب معلوم لِيَكْتَسِبْ لِيَكْتَسِبَا لِيَكْتَسِبُوْا اَلَمْ۔

مجهول لَا تَكْتَسِبْ لَا تَكْتَسِبَا اَلَمْ۔

نهي حاضر معلوم لَا تَكْتَسِبْ لَا تَكْتَسِبَا لَا تَكْتَسِبُوْا اَلَمْ۔

مجهول لَا تَكْتَسِبْ لَا تَكْتَسِبَا اَلَمْ۔

نهي غائب معلوم لَا يَكْتَسِبْ لَا يَكْتَسِبَا اَلَمْ۔

نهي غائب مجهول لَا يَكْتَسِبْ لَا يَكْتَسِبَا اَلَمْ بدانکہ چون عین فعل در باب

اِفْتَعَالَ از آن یازده حرف کہ در باب تفاعل ذکر یافتہ یکے باشد جائز است کہ تا سے

انفعال را این گردانند و ساکن کرده درین ارقام کنند پس دو ساکن هم شوند فاعل و مفعول
صرفیان حرکت تا را بجا دهند و در مختصم یختصم اختصا ماً میگویند
مختصم یختصم مختصا ماً و بعضی صرفیان فاعل بسبب القائه ساکنین حرکت بکسره
دهند و گویند مختصم یختصم مختصا ماً - همزه وصل از بران حرکت قابضت و
در اینجا صرف صغیر این باب بنویسند که در شد نوشته آید تسهیلک للمبتدئ -
صرف صغیر - از باب انفعال مختصم یختصم مختصا ماً و مختصا ماً فاعل المختصم
و مختصم یختصم مختصا ماً فاعل المختصم الامر منه مختصم الهم والنهی عنه لا
مختصم الهم الطرف منه مختصم الهم این صرف بطرقه اولی است و موافق قاعده
ثانی را نیست مختصم یختصم مختصا ماً و مختصا ماً فاعل المختصم و مختصم یختصم
مختصا ماً و مختصا ماً فاعل المختصم الامر منه مختصم والنهی عنه لا
مختصم الطرف منه مختصم الهم -

باب هفتم از ثلاثی مزید فیه

الانصراف بارتشتن صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب
انفعال انصرف انصرف انصارفا فهو منصرف وانصرف ينصرف انصارفا
فذاك منصرف لم ينصرف لم ينصرف لا ينصرف لا ينصرف لن ينصرف
لن ينصرف الامر منه انصرف لتنصرف لتنصرف لينصرف والنهی عنه
لا تنصرف لا تنصرف لا ينصرف الطرف منه منصرف الهم -
ماضی معلوم از باب انفعال انصرف انصرف انصارفا انصارفا الهم -

ماضی مجهول انصرف انصرف انصارفا انصارفا الهم -

مضارع معلوم ينصرف ينصرف ينصرف فان ينصرف فون الهم -

مضارع مجهول ينصرف ينصرف ينصرف فان ينصرف فون الهم -

اسم فاعل منصرف منصرفان منصرف فون الهم -

اسم مفعول منصرف منصرفان منصرف فون الهم تنصير منصرف منصرف

وتصغير مُنْصَرِفَةٍ مُصْرِفَةٍ مِی آید و همچنین است تصغير اسم مفعول -

جحد معلوم لَمْ يَنْصَرِفْ لَمْ يَنْصَرِفْ قَالَ لَمْ يَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

جحد مجهول لَمْ يَنْصَرِفْ لَمْ يَنْصَرِفْ قَالَ لَمْ يَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

نفي معلوم لَا يَنْصَرِفُ لَا يَنْصَرِفُ قَانَ لَا يَنْصَرِفُ فَوَا اَلْخ -

نفي مجهول لَا يَنْصَرِفُ لَا يَنْصَرِفُ قَانَ لَا يَنْصَرِفُ فَوَا اَلْخ -

نفي مُؤَكَّد معلوم بِالن نَاصِبُهُ لَنْ يَنْصَرِفَ لَنْ يَنْصَرِفَ قَالَ لَنْ يَنْصَرِفَ فَوَا اَلْخ -

نفي مُؤَكَّد مجهول لَنْ يَنْصَرِفَ لَنْ يَنْصَرِفَ قَالَ لَنْ يَنْصَرِفَ فَوَا اَلْخ -

امر حاضر معلوم اِنْصَرَفْ اِنْصَرَفْ اِنْصَرَفْ فَوَا اَلْخ -

امر حاضر مجهول لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

امر غائب معلوم لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

مجهول لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ لِيَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

نهي حاضر معلوم لَا تَنْصَرِفْ لَا تَنْصَرِفْ لَا تَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

مجهول لَا تَنْصَرِفْ لَا تَنْصَرِفْ لَا تَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

نهي غائب معلوم لَا يَنْصَرِفْ لَا يَنْصَرِفْ لَا يَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ -

نهي غائب مجهول لَا يَنْصَرِفْ لَا يَنْصَرِفْ لَا يَنْصَرِفْ فَوَا اَلْخ و بعضی این

باب دو حرف زائده است الف و لون -

باب هشتم از ثلاثی مزید فيه

الْأَحْمَرُ ارْ سُرْخ شدن حاکت صغیر فعل ثلاثی مزید فيه صحیح

از باب افعال أَحْمَرُ أَحْمَرُ ارْ سُرْخ و أَحْمَرُ أَحْمَرُ ارْ سُرْخ ارْ سُرْخ ارْ سُرْخ

أَحْمَرُ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ

لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ لَنْ يَحْمَرَ

لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ لِيَحْمَرْ

لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ

بدانکه ادغام سوائے باب تَفْعِيلُ وَتَفْعُلُ وَافْعُلُ وَافْعُلُ کفرع
آنهاست بنود ادغام اِحْمَارُ وَاِحْمَرُ وَاِشْعَرُ اصلی نیست۔

صرف کبیر فعل ماضی معروف ثلاثی مزید از باب افعال اِحْمَرُ
اِحْمَرُ اِحْمَرُ وَاِحْمَرْتُ اِحْمَرْتُ تَاِحْمَرُونَ اَلْاِحْمَرُ طرأ ل اِحْمَرُ بود و حرف
از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک بود حرکت حرف اولی انداخته در دوم ادغام
کردند اِحْمَرُ شد زیرا که هرگاه دو حرف از یک جنس یا قریب المخرج جمع شوند ادغام
خواهند کرد اول را در ثانی جهت نقل تکرار و اجتماع دو حرف بر سه وجه است۔
۱ اول آنکه هر دو متحرک باشند در صورت ادغام جائز است در آن وقت که هر دو
در دو کلمه باشند مثل مَلَأَ سِجَّكُمُ وَاِذَا رَكِبَهُ وَاَحَدُ بُوْدُنْدِ ادغام واجب است مگر در
لمحات دوم آنکه اول ساکن باشد پس ادغام واجب است ضرورتاً سو هم آنکه
ثانی ساکن باشد پس ادغام ممتنع است بسبب حصول خفت از ساکن و تفصیلش در
بیان مضاعف عنقریب می آید ان شاء الله تعالی۔

صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مزید از باب افعال اِحْمَرُ
اِحْمَرُ اِحْمَرُ وَاِلَمْ اِحْمَرُ واصل اِحْمَرُ بود و حرف ازین جنس جمع شدند حرکت
حرف اولی را حذف کرده در دوم ادغام کردند اِحْمَرُ شد۔

مضارع معلوم یَحْمَرُ یَحْمَرَانِ یَحْمَرُونَ اَلْیَحْمَرُ۔

مضارع مجهول یَحْمَرُ یَحْمَرَانِ یَحْمَرُونَ اَلْیَحْمَرُ۔

اسم فاعل مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اَلْمُحْمَرُ۔

اسم مفعول مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اَلْمُحْمَرُ صیغه اسم فاعل و اسم مفعول هر دو

در صورت یکسان است لیکن فاعل در اصل مُحْمَرٌ بر کسر با قبل آخر و مفعول در اصل

مُحْمَرٌ بفتح با قبل آخر بود بدلیل هر دو در لفظ واحد یکسان شدند۔

فهی جحد معلوم لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ و لَمْ یَحْمَرْ لَمْ
یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ و لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ

لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ وَنَ لَمْ أَحْمَرْ لَمْ أَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ وَنَ و در
 واحد مذکر غائب مجزوم و دیگر صیغهای فعل مضارع مجزوم بسبب جرم اجتماع ساکنین شد
 یعنی هر دو را ساکن شدن پس گاهی سائے دوم را فحه و او اند زیرا که فحه اخفت الحركات است
 لَمْ تَحْمَرْ و گاهی کسره بسبب آنکه اصل در تحریک حرف ساکن کسره است زیرا که
 سکون در افعال مجزوم و مبدئیه کسره است و راستی پس هرگاه سکون در کلمه متمنع شد کسره
 عوض آن اولی است از دیگر حرکات و عدل از آن بدون فیه غیر مستحسن پس لَمْ تَحْمَرْ
 شد و گاهی غک ادغام کردند زیرا که لام دوم ساکن است بسکون غیر لازم و در مثل
 این صورت ادغام جائز است نه واجب الی حریفین باصل لَمْ و دارند لَمْ تَحْمَرْ
 شد و دیگر صیغ فعل مضارع مجزوم را هم برین طریق قیاس باید کرد و بقا واضح تر میکنم
 که لَمْ تَحْمَرْ و اصل یَحْمَرْ بود و لم هازمه و را دل این در آورند و آخر را مجزوم
 کردند چون آخر فعل مضارع مجزوم بسکون عارض شد لهذا بعضی صرفیان غک ادغام
 کردند لَمْ تَحْمَرْ شد و ترا رسد که اول را ساکن کرده و دوم ادغام کنی و آخر را حرکت
 کسره و بی آنکه کسره در تحریک ساکن اصل است و گوی لَمْ تَحْمَرْ و ترا رسد که
 فیه اخفت الحركات است لَمْ تَحْمَرْ شد و هم برین مطلب باید فهمید لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ وَنَ
 صیغه واحد مؤنث غائب را و لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ و صیغه واحد مذکر را و لَمْ أَحْمَرْ
 لَمْ أَحْمَرْ لَمْ أَحْمَرْ وَنَ لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ و صیغه مکمل را.

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ وَنَ لَا يَحْمَرْ وَنَ
 نفی مجهول لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ وَنَ لَا يَحْمَرْ وَنَ
 نفی فعل مضارع مؤکد بِالزَّائِصِ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ وَنَ لَنْ يَحْمَرْ وَنَ
 نفی مجهول لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ وَنَ لَنْ يَحْمَرْ وَنَ

امر حاضر معلوم احمر احمر احمر احمر و احمر احمر احمر
 احمر احمر را از محمّر بنا کردند تا حرف مضارع را حذف کردند و آخر را
 مجزوم چون بعد حذف کردن علامت مضارع ساکن ماند و ابتدا بساکن

اسم فاعل مُخَمَّارٌ مُخَمَّارٌ ان مُخَمَّارُونَ انتم -

اسم مفعول مُخَمَّارٌ مُخَمَّارٌ ان مُخَمَّارُونَ انتم یعنی اسم فاعل و اسم مفعول در صورت یکسان اند و در اصل مختلف اصل مُخَمَّارٌ اسم فاعل مُخَمَّارُونَ اسم مفعول مُخَمَّارُونَ بود -

نفي جحد معلوم لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ و انتم
نفي جحد مجهول لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ و انتم -

نفي فعل مضارع معروف لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ ان لا يُخَمَّارُونَ انتم -
نفي مجهول لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ ان لا يُخَمَّارُونَ انتم -

امر حاضر معلوم اخَمَّارُ اخَمَّارُ اخَمَّارُ اخَمَّارُ و انتم -
مجهول ليُخَمَّارُ ليُخَمَّارُ ليُخَمَّارُ ليُخَمَّارُ و انتم -

امر غائب معلوم ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ و انتم -
مجهول ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ ليُخَمَّارَ و انتم -

نفي غائب معلوم لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ و انتم -

نفي غائب مجهول لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ و انتم -

نفي حاضر معلوم لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ و انتم -

مجهول لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ و انتم - اخَمَّارُ

صیغه واحد مذکر غائب ماضی در اصل اخَمَّارٌ بود و معروف از یک جنس بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اخَمَّارٌ شد و اخَمَّارٌ صیغه امر حاضر در اصل

اخَمَّارٌ بود بنا کرده شد از اخَمَّارٌ که در اصل اخَمَّارٌ بود تا که علامت استقبال بود حذف

کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردید اخَمَّارٌ شد

بسکون آخر آخرش را وقت کردند اخَمَّارٌ شد بعد از اول را در دوم ادغام کردند و صور

ادغام و صیغ این باب مثل صیغ باب اُقْبِلَالٌ گردید هر صیغه را به تاسیس مثال خود

اصل بر آورده تعلیل میباید کرد و اخَمَّارٌ صیغه ماضی مجهول از اخَمَّارٌ بنا کردند حرف

اول را مضموم کردند و سوم را نیز بعده الف افتاد و ما قبلش مضموم آن الف را با و بدل کردند و آخر را بر حال خود گذاشتند و شد و در ماضی باب **اَفْعِلَالٌ** و دو حرف و باب **اَفْعِلَالٌ** سه حرف زائده اند و درین هر دو باب معنی لون و طیب بیشتر آید و این هر دو همیشه لازم شد

باب دهم از ثلاثی مزید فیه

اِستخرج طلب بیرون آمدن کردن صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیه از باب استفعال **اِستخرج** **یستخرج** **استخرجا** فهو **مستخرج** و **استخرج** **یستخرج** **استخرجا** فذلک **مستخرج** **لم** **یستخرج** **لم** **یستخرج** **لا** **یستخرج** **لا** **یستخرج** **لن** **یستخرج** **لن** **یستخرج** الامر منه **استخرج** **لستخرج** **یستخرج** **لا** **یستخرج** و انتهى عنه **لا** **استخرج** **لا** **یستخرج** **لا** **یستخرج** **الظرف** منه **مستخرج** **مستخرجان** الخ -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم - **استخرج** **استخرجا** **استخرجوا** **استخرجت** **استخرجتا** **استخرجن** **استخرجت** **استخرجتما** **استخرجتم** **استخرجت** **استخرجتما** **استخرجن** **استخرجت** **استخرجنا** -

ماضی مجهول **استخرج** **استخرجا** **استخرجوا** الخ -

مضارع معلوم **یستخرج** **یستخرجان** **یستخرجون** **تستخرج** **تستخرجان** **تستخرجون** الخ -

مضارع مجهول **یستخرج** **یستخرجان** **یستخرجون** الخ -

اسم فاعل **مستخرج** **مستخرجان** **مستخرجون** الخ -

اسم مفعول **مستخرج** **مستخرجان** **مستخرجون** الخ تصغیر اسم فاعل

مخیر و **مخیرجہ** - و تصغیر اسم مفعول **مخیر** و **مخیرجہ** می آید -

نفی جحد معلوم **لم** **یستخرج** **لم** **یستخرجا** **لم** **یستخرجوا** الخ -

مجهول **لم** **یستخرج** **لم** **یستخرجا** **لم** **یستخرجوا** الخ -

نفي معلوم لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

نفي مؤكد معلوم لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

مجهول لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

امر حاضر معلوم استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

مجهول استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

امر غائب معلوم ليستخرج ليستخرجاً الخ -

مجهول ليستخرج ليستخرجاً الخ -

نفي حاضر معلوم لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

مجهول لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

نفي غائب معلوم لا يستخرج لا يستخرجاً الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجاً الخ بداند در ماضی این باب سه حرف

زائده است الف وسین و تا و در استطاع یستطیع - جائز است که

تا استفعال حذف کرده استطاع یستطیع جائز است که استفعال حذف کرده

استطاع یستطیع گویند چنانچه در افصح الکلام وارد شده فما استطاعوا و قالوا یستطیع

پس این افعال را از باب افعال تصور کردن مذموب شروع است و چون از بیان ابواب

ثلاثی مزید فیہ فارغ شدیم در ابواب رباعی مجرّد و مزید فیہ شروع می کنیم پس

بداند فکر رباعی مجرّد آن فعل را گویند که در ماضی و چهار حرف اصلی باشند و آن را

یک باب است -

باب اقل رباعی مجرّد

فَعَلَلَهُ بِوَنَ الدَّخْرَةَ وَالَّذِي أَغْلَطَ يَنْدُنْ سَكَّ فَيَرْبُزُ مِنْ صَوْتِ صَخِيرٍ

فَعَلْ رَبْعِي مَجْرَدٌ اِزْ بَابِ فَعَلَلَهُ دَخْرَجَ يَدْخُرُ دَخْرَجَةً وَدَخْرَجًا فَهُوَ

مَدْخُرَجٌ وَدَخْرَجٌ يَدْخُرُ دَخْرَجَةً وَدَخْرَجًا فَذَاكَ مَدْخُرَجٌ لَمْ يَكُنْ حُرْجٌ

لَمْ يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَ لَا مَرَضُهُ دَخَرَجَ
لَتُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْ خَرَجَ لَا تَدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَ
لَا يُدْ خَرَجَ الظرف منه مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ الْخ -
صرف كبير فعل ماضى معلوم ربا عى مجرد دَخَرَجَ دَخَرَجُوا
دَخَرَجَتْ الْخ -

مجهول دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا دَخَرَجَتْ الْخ -
مضارع معلوم يُدْ خَرَجَ يُدْ خَرَجَانِ يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
مجهول يُدْ خَرَجَ يُدْ خَرَجَانِ يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
اسم فاعل مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ مَدْ خَرَجُونَ الْخ -
اسم مفعول مَدْ خَرَجَ مَدْ خَرَجَانِ مَدْ خَرَجُونَ مَدْ خَرَجَتْ الْخ -
تصغير تصغير اسم فاعل نَكَدْ خَرَجَ نَكَدْ خَرَجَانِ نَكَدْ خَرَجُونَ نَكَدْ خَرَجَتْ الْخ -
باید کرد تصغير اسم مفعول را

صرف كبير نفى جحد ربا عى مجرد انهاب فَعَلَّةٌ لَمْ يُدْ خَرَجَ
لَمْ يُدْ خَرَجَا لَمْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -

مجهول لَمْ يُدْ خَرَجَ لَمْ يُدْ خَرَجَا لَمْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
نفى معلوم لَا يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَانِ لَا يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
مجهول لَا يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَانِ لَا يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
نفى موكد معلوم لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَانِ لَنْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
مجهول لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَانِ لَنْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
امر حاضر معلوم دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا الْخ -
مجهول لَتُدْ خَرَجَ لَتُدْ خَرَجَا لَتُدْ خَرَجُوا الْخ -
امر غائب معلوم لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَانِ لِيُدْ خَرَجُوا الْخ -
مجهول لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَانِ لِيُدْ خَرَجُوا الْخ -

کھی حاضر معلوم لائے خروج لائے خرجا الیہ۔

کھی حاضر مجهول لائے خروج لائے خرجا الیہ۔

کھی غائب معلوم لائے خروج لائے خرجا الیہ۔

کھی غائب مجهول لائے خروج لائے خرجا الیہ۔ بد انکہ علامت

مضارع دین باب ہم در معروف مضموم باشد و ضابطہ کلیہ در حرکت علامت

مضارع آن بود کہ اگر ماضی آن چار حرفی باشد و ہمہ حروف اصل یا بعضی اصل

بعضی زاید علامت مضارع آن در معروف نیز مضموم باشد چون یُکْرِمُ یُصْرِفُ

یُقَاتِلُ یُبْعَثُوْهُ و اگر در ماضی آن اقل از چار حرف یا اکثر از آن باشد علامت مضارع

آن مفتوح چون یُنْصَرُ یُجْتَنِبُ یَتَّبِعُ عُدُّ و طحی باب فَعْلَلْ هَفْتُ باب اند

اول تکرار لام نحو شَمَّلَ باب دوم زیادت زون بَیِّنَ الْحَیْنِ وَاللَّحْمِ چون

قَلَسَ باب سوم جَوَدَ چارم سَارَ و لَ جَمَّ یَطْرُقُ شَمَّ تَوَرَّعَ هَفَمَ قَلَسَ

و مزید فیہ ہے راسہ باب است یک بی ہمزہ وصل علامت آن زیادت تاء است

قبل چار حرف اصل و دو بی ہمزہ وصل۔

باب اول از رباعی مزید فیہ

چون اَلْتَدَّ حَرْجُ سَنَکْ فَلَطَانِیْدِن و گرویدن صرف صغیر فعل رباعی

مزید فیہ از باب تَفَعَّلُ تَدَّ حَرْجُ یَتَدَّ حَرْجُ تَدَّ حَرْجًا فُتَدَّ حَرْجُ

و تَدَّ حَرْجُ یَتَدَّ حَرْجُ تَدَّ حَرْجًا فَتَدَّ حَرْجُ کَمَرَتَدَّ حَرْجُ کَمَرَتَدَّ حَرْجُ

لَا یَتَدَّ حَرْجُ لَا یَتَدَّ حَرْجُ کُنْ یَتَدَّ حَرْجُ کُنْ یَتَدَّ حَرْجُ الْأَمْرُ مِنْهُ تَدَّ حَرْجُ

لَتَدَّ حَرْجُ لَتَدَّ حَرْجُ وَ النَّبِیُّ عَنْهُ لَا تَدَّ حَرْجُ لَا تَدَّ حَرْجُ لَا یَتَدَّ حَرْجُ لَا یَتَدَّ حَرْجُ

الظُّرُفُ مِنْهُ مُتَدَّ حَرْجُ مُتَدَّ حَرْجًا مُتَدَّ حَرْجًا تَدَّ حَرْجُ

صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب تَفَعَّلُ تَدَّ حَرْجُ

تَدَّ حَرْجًا تَدَّ حَرْجًا جَوَّالُ الیہ۔

ماضی مجهول تَدَّ حَرْجُ تَدَّ حَرْجًا تَدَّ حَرْجًا جَوَّالُ الیہ۔

مضارع معلوم يتد خرج يتد خرجان يتد خرجون الخ -

مجهول يتد خرج يتد خرجان يتد خرجون الخ -

اسم فاعل متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

اسم مفعول متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

نفي جحد معلوم لم يتد خرج لم يتد خرجا لم يتد خرجوا الخ -

مجهول لم يتد خرج لم يتد خرجا لم يتد خرجوا الخ -

نفي معلوم لا يتد خرج لا يتد خرجان لا يتد خرجون الخ -

مجهول لا يتد خرج لا يتد خرجان لا يتد خرجون الخ -

نفي مؤكد معلوم بالان ناصبه لن يتد خرج لن يتد خرجا

لن يتد خرجوا الخ -

مجهول لن يتد خرج لن يتد خرجا لن يتد خرجوا الخ -

امر حاضر معلوم تد خرج تد خرجا تد خرجوا الخ -

امر حاضر مجهول لتد خرج لتد خرجا الخ -

امر غائب معلوم ليتد خرج ليتد خرجا ليتد خرجوا الخ -

مجهول ليتد خرج ليتد خرجا الخ -

نهي حاضر معلوم لا تتد خرج لا تتد خرجا الخ -

مجهول لا تتد خرج لا تتد خرجا الخ -

نهي غائب معلوم لا يتد خرج لا يتد خرجا لا يتد خرجوا الخ -

نهي غائب مجهول لا يتد خرج لا يتد خرجا الخ - بدل نك

در ماضی این باب یک حرف زاده است و لمق يتد خرج - هفت باب انداول

چون تجلبب دم تقلبس سوم تمسكن چهارم تجوزب پنجم تسربل

ششم تشيطن هفتم تقلسي تصير اسم فاعل از متد خرج دحيو ج واز

متد خرجة دحيو جة آيد

ماثوم از رباعي مزيد فيه

الآخر نجما انوه شدن و در شين ستارگان بر آسمان صرف صغير فعل
رباعي مزيد فيه از باب افعيالة اخر نجم اخر نجم اخر نجم ما فهو
مخرج نجم و اخر نجم اخر نجم اخر نجم ما فذلك اخر نجم لم يخرج نجم
لا يخرج نجم لا يخرج نجم لن يخرج نجم الامر منه اخر نجم لم يخرج نجم
ليخرج نجم و انتهى عنه لا يخرج نجم لا يخرج نجم لا يخرج نجم الظروف
منه اخر نجم اخر نجمان اخر نجمات -

صرف كبير فعل ماضى معروف اخر نجم اخر نجم اخر نجموا
اخر نجمت اخر نجمتا اخر نجمون انتم -

ماضى مجهول اخر نجم اخر نجم اخر نجموا انتم -

مضارع معلوم يخرج نجم يخرج نجمان يخرجون انتم -

مجهول يخرج نجم يخرج نجمان يخرجون انتم -

اسم فاعل يخرج نجم يخرج نجمان يخرجون انتم -

اسم مفعول يخرج نجم يخرج نجمان يخرجون انتم -

نفي جحد معلوم لم يخرج نجم لم يخرج نجم انتم -

مجهول لم يخرج نجم لم يخرج نجم انتم -

نفي معلوم لا يخرج نجم لا يخرج نجمان انتم -

مجهول لا يخرج نجم لا يخرج نجمان انتم -

نفي مؤكدا معلوم كن يخرج نجم كن يخرج نجمان يخرجون انتم -

مجهول كن يخرج نجم كن يخرج نجمان يخرجون انتم -

امر حاضر معلوم اخر نجم اخر نجم اخر نجموا انتم -

مجهول ليخرج نجم ليخرج نجم ليخرج نجموا انتم -

امر غائب معلوم ليخرج نجم ليخرج نجم ليخرج نجموا انتم -

دوم ادغام کردند **فَوَ** شد **فَوَ** واصل **يَفِرُّ** بود حرکت راسته اول را نقل کرده با قبل دادند و اقل را در دوم ادغام کردند **فَوَ** شد و در **يَفِرُّ** ثبات ادغام نکردند چنانکه در **فَرَدُّ** زیرا که راسته دوم ساکن للزم بود و از شرط ادغام است که ثانی متحرک باشد و در امر حاضر مفرد این باب سه وجه جائز است **فَوَ** **فَوَ** **فَوَ** و وجهش سابقا گذشت **فَلَمْ تَعِدْهَا** **فَا** واصل **فَارِدُّ** بود حرکت راسته اول را حذف کرده در دوم ادغام کردند **مَفَارِدُ** جمع **تَكْسِيرُ مَفَرٍّ** است که در اصل **مَفَارِدُ** بوده **فَا** جمع **تَكْسِيرُ فَرٍّ** و **فَا** **مِثْقَلُ مَفَرٍّ** اسم تفصیل **فَوَ** **مِثْقَلُ مَفَرٍّ** و **فَوَ** **مِثْقَلُ مَفَرٍّ** است که در اصل **فَوَ** **مِثْقَلُ مَفَرٍّ** بود **فَوَ** **مِثْقَلُ مَفَرٍّ** است.

حروف کبیر فعل ماضی معروف مضارع از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
فَرَدْتُ فَرَثًا فَرْدٌ فَرَّتْ فَرْدٌ فَرْدٌ فَرْدٌ فَرْدٌ
فَرْدٌ فَرْدٌ فَرْدٌ تا آخر ادغام ممکن نشد زیرا که حرف ثانی متحرک نیست بلکه
سکونش لازم است و هر جا که حرف دوم را سکون لازم بود ادغام متمنع باشد.

ماضي مجهول فُرُغُوا فِرْتُ فَرْتَا فِرْنِ فِرْتِ الْيَمِّ -

مضارع معروف يَفْرُقَانِ يَفْرُقُونَ تَفْرِقَانِ تَفْرِقُونَ
تَفْرِقَانِ تَفْرِقُونَ تَفْرِقَانِ تَفْرِقُونَ

مضارع مجهول يُفَرِّقَانِ يُفَرِّقُونَ الخ.

[illegible]

صَرف کبیر اسم مفعول مضاعف از باب صَرَبَ یَصْرِبُ
مَفْرُورٌ مَفْرُورَانِ مَفْرُورُونَ مَفْرُورَةٌ مَفْرُورَتَانِ مَفْرُورَاتٌ الْکَم -
نفی جحد معروف لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ لَمْ یَفِرْ

وَمَدٌّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصِيرُ مَدٌّ وَمَا دِ نَيْدٌ جَمْعُ كَبِيرٍ مَدٌّ نِي مَوْتٌ
فَعْلُ التَّفْضِيلِ وَمَدٌّ يَأْتِ جَمْعُ مَدٍّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصِيرُ مَدٌّ وَمَا دِ نَيْدٌ جَمْعُ كَبِيرٍ مَدٌّ نِي مَوْتٌ

صَوْتِ كَبِيرٍ فَعْلُ مَاضِي مَعْلُومٍ ثَلَاثِي هَجَرٍ مَضَاعِفٍ
از باب نَصَرْتَنِيصُرُ مَدٌّ مَدَّ اَمَدٌ وَاَمَدَتْ مَدٌّ تَامَدَتْ دُنَ مَدٌّ دُتْ
اَنَّهُ در صَدِّ او غام شد چنانکه در فَرَّ و در مَدَّ دُنَ او غام ممکن نشد چنانچه در
فَرَّ دُنَ گفته شد.

ماضی مجهول مَدَّ مَدَّ مَدٌّ وَاَلَا نَحْنُ
فَعْلُ مَضَارِعٍ مَعْرُوفٍ يَمُدُّ اِنْ يَمُدُّ وَنْ يَمُدُّ اِنْ يَمُدُّ دُنَ
اَنَّهُ در اصل یَمُدُّ بود حرکت حرف اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از او غام
کردند و در یَمُدُّ دُنَ او غام نشد زیرا که در مَدَّ دُنَ نشد.

مضارع مجهول يَمُدُّ يَمُدُّ اِنْ يَمُدُّ وَنْ اَنَّهُ
اسم فاعل مَادُّ مَادُّ اِنْ مَادُّ وَنْ اَنَّهُ
اسم مفعول مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ اِنْ مَمْدُودٌ وَنْ اَنَّهُ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ وَاَلَا نَحْنُ
لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ دُنَ اَنَّهُ -

نفي جحد مجهول لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ وَاَلَا نَحْنُ -

نفي فعل مضارع معروف لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ اِنْ لَا يَمُدُّ وَنْ اَنَّهُ -

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ اِنْ لَا يَمُدُّ وَنْ اَنَّهُ -

نفي تأكيد بلفظ معروف بِالْزُنَاصِيهِ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ اِنْ لَنْ يَمُدَّ وَاَلَا نَحْنُ -

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ اِنْ لَنْ يَمُدَّ وَاَلَا نَحْنُ -

امر حاضر معروف مَدَّ مَدَّ مَدَّ اَمَدَّ وَاَمَدَّ نِي مَدَّ ا

أَمَدُّ دُنَ مَدَّ در اصل اَمَدُّ بود و حرف اصلی از یک جنس و در یک جا بهم آمدند بما قبل

آنها حرف صحیح ساکن حرکت حرف اولی نقل کرده بما قبل دادند و چون حاجت

همزه نماند و حذف کردند سکون حرف ثانی عارضی بود از حرکت فتحه و اندک لان
 الفتحه اخف الحركات مُدَّ شدة تواجزه بود که حرف ثانی را کسره و بی
 لان الساکن اذ حركه بالكسرة مُدَّ گوئی و جائز است که برائے مناسبت
 عین حرف ثانی را ضم و او مد خوانی در و است که فک ادغام کنی و اُصْدُ
 خوانی و در اُ مُدُّ دُن ادغام ممکن نشد زیرا که حرف دوم ساکن است -

امر حاضر مجهول لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ و الهم

امر غائب معلوم لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ و الهم

مجهول لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ لِمَدَّ و الهم

خفی حاضر معلوم لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ
 لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ و الهم

خفی حاضر مجهول لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ و الهم

خفی غائب معلوم لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ و الهم

خفی غائب مجهول لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ لَا تَمُدُّ و الهم

امر غائب معروف و مجهول و بی حاضرمعروف و مجهول را برابر حاضرمعروف

قیاس باید کرد -

امر حاضر معروف بانون ثقيله مُدِّن مُدِّن مُدِّن مُدِّن مُدِّن

مُدِّن اُمْدُ دَنَاتٍ -

بانون خفيفه مُدِّن مُدِّن مُدِّن مُدِّن مُدِّن -

باب سوم از مضاعف

أَبْرَ وفاداری کردن نیکوکاری نمودن صرف صغیر فعل ثلاثی

مجرد مضاعف از باب علم یَعْلَمُ یَبْرُؤُا فُهِوْا بَارُ و یَبْرُؤُا بَارُ

فَذَاكَ مَبْرُؤٌ لَمْ یَبْرُ لَمْ یَبْرُ لَمْ یَبْرُ لَمْ یَبْرُ لَمْ یَبْرُ لَا یَبْرُ

لَا یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ لَنْ یَبْرُ

لَيَبْرُ لَيَبْرُ لَيَبْرُ وَالنَّيْ عَنده لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 مَبْرَانِ مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ وَلَا لَهْ مِنْهُ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مِنْهُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ
 وَبُرِّي بِدَلْنِكَ مَبْرُ - صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ ظَرْفٍ دَرِ اسْلِ مَبْرُ بُوْرِدُوْ حَرْفِ
 يَكِ جَنْسِ دَرِ يَكِ كَلِمَةُ آمَنَدُوْ وَتَحْرَكُ حَرْفُ اَوَّلِ رَاقِلِ كَرْدِهْ بِمَا قَبْلِ دَاوَنْدِ
 وَ اَوَّلِ رَا دَرِ دَوْمِ اَوْ قَامِ كَرْدَنْدِ مَبْرُ شَدِ مَبْرُ صِيغَةُ جَمْعِ اسْمِ ظَرْفٍ اسْتِ وَمَبْرُ
 تَقْصِيْرُ مَبْرُ وَ بِمِثْلِيْنِ تَقْصِيْرُ مَبْرُ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ آلِ اسْتِ وَمَبْرُ تَقْصِيْرُ مَبْرُ
 وَمَبْرُ صِيغَةُ جَمْعِ تَكْسِيْرِ اسْمِ آلِ اسْتِ اَبُوْ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ تَقْصِيْلِ دَرِ اسْلِ
 اَبُوْ بُوْرِدُوْ حَرْفُ اَوَّلِ رَاقِلِ كَرْدِهْ بِمَا قَبْلِ دَاوَنْدِ بَعْدَهُ اَوَّلِ رَا دَرِ دَوْمِ اَوْ قَامِ
 كَرْدَنْدِ اَبُوْ شَدِ اَبُوْ تَقْصِيْرُ اَبُوْ اسْتِ بُرِّي مَوْنُثِ اَبُوْ كِهْ دَرِ اسْلِ بُرِّي رَا
 بَرُوْزَنْ عُلْمِيْ بُوْرِدَا دَقَامِ بُرِّي مَانْدِ بُرِّيَا تِ وَ بُرِّي جَمْعِ تَكْسِيْرِ اَزْ اَنْ بُرِّي اسْتِ
 وَ بُرِّي تَقْصِيْرُ بُرِّي اسْتِ -

صَرْفِ كَبِيْرِ مَاضِيْ مَعْلُوْمِ مَضَاعِفِ اَزْ بَابِ عِلْمِ يَعْلَمُ بَرُ بَرُ اَبْرُوْ
 بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ
 مَاضِيْ مَجْمُوْلِ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ بَرُتْ
 مَضَارِعِ مَعْرُوْفِ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ
 مَضَارِعِ مَجْمُوْلِ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ
 دَرِ اسْلِ يَبْرُتْ بَرُوْزَنْ يَسْمَعُ بُوْرِدُوْ حَرْفِ اَصْلِيْ يَكِ جَنْسِ دَرِ يَكِ جَا جَمْعِ آمَنْدِ بِمَا قَبْلِ
 اَبْنَا سَاكِنِ بُوْرِدُوْ حَرْفِ اَوَّلِ نَقْلِ كَرْدِهْ بِمَا قَبْلِ دَاوَنْدِ بَعْدَهُ اَوَّلِ رَا دَرِ دَوْمِ اَوْ قَامِ
 كَرْدَنْدِ يَبْرُتْ شَدِ -

اسْمِ فَاعِلِ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ يَبْرُتْ

اسم مفعول - مَبْرُودٌ مَبْرُودَانِ مَبْرُودُونَ الْكَمْ -
 نفی جحد معلوم لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ
 لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ الْكَمْ -
 مجهول لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ الْكَمْ -
 نفی معلوم لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 نفی مجهول لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 نفی تاکید بالن ناصبه لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ الْكَمْ -
 مجهول لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ لَنْ يَبْرُكْ الْكَمْ -
 امر حاضر معلوم يَبْرُكْ يَبْرُكْ يَبْرُكْ يَبْرُكْ يَبْرُكْ الْكَمْ -
 امر حاضر مجهول لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ الْكَمْ -
 امر غائب معلوم لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ الْكَمْ -
 امر غائب مجهول لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ لَيَبْرُكْ الْكَمْ -
 نفی حاضر معلوم لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 مجهول لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 نفی غائب معلوم لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 مجهول لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ لَا يَبْرُكْ الْكَمْ -
 يَفْرُغُ وَيَبْرُكُ سه وجه جاری است زیرا که ضم باب مَدَّ يَمُدُّ برای موافقت
 عین مستقبل بود چون دین و باب عین مستقبل مفتوح یا مسور بود لهذا ضمہ ماقط
 شد مضاعف ازین سه باب اصول آمده از باب مَنَعَ يَمْنَعُ وَ حَسِبَ
 يَحْسِبُ مطلقاً نیامده و از باب شَكَوْتُ يَشْكُوْتُ هم نیامده و گویند لفظ حَبْتُ يَحْبْتُ
 وَ كَبْتُ يَكْبْتُ لَبَّاءُ فَهُوَ كَيْبُكُ و این هر دو مانند مَدَّ يَمُدُّ خوانده میشود پس حاجت
 نوشتن آنها نیست مضاعف از سیزده باب آمده و فوق بدان در استعمال ایل
 زبان نشنیده چنانچه در اینجا ذکر کرده آید -

باب ششم از ثلاثی مزید فیہ مضاعف

باب ہفتم از ثلاثی مزید فیہ مضاعف

از باب افعال چون اَنَسَدَ دُهندن صرف صغیر از باب
 اِنْفَعَال اَنَسَدَ يَنْسَدُ اَنَسَدًا فَهُوَ مُنْسَدٌ وَاَنَسَدَ يَنْسَدُ اَنَسَدًا
 فَذَاكَ مُنْسَدٌ لَمْ يَنْسَدَ لَمْ يَنْسَدِ لَمْ يَنْسَدِ لَمْ يَنْسَدِ لَمْ يَنْسَدِ
 لَمْ يَنْسَدِ لَا يَنْسَدُ لَا يَنْسَدُ لَنْ يَنْسَدَ لَنْ يَنْسَدَ الْأَمْرُ مِنْهُ اَنْسَدَ
 اَنْسَدًا اَنْسَدُ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ
 لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ لِيَنْسَدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَنْسَدُ لَا تَنْسَدُ لَا تَنْسَدُ
 لَا تَنْسَدُ لَا تَنْسَدُ لَا تَنْسَدُ لَا يَنْسَدُ لَا يَنْسَدُ لَا يَنْسَدُ
 لَا يَنْسَدُ لَا يَنْسَدُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُنْسَدٌ اَنْهَ اَوْفَامِ اَيْنَ بَابِ رَابِعُ ابواب
 ماضی قیاس باید کرد.

باب هشتم از ثلاثی مزید فيه مضاعف

از باب استفعال چون اَسْتَمَدَ اَدْمَدُوهُ سَتَن صرف صغیر از باب
 اِسْتِفْعَال اَسْتَمَدَ يَسْتَمَدُ اَسْتَمَدًا فَهُوَ مُسْتَمَدٌ وَاَسْتَمَدَ يَسْتَمَدُ اَسْتَمَدًا
 فَذَاكَ مُسْتَمَدٌ لَمْ يَسْتَمَدَ لَمْ يَسْتَمَدِ لَمْ يَسْتَمَدِ لَمْ يَسْتَمَدِ لَمْ يَسْتَمَدِ
 لَا يَسْتَمَدُ لَا يَسْتَمَدُ لَنْ يَسْتَمَدَ لَنْ يَسْتَمَدَ الْأَمْرُ مِنْهُ اِسْتَمَدَ
 اِسْتَمَدًا اِسْتَمَدُ لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ
 لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ لِيَسْتَمَدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَسْتَمَدُ لَا تَسْتَمَدُ لَا تَسْتَمَدُ
 تَسْتَمَدُ لَا تَسْتَمَدُ لَا يَسْتَمَدُ لَا يَسْتَمَدُ لَا يَسْتَمَدُ لَا يَسْتَمَدُ
 لَا يَسْتَمَدُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُسْتَمَدٌ اَنْهَ

باب نهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزَّلَزَلَةُ وَالزَّلَزَالُ سَخَتْ جَنَابِیْنِ زَلَزَلَ يَزَلُ زَلَزَلَةً وَزَلَزَالًا فَهُوَ
 مُزَلَزَلٌ اَنْهَ این باب در عدم ادغام همه و جوه شل میم است.

باب دهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزَّلَزَلُ جَنَابِیْنِ تَزَلَزَلَ تَزَلَزَلًا فَهُوَ مُتَزَلَزَلٌ اَنْهَ

صیغ این بر دو باب بر پنج ابواب ماسبق است پس مضاعف از همین سیزده ابواب
 آتده و چون انهمان ابواب صحیح فایغ شدیم حالا ابواب غیر صحیح می پر وازیم از سابق
 دانستی که هر اسم و فعل بر دو قسم است صحیح که در حرف اصول می حرف علت و همزه
 و دو حرف اصلی از یک جنس نباشد و غیر صحیح بعکس آن اما غیر صحیح بر چند قسم است
 هموز که در می همزه باشد پس اگر همزه بجای فاکمه باشد از هموز الفاء میخوانند
 چون آمَرِیا مَرِیا اگر بجای عین کلمه باشد هموز العین چون ذَرِیا یَزِیر و اگر
 بجای لام کلمه باشد هموز اللام گویند چون قَرِیا یَقُولُ هر چه در دو حرف
 اصول می از یک جنس باشد آخر مضاعف خوانند چون مَدَّ یَمُدُّ و هر چه در می
 حرف علت باشد از مَعْتَل گویند پس اگر حرف علت بجای فاکلمه بود مَعْتَلُ الْفَاءِ
 و مثال نامند چون یَسَرِّ یَسْرِ و اگر بجای عین کلمه باشد مَعْتَلُ الْعَیْنِ و
 اَجَوْفُ گویند چون بَاعَ یَبِيعُ و اگر بجای لام کلمه باشد مَعْتَلُ اللَّامِ و ناقص
 خوانند چون رَمَى یَرْمِی و چون معتل دو حرف علت را شامل باشد از الفیت نامند
 پس اگر حرف علت بجای فاکلام کلمه بود از الفیت مفروق گویند چون وَقَى یَقِی
 و اگر در مقابله عین و لام باشد الفیت مقرون خوانند چون طَوَى یَطْوِی پس جمله
 اسما و افعال بر هفت گونه است و احوال هر یکی ازینها درین واضح تر میگردد و اکنون
 در بیان هموز شروع میکنیم -

باب اقل از هموز

حرف صغیر فعل ثلاثی مجرد هموز الفاء از باب نَصَرَ یَصُرُ
 چون اَلَا مَرُ فَرَمَدَن اَمَرِیا مَرِا فُها مَرُوا مَرِیو مَرِا فَا ذَاکَ مَا مَرُوا
 لَمْ یَا مَرُوا یَوْمَ لَا یَا مَرُوا یَوْمَ لَنْ یَا مَرُوا یَوْمَ لَا مَرُ مِنْهُ اُذْ مَرِیو مَرُوا
 لَیَا مَرِیو مَرُوا وَ النبی عنه لَا مَرُوا لَوْ مَرُوا لَیَا مَرُوا لَیَا مَرُوا لَیَا مَرُوا لَیَا مَرُوا
 مَا مَرَا نَ مَا مَرُوا مَرِیو وَا لَه عَنَّا مَرِیو مَرِیو اِنْ مَا مَرُوا مَرِیو
 مَرِیو مَرِیو قَا نَ مَا مَرُوا مَرِیو مَرِیو مَرِیو مَرِیو اَفْعَل

التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَمْرًا صَرَّاحًا أَمْرًا وَاعْتَرَاكَ الْمَوْنُ مِنْهُ أَمْرًا
 أَمْرًا أَمْرًا أَمْرًا مَبْرُورًا نَكْرًا أَمْرًا دَرَجَةً أَمْرًا دَرَجَةً مَنْفُورَةً
 ساکنہ بالف بدل شد زیرا کہ ہر ہمزه منفردہ کہ ساکن ہو درواست کہ بدل کردہ شود
 بروفق حرکت ما قبل سے بحرف علت اگر ما قبل سے ضمہ باشد بواو بدل کنند چون
 كَوْخَذًا وَاگر کسره بود بیا بدل نمایند چون شَبِيتُ وَاگر فتح بود بالف بدل کنند
 چون يَاحْلُوْا وَاوَصْرُ صِبْنَه وَاحد ذکر حاضر امر حذف ہمز تین و الباقی ہر دو ہم جائز است
 مَوْوَا وَاوَصْرُ ہر دو آمدہ لیکن حذف الفصح و اشہر است از اثبات آن اگر در اول کلمہ واقع
 شود چنانچہ أَفْصَحُ الْقَائِلَيْنِ میفرماید مَوْوَا صَبِيَاكُمْ يَا الصَّلَوةَ
 وَاگر در درج کلام واقع شود درین صورت البقاہر ہمزه اکثر است از حذف زیرا کہ
 علت حذف اجتماع ہمز تین بودہ در درج کلام ہمزه وحل بدلیل قولہ تعالیٰ
 وَأَمْزَاهْلَكَ وَمَا صَوَّرَ اسم مفعول وَمَا صَرَّ اسم ظرف در اصل مَا صَوَّرَ
 وَمَا صَرَّ بودہ ہمزه بقاعدہ مذکور الف گشت وَمِمْزُ صِبْنَه اسم آلہ را مِمْزُ بقاعدہ
 مذکورہ بیا خواندن ہم رواست مَوْمِزُ تَصْفِيرًا مَوْمِزُ است اسم صِبْنَه اسم
 تفضیل در اصل اَعْصَرُ بودہ و ہمزه در یک کلمہ جمع آمدند اول مفتوح ثانی ساکن ثانی
 ہمزه بالف بدل شد زیرا کہ ہر ہمزه ساکنہ کے بعد ہمزه متحرک واقع شود و فتن حرکت
 ما قبل خود بدل شود و جَوَّيَا چون اَصْنَنَ کہ در اصل اَعْمَنَ بود اَوْصَنَ کہ در اصل
 اَعْمَنَ وَايْمَانًا کہ در اصل اَعْمَانًا بود اَوَا صَرَّ صِبْنَه جمع تفضیل در اصل اَعْمِزُ بود
 و ہمزه متحرک ہم آمدند و ہر دو مفتوح ثانی را بواو بدل کردند اَوَا صَرَّ شد زیرا کہ ہر جائیکہ
 دو ہمزه متحرکہ واقع شود اگر یکے مکسور باشد ثانی یا شود و جَوَّيَا چون جَاءَ وَايْمَانًا
 ورنہ وَاو چون اَوَا دِمُّ وَاوَمِلُّ اَوَمِزُ تَصْفِيرًا مَرُوسٌ وَاَصِيْرًا تَصْفِيرًا
 اَمْرًا است قاعدہ کہ ہر ہمزه منفردہ مفتوحہ کہ بعد ضمہ واقع شود و او گردد
 و بعد کسره یا و جوانا چون جَوْنٌ وَاَصِيْرٌ کہ در اصل جَوْنٌ وَاَصِيْرٌ بودہ است
 قاعدہ کہ ہر ہمزه کہ منفردہ مفتوحہ باشد و ما قبل او در واو مدہ زائدہ بود جائز است

که او را بواحد کند و او را در وادغام کند چون مَقْرُوَّةٌ که در اصل مَقْرُوَّةٌ بود
همزه را بواحد بدل کرده و در وادغام کردند مَقْرُوَّةٌ شد و همچنین اگر ما قبل همزه منفرد
یا ئی مدیه زائده و یا ئی تصغیر واقع شود جنس ما قبل گفته در آن ادغام یا بد جَوَازاً
چون خَطِيئَةٌ وَأَفِئْسُ که در اصل خَطِيئَةٌ وَفَيْئُسُ بوده قاعداً هر همزه متحرکه بعد
ساکن غیر مدیه و یا ئی تصغیر واقع شود بعد نقل حرکت او با قبل انداخته شود جَوَازاً
چون یَسْلُ وَقَدْ أَفْلَمْ وَیَرْحَى أَخَاهُ بوده است و باقی قواعد اعلال و تخفیف
از کتب مطروحه این فن باید خواند و صرف کبیر این باب بر قیاس نَصَرَ یُضَرُّ باید فهمید

باب دوم از مهموز

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب ضَرْبُ
یَضْرِبُ چون أَزْرُ تَرَشِدُنْ أَزْرُ یَا زِرْ أَزْرُ فَمَوْازِرْ وَأَزْرُ یُوزِرْ أَزْرُ أَفْذَاكَ
مَازِرْ لَمْ یَا زِرْ لَمْ یُوزِرْ لَا یَا زِرْ لَا یُوزِرْ لَنْ یَا زِرْ لَنْ یُوزِرْ لَا مَرْمَنَهْ ائْزِرْ
لِئْزِرْ لِیَا زِرْ لِیُوزِرْ وَنَهْیْ عِنْدَ لَا نَا زِرْ لَا تُوْزِرْ لَا یَا زِرْ لَا یُوزِرْ اَلْطَرَفْ مِنْهْ
مَازِرْ مَازِرَانْ مَازِرْ وَمَوْزِرْ وَالْأَلَّةْ مِنْهْ مِئْزِرْ مِئْزِرَانْ مَازِرْ وَمَوْزِرْ
مِئْزِرَةٌ مِئْزِرَتَانْ مَازِرْ وَمَوْزِرَةٌ مِئْزَارْ مِئْزَارَانْ مَازِرْ وَمَوْزِرْ
افعل التفضیل منه اَزْرَا زِرَانْ اَزْرُونْ اَوَا زِرْ اَوِیْزْ وَالْمَوْنُثْ مِنْهْ
أَزْرِیْ أَزْرِیَانْ أَزْرِیَاتْ أَزْرُ وَأَزْرِیْ - اِیْزِرْ صِیغَةٌ وَاحِدٌ مَذْکُورٌ حَاضِرٌ وَاصِلٌ
اِعْزِرْ بود و همزه بهم آمدند اول مکسور ثانی ساکن ثانی را بیا بدل کردند باقی تعلیلات
صیغ بقیاس باب اَمْرٌ یَا مَرْ باید فهمید و صرف کبیر این باب بر قیاس ضَرْبُ
یَضْرِبُ است -

قد ر العلم جامع معظمت

باب سوم مهموز الفاء

از باب عَلِمَ یَعْلَمُ چون الْأَمْنُ یَخُوفُ شَدْنْ صرف صغیر فعل ثلاثی
مجرد مهموز الفاء از باب عَلِمَ یَعْلَمُ اَمِنْ یَا مَنْ اَمْنًا فَمَوْا مِیْنْ وَأَمِنْ
یَوْمَنْ اَمْنًا فَذَاكَ مَآ مَوْنْ لَمْ یَا مَنْ لَا یَا مَنْ لَا یُومَنْ لَنْ یَا مَنْ لَنْ یُومَنْ

الامر منه ائمن لتؤمن ليا من ليؤمن والنهي عنه لا تأمن لا تؤمن لا تأمن
لا تؤمن الطرف منه ما من مامنان مامن ومؤمن ولا له منه مامن
ممان مامن ومؤمن ممنة ممان مامن ومؤمنه ممان ممان
ما مین ومؤمن افعل التفضيل منه امن امان امنون او من
والمؤنث منه امنی امنیان امنیة امن وامینی تعليلات صیغ این باب
بقیاس باب از ریاز سر باید نمید و صرف کبر بر قیاس باب علم یعلم

باب چهارم مهجوز الفاء

از باب منع یمنم ارح یارخ ارحافه ارح وارخ یورخ ارحافدک ماروخ
الم صرف کبر و صغیر این باب بر قیاس منع یمنم باید خواند.

باب پنجم ثلاثی مجرد مهجوز الفاء

از باب شرفت یشرفت من الاداب موخن آداب یادب ادبافه اادیب
و ادب به یو د ب به ادبافدک مادوب به لم یادب لم یو د ب به لا
یادب لا یو د ب به لن یادب لن یو د ب به الامر منه اودب لتو د ب
بک لیادب لیو د ب به والنهی عنه لا تادب لا تو د ب بک لا یادب
لا یو د ب به الطرف منه مادب مادبان مادب ومؤیدب والاله
منه مؤیدب مؤدبان مادب ومؤیدب مؤدب به مؤدبان مادب
و مؤیدب به مؤداب مؤدبان مادیب و مؤیدیب و مؤیدیبه افعل
التفضیل منه ادب ادبان ادبوت اادب و ادیدیب و المؤنث منه
ادبی ادبیان ادبیات ادب و ادیبی صرف کبر این باب مانند شرفت یشرفت
و تعليلات مانند امر یا مر باید نمید.

باب افعال از مهجوز الفاء

چون الايمان گریدین و این گروانیدن امن یؤمن ایمانافه مؤمن
و او من یؤمن ایمانافدک مؤمن لم یؤمن لم یؤمن لا یؤمن

لَنْ تُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمِنَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِنْ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
لَا تُؤْمِنَ لَا تُؤْمِنَ لَا يُؤْمِنَ الظُّوْفُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ أَلَمْ يَأْمِنْ رَسَالُ مَنْ
بود و همزه بهم آمدند اول مفتوح ثانی ساکن واجب شد قلب دوم بالف اَمْ مِنْ شد و در
ایما تا همزه ثانی بیابدل شد زیرا که در یک جا و همزه جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن
پس لازم آمد ثانی را بیابدل کردن ضابطه اش سابقا گذشت و در یُؤْمِنَ و مُؤْمِنُ
قلب همزه بر او و جاز است نه واجب اُؤْمِنَ و اُؤْمِنُ بود و همزه جمع شدند
اول مضموم ثانی ساکن ثانی را بر او و بدل نمودند اُؤْمِنَ شد.

باب تفعیل از مهموز الفاء

التَّادِيْبُ اب امر مختن و تعزیر کردن اَدَبُ يُوَدِّبُ تَادِيْبًا فَمُهْوَ يُوَدِّبُ وَادِّبُ
يُوَدِّبُ تَادِيْبًا فَذَاكَ مُوَدِّبٌ این باب در عدم اطلاق باشند صحیح است.

باب مفاعلة از مهموز الفاء

الْمُوَاخَذَةُ گرفتار شدن أَخَذَ يُوْخِذُ مُوَاخَذَةً فَهُوَ مُوَاخِذٌ وَ اُوْخِذَ
يُوْخِذُ مُوَاخَذَةً فَذَاكَ مُوَاخِذٌ أَلَمْ -

باب تفعّل از مهموز الفاء

التَّادِيْبُ باب شدن تَادِيْبٌ يَتَادَبُ تَادِيْبًا فَهُوَ مُتَادِبٌ أَلَمْ -

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّائِسُ اس گرفتن تَائِسٌ يَتَائِسُ تَائِسًا فَهُوَ مُتَائِسٌ أَلَمْ -

باب افتعال از مهموز الفاء

الْإِيْتِمَانُ اِئْتَمَنَ اِئْتِمَانًا فَهُوَ مُؤْتَمِنٌ وَ
أَوْثَقَ يُوْثِقُ اِئْتِمَانًا فَذَاكَ مُؤْتَمِنٌ و ما مضی و امر حاضر و مصدر این باب قاعده
اِئْتِمَانٌ جاری شد یعنی اِئْتَمَنَ اِئْتِمَانًا و اِئْتَمَنَ اِئْتِمَانًا اِئْتِمَانًا اِئْتِمَانًا
بود و همزه جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن ثانی را بیابدل کردند و جَوَّزًا و مضاعفی مجهول
قاعده اِئْتَمَنَ يَأْتِمُنُ اِئْتِمَانًا بود همزه منفروده ساکنه را بالف بدل کردند جَوَّزًا و

و مهموز العین

از باب نَصَرَ یَنْصُرُ نیز اندک می آید چون رَعَفَ یَرُوعُ رَافَهُ فَمُورُهُ وَفَّ الْفُلُ الْفُلُ
رحمت کردن و در رفت سه لغت دیگر آمده رَأَتْ یُرِءُفُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ وَ
رَأَتْ یُرَأَفُ چون مَنَعَ یَمْنَعُ وَرَأَتْ یُرِءُفُ چون شَرَفَ یَشْرَفُ -

مهموز العین

از باب اِفْعَالُ چون اَلْأَشَامُ بِشَامٍ رَفَشَ أَشَامٌ یُشَامُ اِشَامًا اَنَمَ -

باب تفعیل از مهموز العین

چون التَّسْوِيلُ سَأَلَ یُسَالُ تَسْکِلًا اَنَمَ وَالتَّسْوِيلُ سَوَّلَ کُنَیْدِن

باب مفاعلة از مهموز العین

چون الْمَسَائِلَةُ یکدیگر را سوال کردن سَأَلَ یُسَاءَلُ مُسَاءَلَةً اَنَمَ -

باب تفاعل از مهموز العین

چون التَّسَائُلُ یکدیگر را سوال کردن تَسَاءَلَ یَتَسَاءَلُ تَسَاؤُلًا فَهُوَ مُتَسَائِلٌ اَنَمَ

باب افتعال از مهموز العین

چون اَلْأَیْتَارُ از پرشیدن اِیْتَرًا یَاْتُرُ اِیْتَارًا فَهُوَ مُوْتَرٌ اَنَمَ -

باب استفعال از مهموز العین

چون اَلْأَسْتَرْءُافُ طلب رحمت کردن اِسْتَرْءَفَ یَسْتَرْءِفُ اِسْتَرْءَافًا اَنَمَ

باب فَعْلَةٌ رباعی مجرد از مهموز العین

چون الطَّامِنَةُ سرنگون کردن و آرامیدن طَامَنَ یُطَامِنُ طَامِنَةً اَنَمَ -

باب اِفْعِلَالٌ رباعی مزید فیه از مهموز العین

اَلْأَطْمِیْنَانُ آرام کردن اِطْمَانًا اِطْمِیْنَانًا فَهُوَ مُطْمِئِنٌّ اَنَمَ

اِقْشَعَرَّا اَنَمَ علاوه برین دیگر از مهموز العین نیامده اَلْأَمُوزُ اللّامُ ثلاثی مجرد از پنج
باب آمده از ضَرَبَ وَفَتَحَ وَکَرَّمَ وَنَصَرَ لیکن از ضَرَبَ وَنَصَرَ کم می آید -

مهموز اللام

از باب ضَرْبَ يَضْرِبُ چون اَلْهَنَّا گوییم و هم شدن هَنَّا يَهْنِي فَمَوْهَانِي
وَهْنِي يَهْنَاهُنَّ اَنْتَاكَ صَهْنُوْهُ اَلَمْ - دین باب چهار لغت آمده دیگر آمده یک
نَصْرَ يَنْصُرُ و مَمْنَعٌ يَمْنَعُ سوم عَلِمَ يَعْلَمُ چهارم تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ بد انکه در
مهموز اللام در اکثر صیغ قاعده بین بین جار است و در واحد ماضی مجهول چون قَرِئْتُ
قاعده میوز و در امر و سائر صیغ مضارع مجزوم قاعده همزه منفردة ساکنه و استخراج
تعلیلات بر ذمه مبتدی است.

مهموز اللام

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون اَلصَّدِيقُ زَنَكَ كَرِمٌ صِدْقِي يَصْدُقُ صِدْقٌ
فَمَوْ صَادِقٌ وَ صِدْقِي يَصْدُقُ صِدْقٌ اَفْدَاكَ مَصْدُوقٌ اَلَمْ -

مهموز اللام

از باب مَنَعَ يَمْنَعُ چون اَلْقُرْءَةُ وَالْقِرَاءَةُ خواندن قَرَأَ يَقْرَأُ قِرَاءَةٌ وَقِرَاءَةٌ
فَمَوْ قَارِئٌ وَقَرِئٌ يَقْرَأُ قِرَاءَةً وَقِرَاءَةً قَدْ اَلَمْ مَقْرُوءٌ اَلَمْ -

مهموز اللام

از باب تَشَرَّفَ يَتَشَرَّفُ چون اَلْجُرَّاءَةُ دَلِشْدَن جَرَّ اَجْرًا اَلَمْ فَمَوْ جَرِيٌّ وَ جَرِيٌّ اَلَمْ -

مهموز اللام

از باب نَصَرَ يَنْصُرُ چون عَبَايَعًا لیکن مهموز اللام از باب حَسِبَ يَحْسِبُ یافته
نشده باب فعال از باب مهموز اللام چون اَلْبَرَاءَةُ بری ساختن اَبْرَأَ يَبْرَأُ اَبْرَاءَةٌ فَمَوْ
مُبْرَأٌ باب مفاعلة از مهموز اللام چون اَلْمُبَارَاةُ با یکدیگر شدن بَارَأَ يُبَارِئُ
مُبَارَاةٌ فَمَوْ مُبَارِئٌ باب تفعیل از مهموز اللام چون اَلتَّبْرِئَةُ بری کردن تَبَرَّأَ يَتَبَرَّأُ
تَبَرُّؤُهُ فَمَوْ مُتَبَرِّئٌ باب تفعُّل از مهموز اللام چون اَلتَّبَرُّاءَةُ بری شدن تَبَرَّأَ يَتَبَرَّأُ
فَمَوْ مُتَبَرِّئٌ اَلَمْ باب تفاعل از مهموز اللام چون اَلتَّبَارَاةُ جفا کردن اَلتَّبَارَاةُ
يَتَبَارَعُ تَبَارَعٌ اَلَمْ باب افتعال از مهموز اللام چون اَلْجُتْرَاءَةُ دیری کردن
اَلْجُتْرَى يَجْتَرِي اَجْتِرَاءٌ اَلَمْ -

بَابُ اسْتَفْعَالٍ از مہوز اللام چون اِاسْتَبْرَأْ بِرَأَتْ خَاسْتَن اِاسْتَبْرَأْ
اِاسْتَبْرَأْ اِاسْتَبْرَأْ ویکر باب از مہوز اللام یافتہ نشدہ واللہ اعلم۔

ابواب المَعْتَلِّ

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مثال واوی ان باب فعل
يَفْعِلُ چون اَلْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَهَكَذَا وَوَعَدَ وَعِدَّةٌ وَوَعْدٌ فَهُوَ
وَعِدٌ وَوَعْدٌ يُوْعَدُ وَوَعْدٌ فَذَلِكَ مَوْعُودٌ لَمْ يَعِدْ لَمْ يُوْعَدْ لَا يَعِدُ
لَا يُوْعَدُ لَنْ يَعِدَ لَنْ يُوْعَدَ الْأَمْرُ مِنْهُ عِدٌّ لِتُوْعَدَ لِيُوْعَدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
لَا تَعِدْ لَا تُوْعَدْ لَا يَعِدْ لَا يُوْعَدُ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ مَوَاعِدُ
وَمَوْعِدٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِيعَدٌ وَمِيعَدَانِ مَوَاعِدُ وَمَوْعِدٌ وَمِيعَدَةٌ مِيعَدَاتُ
مَوَاعِدُ وَمَوْعِدَةٌ مِيعَادٌ مِيعَدَانِ مَوَاعِدُ وَمَوْعِدٌ وَمَوْعِدَةٌ أَفْعَلُ
لِلتَفْضِيلِ مِنْهُ أَوْعَدُ أَوْعِدَانِ أَوْعِدُونَ أَوَاعِدُ أَوْعِدٌ وَالْمَوْئِدُ مِنْهُ
وُعْدَى وَوُعْدَانِ وَوُعْدِيَّاتٌ وَوُعْدٌ وَوُعْدِيٌّ بَدَأْتُ الْفَاءَ مِنْ بَابِ
نَصَرَ يَنْصُرُ يَنْمَدُ اسْت۔

صرف کبیر ماضی معلوم از مثال واوی وَعَدَ وَعَدًا وَعْدٌ تا آخر چنانکہ در
صحیح ولفستہ شد ازین جهت اورا مثال گویند یعنی مانند صحیح است در حق احتمال حرکات
وسکات و صرف ماضی مجهول وَعِدَّ وَعِدًّا وَعِدٌّ وَالْأَلَمُ۔

صرف کبیر مستقبل معلوم يَعِدُ يَعِدَانِ يَعِدُونَ تَعِدُ تَعِدَانِ
تَعِدْنَ تَعِدَانِ تَعِدُونَ تَعِدِينَ تَعِدْنَ تَعِدْنَ أَعِدْ أَعِدْ أَصْلُ
يَعِدُ يُوْعَدُ لَوْ رَوَا وَاقَعُ شَدَّ مِیَانِ یَا سَے مفتوح وکسرہ لازم واورا برائے ثقلت
حذف نمودند يَعِدُ شَدَّ اِکْهَرَا سَے کہ در فعل مستقبل میان یَا سَے مفتوح وکسرہ
لازم باشد واجب است کہ آن واورا حذف کنند اگرچہ کوفیہ و بصریہ را در ضابطہ حذف
نمود اختلاف است و تفصیلش در کتب مطولہ این فن است پس یَعِدُ وَیَعِدُ وَیَعِدُ
کہ در اصل یُوْعَدُ وَیُوْعَدُ واجب بودہ است ہمین قاعده را استعمال کردند بیکون یَعِدُ

وَأَعِدُّ وَتَعِدُّ که در اصل تُوْعِدُّ وَاوْعِدُّ وَاوْعِدُّ بود و او را حذف کردند برای
موافقت باب اگرچه واو میان یا و کسره نیست.

مستقبل مجهول یُوْعِدُّ یُوْعِدُّان یُوْعِدُّونَ تُوْعِدُّ تُوْعِدُّان
یُوْعِدُّانَ اَنْ تُوْعِدُّ مجهول و او را حذف نکردند زیرا که کسره بفتاد و در فلیک
یَوْمَ الدِّینِ نیز و او بفتاد زیرا که یَوْمَ الدِّینِ فعل نیست یا آنکه این کسره
عارضی است و در حذف کسره اصلی شرط است.

اسم فاعل وَاَعِدُّ وَاَعِدُّانَ وَاَعِدُّونَ وَاَعِدُّ وَاَعِدُّانَ وَاَعِدُّونَ
اسم مفعول مَوْعُودٌ مَوْعُودَانِ مَوْعُودُونَ مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتَانِ مَوْعُودَاتٌ
نفي جحد معلوم لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ
لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ لَمْ یَعِدْ
در اصل لَمْ یُوْعِدْ بود و او را قشدر میان یا و مفتوحه و کسره لازم فاعل را حذف
کردند و حال لَمْ یُوْعِدْ شرطیه چنان است که در صحیح دانسته شد.

نفي جحد مجهول لَمْ یُوْعِدْ لَمْ یُوْعِدْ لَمْ یُوْعِدْ وَاَنْ تُوْعِدْ بر اصل خود است
نفي معلوم لَا یَعِدُّ لَا یَعِدُّانِ لَا یَعِدُّونَ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّانِ لَا تَعِدُّونَ
التمه اطلاق این صیغ را بر مثبت مضارع معروف قیاس باید کرد.

فعل نفي مجهول لَا یُوْعِدُّ لَا یُوْعِدُّانِ لَا یُوْعِدُّونَ وَاَنْ تُوْعِدْ
فعل نفي مؤکد معلوم لَنْ یَعِدَّ لَنْ یَعِدَّ لَنْ یَعِدَّ وَاَنْ تُوْعِدْ
فعل نفي مؤکد مجهول لَنْ یُوْعِدَّ لَنْ یُوْعِدَّ لَنْ یُوْعِدَّ وَاَنْ تُوْعِدْ
فعل امر حاضر معلوم عِدَّ عِدَّ عِدَّ وَاَعِدَّ عِدَّ عِدَّ وَاَعِدَّ
در اصل اَوْعِدْ بوده و او را از جهت موافقت مضارع کردند بعد از آن همزه را که
برای تعذر ابتداء بسکون آورده بودند چون ابتداء بسکون نمانده همزه را نیز حذف
نمودند عِدَّ شدید آنکه در اَوْعِدَّ قیاس از دو و سه نظر بسوی لفظ مقتضی آن
بود که و او را قشدر کسره یا شود چون اِیْعِدَّ اما چون فعل مضارع است لهذا

بَانُوں تَاکِیدِ ثَقِیلَہٗ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ

امر حاضر مجهول لِتُوعَدُ لِتُوعَدُ لِتُوعَدُ وَالْمُزْمَلُ خَوَاسِثُ -

بَانُونِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلِهِ لِيَعِيْدَنَّ لِيَعِيْدَنَّ لِيَعِيْدَنَّ لِيَعِيْدَنَّ لِيَعِيْدَنَّ

لَا عِدْنَ لِنَعْدَنْ أَمْرَ غَائِبٍ مَجْهُولٍ لِيُؤْعَدَ لِيُؤْعَدَ الْخَبْرُ بِرَأْسِ خُودِ اسْت.

كُنْ حَاضِرَ مَعْلُومٍ لَا تَعِدْ لَا تَعِدْ وَلَا تَعِدْ وَلَا تَعِدْ

لَا تَعِدُّ رِجْلَ لَا تَوْعِدُ. بود و او برائے موافقت باب بیفتاد۔

بَانُون تَاكِيْد ثَقِيْلَه لَا تَعِيْدَنَّ لَا تَعِيْدَانِي اَللّٰهُمَّ -

کھی حاضر مجہول لائنو عدو واو بازیس آمڈی را کہ کسرہ نمائد۔

هِيَ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لَا يَعِدُّ لَا يَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ وَلَا يَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ

لَا نَعِدُ - بَانُونَ تَأْكِيْدٌ ثَقِيْلَةٌ لَا يَعِدَنَّ لَا يَعِدُ اِنَّ اِلٰهَكُمْ -

خفی غائب مجہول لَا یُوعَدُ لَا یُوعَدُ النخ -

مثال وای از باب علم یعلم الوجیل تریدن و جل یوجل فجلا فهو و اجل

وَوَجَلُ يُوجَلُ وَجَلًا فَكَ مَوْجُولٌ لَمْ يُوجَلْ لَمْ يُوجَلْ لَا يُوجَلْ لَا يُوجَلْ

لَنْ يُؤْجَلَ لَنْ يُؤْجَلَ لَمْ يَمْجَلْ لَمْ يَمْجَلْ لَمْ يَمْجَلْ لَمْ يَمْجَلْ

لَا تُوجَلُ لَا تُوجَلُ لَا يُوجَلُ الظرف منه مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوْجَلٌ

وَمَوْجِيلٌ وَمِنْهُ مِجَلٌ مِجَلَانِ مَوَاجِلُ وَمَوْجِيلٌ وَمَوْجِيلَةٌ

مِجْلَتَانِ مَوَاجِدُ وَمَوْجِدَةٌ مِجَالٌ مِجَالَانِ مَوَاجِيلُ وَ

مُوَيْجِلٌ وَمُوَيْجِلَةٌ اَفْعَلٌ لَتَفْضِيلٍ مِنْهُ اَوْجَلٌ اَوْجَلَانِ اَوْجَلُونَ

أَوَاجِلٌ وَأَوْجِلٌ وَالْمُؤْنَتُ مِنْهُ وَجِلٌّ وَجُلْيَانٌ وَجُلْيَاتٌ وَجَلٌّ وَوَجِيلٌ

بدانکه ایجل در صل و جل بود و او ساکن با قبل آن کسور و او را با گردانیدند و همچنین
در میجل و او باشد زیرا که و او ساکن غیر مدغم بعد کسره یا شود و یا ے ساکن غیر مدغم
بعد همزه و او شود و او جل صیغه جمع مذکر اسم تفصیل مسائل و فاجد بود و او متحرک
در اول کلمه هم آمدند و او اول همزه شد زیرا که سر جا که دو و او متحرک در اول کلمه جمع آیند
اول و جربا همزه گرد و چون ا و اصل و ا و یصل که در و اصل جمع و اصله و
و یصل تصغیر و اصل بود و در و جل و و جل بقاعده و جولا همزه شدن جائز است
درین باب هیچ تعلیل دیگر نشده و صرف کبیر این باب را بقیاس باب علم یعلم باید فهمید
مثال و او ی از باب منع بمنع چون الوضع بنادون وضع یضع و ضعا
فهو واضع و وضع یوضع و ضعا فذاک موضوع لم یضع لم یوضع لا یضع
لا یوضع لئ یضع کن یوضع الامر منه وضع لیوضع لیضع و الی منی عنه
لا تضع لا توضع لا یضع لا یوضع الطرف منه موضع موضعان مواضع
و مواضع و الاله منه میضع میضعان مواضع و مواضع میضعه
میضعان مواضع و مواضعه میضاع میضاعان مواضع و مواضع
و مواضعه افعال التفضیل منه اوضع اضعان اضعون اوضع و اضع
و الموث منه وضعی وضعیان وضعیات وضع و وضعی -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مثال و او ی از باب منع بمنع وضع وضع
وضعوا وضعتم وضعوا وضعوا وضعوا وضعوا وضعوا وضعوا وضعوا وضعوا
و مجهول بر ال خود است چنانکه منع بمنع صرف کبیر فعل مضارع معلوم
یضع یضعان یضعون تضع تضعان تضعون تضعین تضعان تضعون تضعین
تضعان تضعون تضعین تضعان تضعون تضعین تضعان تضعون تضعین تضعان
تضعون تضعین تضعان تضعون تضعین تضعان تضعون تضعین تضعان تضعون
در میان یائے مفتوح و کسره تقدیری و او را انداختند زیرا که هر وائے که در میان یائے
مفتوح و کسره تقدیری واقع بود ال صرف آنرا ثقیل میدانند بعد کسره ضا و را
بفتحه بدل کردند بجهت رعایت حرف طلق یضع شد و در بعد و اخوات او

رعایت حرف حلق نکردند زیرا که فتح برائے حرف حلق قیاسی نیست بلکه سماعی است
و علامات دیگر صیغ بقیاس صیغ وَعَدَّ یَعِدُّ بوده است امر حاضر معلوم
ضَمُّ ضَعَّاضَعُوا ضَعْفِ ضَعَّاضَعُونَ ضَمُّ سائل اَوْضَعُ بوده و او را برائے
موافقت باب حذف کردند و همزه که بجهت تعدی ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتدا
بسکون ننهادند و این حرف ساختند ضَمُّ شد -

بانون تاکید ثقیله ضَعْنُ ضَعَّانِ ضَعْنُ ضَعْنُ ضَعْنُ ضَعْنُ
بانون تاکید خفیفه ضَعْنُ ضَعْنُ ضَعْنُ -

امر حاضر مجهول لِتَوْضَعْ لِتَوْضَعَا بر اصل خود است -

مثال و اوی از باب حَسِبَ یَحْسِبُونَ الْوَرْمُ آمَسِدَنْ وِیْمُ وِیْمًا
فَهُوَ وِیْمٌ وِیْمٌ وِیْمٌ وِیْمًا فَذَلِكَ مَوْرُومٌ لَمْ یَرْمِ لَمْ یُورْمِ لَمْ یُورْمِ لَمْ یُورْمِ
لَنْ یُورْمِ الْأَمْرُ مِنْهُ لَمْ یُورْمِ لَمْ یُورْمِ وَالنَّی عَنْهُ لَا تَرْمِ لَا تَوْرْمِ لَا یُورْمِ
لَا یُورْمِ الظُّوفُ مِنْهُ مَوْرِمٌ مَوْرِمَانِ مَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِیْرُومٌ
مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ مِیْرَمَانِ
مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ وَمَوْرِمٌ مِیْرَمَانِ
أَوْرَمَانِ أَوْرَمَانِ أَوْرَمَانِ وَأَوْرِمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَدُمْنٌ وَدُمْنَانِ وَدُمْنَاتٌ
وَرْمٌ وَوَرْمٌ اُمِّی صیغ این باب بمنه مثل صیغ باب وَعَدَّ یَعِدُّ است مِیْرَمٌ مِیْرَمٌ
و اخذ از اصل مَوْرِمٌ بعد از بقاعده اِیْمَلْ باشد و همین قیاس کن مِیْرَمَانِ مِیْرَمَانِ
مِیْرَمَانِ غیره مثال و اوی از باب تَعَرَّفَ یَتَرَفَّفُونَ الْوُسْمُ
وَالْوَسَامَةُ حَسَنٌ وَارْشَدَنْ وَسَمَ یُوسَمُ وَسَاءٌ وَسَامَةٌ فَهُوَ وَسِیْمٌ وَوَسِیْمٌ
یُوسَمُ بِهِ وَسَاءٌ وَوَسَامَةٌ فَذَلِكَ مَوْسُومٌ بِهِ لَمْ یُوسَمْ لَمْ یُوسَمْ بِهِ لَا یُوسَمُ
لَا یُوسَمُ بِهِ لَنْ یُوسَمَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ لَوْسَمُ بِكَ لَوْسَمٌ بِهِ
وَالشَّیْءُ عَنْهُ لَا تَوْسَمُ لَا تَوْسَمُ بِكَ لَا یُوسَمُ لَا یُوسَمُ بِهِ الظُّوفُ مِنْهُ مَوْسَمٌ
مَوْسَمَانِ مَوْسَمٌ وَمَوْسَمٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِیْسَمٌ مِیْسَمَانِ مَوْسَمٌ مِیْسَمٌ

مَبْسَمَانِ مَوَاسِمٌ وَمَوَاسِمَةٌ مَبْسَامٌ مَبْسَاطَانِ مَوَاسِيمٌ وَمَوَاسِيمٌ وَمَوَاسِمَةٌ
 افعل التفضیل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمٌ وَاَوَاسِمٌ وَاَلْمَوَاسِثُ منه
 وُسْمَى وُسْمِيَانِ وُسْمِيَاةٌ وُسْمٌ وَسَيْمٌ مثل صمیم است. بدانکه در صرف کبیر این ابواب
 جز تعبراتی که بیان کردیم دیگر هیچ تغیر واقع نشود همه ابواب بر صرف کبیر ابواب پیشین
 باید گردانید مثال واوی از باب افعال چون اَلَا يُعَادُ تَرْسَانِدُنْ
 اَوْعَدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا فَهُوَ مُوْعِدٌ وَاَوْعِدُ يُوْعِدُ اِيْعَادًا اَفْذَاكَ مُوْعِدٌ لَمْ
 يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ لَنْ يُوْعِدَ لَنْ يُوْعِدَ اَلْأَمْرُ مِنْهُ اَوْعِدْ
 لِيُوْعِدْ لِيُوْعِدْ وَالنَّيْ عَنْهُ لَا تُوْعِدُ لَا تُوْعِدُ لَا يُوْعِدُ لَا يُوْعِدُ
 الظرف منه مَوْعِدٌ اَلْحِ اِيْعَادٌ مصدر در اصل اَوْعَادُ بود و اَوْسَاكُنْ را بهجت
 کسره ماقبل بیا گردند اِيْعَاگ شد و باقی صیغ را بر باب صمیم قیاس باید کرد.
 مثال واوی از باب تفعیل چون التَّوَكَّلُ وکیل ساختن وَكَلْتُ يُوَكِّلُ
 تَوَكَّلْتُ فَهُوَ مُوَكَّلٌ اَلْمَانِدُ صمیم بر اصل خود است مثال واوی از باب مفاعلة
 لَوَاظِبَةٌ همیشه کردن وَاطَبَ يُوَاطِبُ مَوَاطِبَةٌ فَهُوَ مَوَاطِبٌ وَوُطِبَ اَلْمَنْ
 مانند صمیم بر اصل خود است مثال واوی از باب تفعّل چون التَّوَكَّلُ تَكَبُّهُ وَاَعْتَادُ
 كَرْدَنْ تَوَكَّلْتُ يَتَوَكَّلُ تَوَكَّلْتُ اَلْمَنْ مثال واوی - از باب تفاعل چون التَّوَافُقُ
 بیکدیگر موافق شدن تَوَافَقُ يَتَوَافَقُ تَوَافَقًا فَهُوَ مُتَوَافِقٌ اَلْمَنْ مثال واوی از
 باب اِنْتِعال چون اَلْاِتِّقَادُ فروخته شدن اِتَّقَدَ يَتَّقَدُ اِتِّقَادًا فَهُوَ مُتَّقِدٌ
 وَاِتَّقَدَ يَتَّقَدُ اِتِّقَادًا اَفْذَاكَ مُتَّقِدٌ لَمْ يَتَّقِدْ لَمْ يَتَّقِدْ لَا يَتَّقِدُ لَا يَتَّقِدُ
 لَنْ يَتَّقِدَ اَلْأَمْرُ مِنْهُ اِتَّقِدْ لِيَتَّقِدَ لِيَتَّقِدَ وَالنَّيْ عَنْهُ لَا تَتَّقِدُ لَا تَتَّقِدُ لَا
 يَتَّقِدُ لَا يَتَّقِدُ الظرف منه مُتَّقِدٌ اَلْمَنْ اِتِّقَادٌ مصدر در اصل اَوْتِقَادُ بود و اَوَ
 موضع فار اِنْتِعال واقع شد و او را تا کرده در تا ادغام نمودند زیرا که واو یای اصلی که
 فار اِنْتِعال باشد تا شده در تا ادغام یابد.
 ماضی معلوم اَتَّقَدْتُ اَتَّقَدْتُ اَتَّقَدْتُ اَتَّقَدْتُ اَتَّقَدْتُ اَتَّقَدْتُ

مثال یابی از باب ضَرْبُ یَضْرِبُ چون المِیْبَرُ قمار با قمار یَضْرِبُ
 مِیْبَرًا فَهُوَ یَا یَضْرِبُ یُضَارُّ مِیْبَرًا فَذَٰلِكَ مِیْبَرٌ لَمْ یَضْرِبْ لَمْ یُضَارَّ لَا
 یَضْرِبُ لَا یُضَارُّ لَنْ یَضْرِبَ لَنْ یُضَارَّ الْأَمْرُ مِنْهُ أَيْضًا لَتُضَارَّ لَیْضًا لَیْضًا وَالنَّهْیُ
 لَا تَضْرِبْ لَا تُضَارَّ لَا یَضْرِبْ لَا یُضَارُّ الْظَرْفُ مِنْهُ مِیْبَرٌ مِیْبَرَانِ مِیَا یَضْرِبُ وَ
 مِیْبَرٌ فَالْأَلَّةُ مِنْهُ مِیْبَرٌ مِیْبَرَانِ مِیَا یَضْرِبُ وَ مِیْبَرٌ مِیْبَرَانِ وَ مِیْبَرٌ
 مِیَا یَضْرِبُ وَ مِیْبَرٌ مِیْبَرَانِ مِیْبَرَانِ مِیَا یَضْرِبُ وَ مِیْبَرٌ
 مِیْبَرٌ أَفْعَالُ لَتَفْضِیلُ مِنْهُ أَيْضًا أَيْضًا أَيْضًا أَيْضًا أَيْضًا
 وَالْمَوْثُ مِنْهُ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ
 است مگر در مضارع مجهول که یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ یُضَارُّ
 یُضَارُّ بود یا ساکن یا قبلش مضموم آن یا داؤد شد زیرا که هر باد ساکن غیر مدغم که بعد ضمه
 واقع شود واو گردد و این قاصده در اجوف هم می آید چنانکه در فعلی چون بین کلمه یا
 شود واو گردد چون طوبی و کوسنی که در اصل طیبی و کوسنی بود بخلاف
 آن فعلی که صفت باشد یا می آید و تبدیل نمیشود البته ضمه ماقبل یا را بکسر بدل کنند
 تا یا سلامت بماند چون مَشِیَّةٌ حِیْکَى وَ قِسْمَةٌ ضِیْزِیْ که در اصل حِیْکِ
 وَ ضِیْزِی بود و همچنین در آن فعل که جمع افعل است یا می آید و سلامت و مانند
 ضمه ماقبل را بکسر بدل کنند تا یا سلامت بماند چون بَیْضٌ وَ عَیْنٌ جمع أَبَیْضٌ
 وَ أَعْنَیْ که در اصل بَیْضٌ وَ عَیْنٌ بود۔

مثال یابی از باب عَلِمَ یَعْلَمُ چون الْیَاسُ نا امید شدن یَیْسٌ یَیْسٌ
 یَا سَافَهُوَ یَا یَیْسٌ یُوعَسُ یَا سَافَهُوَ فَذَٰلِكَ مِیْبَرٌ لَمْ یَیْسْ لَمْ یُوعَسْ لَا
 یُوعَسُ لَا یَیْسُ لَا یُوعَسُ لَنْ یَیْسَ لَنْ یُوعَسَ الْأَمْرُ مِنْهُ اِیْسٌ
 لَتُوعَسَ لَیْسٌ لَیْسٌ وَ النَّهْیُ عَنْهُ لَا تَیْسُ لَا تُوعَسُ ... لَا
 یَیْسُ لَا یُوعَسُ الْظَرْفُ مِنْهُ مِیْسٌ مِیْسَانِ مِیَا یَیْسُ وَ مِیْسٌ
 وَ الْأَلَّةُ مِنْهُ مِیْسٌ مِیْسَانِ مِیَا یَیْسُ وَ مِیْسٌ مِیْسَانِ

مَهِائِسُ وَمَيْئِسَةُ مَيْئَاسٍ مَيْئَانِ مَيْئِيسٍ مَيْئِيسَةُ أَفْعَلُ التَّقْضِيلِ
مِنْهُ أَئِيسُ أَئِيسَانِ أَئِيسُونَ أَكْيَاسُ يَيْئِسُ وَالْمَوْنُ مِنْهُ يُؤْسِي يُؤْسِيَانِ يُؤْسِيَاتُ
يُئِيسُ يَيْئِيسِي مَثَالُ يَالِيٍّ أَرْبَابُ حَسِبَ يَحْسَبُ جَوْنُ الْيَتِيمِ بِي بَدْرُشْدَنِ يَنْتَمِ
يَنْتَمِ يَمَّا فَهُوَ يَنْتَمِ وَيَنْتَمِ يَوْمٌ يَمَّا فَذَلِكَ مَبْتُومٌ كَمْ يَنْتَمِ لَمْ يَوْمٌ لَا يَنْتَمِ لَا يَوْمٌ لَنْ يَنْتَمِ
لَنْ يَوْمٌ لَا مَرْمَنَهُ رَأَيْتُمْ لَيْتُمْ لَيْتُمْ وَلَنْ يَوْمٌ عَنْهُ لَا يَنْتَمِ لَا نَوْمٌ لَا يَنْتَمِ لَا يَوْمٌ
الظَرْفُ مِنْهُ مَيْئَمٌ مَيْئَانِ أَنْتُمْ صَرْفُ كِبَرٍ أَيْنَ يَابَ مَا نَحْنُ مَحْمٍ اسْتَأْذَنَ رَمَضَانَ مَهْمُولٌ كَمْ
يَوْمٌ يَوْمٌ تَحَانَ يَوْمٌ أَنْتُمْ اسْتَأْذَنَ يَوْمٌ كَمْ وَرَأَيْتُمْ يَوْمٌ بُوِيَا سَاكِنٌ مَا قَبْلُ مَضْمُونٌ أَنْ
يَا رَأُوْا وَبَدَلُ كَرْدِ يَوْمٌ شَدَّ مَثَالُ يَالِيٍّ أَرْبَابُ شَرْفٍ يَشْرَفُ جَهَنَّمَ أَلَيْمٌ بَارِكُ
شَدَّ يَمِنْ يَمِنْ يَمَّا فَهُوَ يَمِنْ وَيَمِنْ يَوْمٌ يَمَّا فَذَلِكَ مَيْمُونٌ لَمْ يَمِنْ لَمْ يَوْمٌ لَا
يَمِنْ لَا يَوْمٌ لَنْ يَمِنْ لَنْ يَوْمٌ لَا مَرْمَنَهُ أَوْ مَنْ لَيْتُمْ لَيْتُمْ لَيْتُمْ وَلَنْ يَوْمٌ عَنْهُ
لَا يَمِنْ أَنْتُمْ يَوْمٌ صِيغَةُ وَاحِدٍ كَرَامَتُ بَهْمُولٌ وَرَأَيْتُمْ يَوْمٌ بُوِيَا سَاكِنٌ مَا قَبْلُ مَضْمُونٌ
أَنْزَالُ وَبَدَلُ كَرْدِ يَوْمٌ شَدَّ مَثَالُ يَالِيٍّ أَرْبَابُ شَرْفٍ يَشْرَفُ جَهَنَّمَ أَلَيْمٌ بَارِكُ

مثال یائی از باب افعال چون الْأَيُّقَاتِ يعقن کردن اَيَّقَنَ يُوَقِّنُ اَيَّقَانًا فهو
مُوَقِّنٌ وَأُوَقِّنُ اَيَّقَانًا فَنَدَاكَ مَوْقِنٌ اَنَّهُ يُوَقِّنُ رِجْلُ يُوَقِّنُ بَدِيءًا سَاكِنَةً لِقَاعِهِ
سابقه واو شد و همچنین در مَوْقِنٌ باید فهمید مثال یائی از باب تفعیل چون التَّيَسِيرُ
آسان کردن يَسِّرُ يَتَيَسَّرُ التَّيَسُّرُ اَنَّهُ مَثَالُ يَائِي از باب مفاعلة چون اُمِّيَا سَكْرَةٌ
با یکدیگر قمار باختن يَاسِرٌ مِيَا سَكْرٌ مِيَا سَكْرَةٌ فَهُوَ مِيَا سَكْرٌ وَيُوسِرُ مِيَا سَكْرٌ مِيَا سَكْرَةٌ اَنَّهُ -
مثال یائی از باب تفعّل چون التَّيَسُّرُ آسان شدن تَيَسَّرَ يَتَيَسَّرُ يَتَيَسَّرُ اَفْهُوَ مُتَيَسِّرٌ
اَنَّهُ مَثَالُ يَائِي از باب تفاعل چون التَّيَامُنُ از جانب راست خانه شدن تَيَامَنَ
يَتَيَامَنُ تَيَامُنًا اَنَّهُ مَثَالُ يَائِي از باب افعال چون الْأَيُّسَارُ آسان شدن
اَيَّسَرَ يَيَّسِّرُ اَيَّسَارًا فَهُوَ مَيَّسِرٌ وَأَتَيَّسَّرَ يَتَيَّسَّرُ اَيَّسَارًا فَذَلِكَ مُتَيَّسَّرٌ بِرَقِيَّاسٍ اِنْقَدَ
يَقْتَدِرُ اَيَّقَانًا فَهُوَ مُقْتَدِرٌ اَنَّهُ مَثَالُ يَائِي از باب استفعال چون الْأَسْتَيْسَارُ سیر
شدن و طلب سیر کردن اِسْتَيْسَرَ يَسْتَيْسِرُ اِسْتَيْسَارًا فَهُوَ مُسْتَيْسِرٌ وَأَسْتَوْسِرُ يَسْتَوْسِرُ

لَا يُسْتَيْسَرُ أَذْكَ مُسْتَيْسَرٌ لَمْ يُسْتَيْسَرَ لَا يُسْتَيْسَرُ لَا يُسْتَيْسَرُ لَنْ
 يُسْتَيْسَرَ لَنْ يُسْتَيْسَرَ لَا مَرْمَنَهُ اسْتَيْسَرَ لَيْسْتَيْسَرُ لَيْسْتَيْسَرُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تَسْتَيْسَرُ لَا تَسْتَيْسَرُ لَا يُسْتَيْسَرُ الظُّرْفُ مِنْهُ مُسْتَيْسَرٌ الْحِ

ابواب مُعْتَلُ الْعَيْنِ

اجوف واوی از باب نصر ینصر القول گفتن قال یقول قولاً فهو قائل
 وقيل يقال قولاً ذاك مقول لم يقل لم يقل لا يقول لا يقال لن یقول لن
 یقال الامر منه قل لقل یقل والنه عنده لا تقل لا تقل لا یقل لا یقل الظرف
 منه مقال مقالان مقال ومقيل والالة منه مقول مقولان
 مقاول ومقيل مقوله مقولتان مقاول ومقيلة مقوال مقولان
 مقاول ومقيل ومقيلة افعال التفضيل منه اقول اقولان قولوز اقاول
 اقيل والمؤنث منه قول قولیان قولیات قول وقویلی بدانکه اجوف واوی از
 سی باب آمده اند نصر وضارب وسمع چنانکه بیاید مقال صیغه واحد مذکر اسم ظرف در
 اصل مقول بود و او متحرک ماقبل او حرف میم ساکن حرکت و او را نقل کرده بماقبل دادند
 و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن و او را بالف کردند مقال شد و مقال
 جمع تکسیر مقال است مقال اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رو
 کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف
 جمع تکسیر را آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مقال شد مقیل تصغیر
 مقال است مقال اسم مکرر بود چون خواستند که اسم مکرر را مصغر کنند رو نمودند باصلش که
 مقول بود حرف اول را ضم کردند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر را آوردند حرفیکه مابعد
 یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد اقام مقیل شد مقیلة تصغیر مقوله صیغه واحد
 مؤنث اسم آله است و مقاول جمع تکسیر آن و اقاول جمع تکسیر اقول صیغه واحد مذکر
 اسم تفضیل و اقیل تصغیر آن و در مقول و مقوله که اسم آله است اگر چه او متحرک ماقبلش
 ساکن و بقاعده مقول حرکت و او را با قبل دادن سزاوار بود لیکن این چنین نکردند

قُولُنْ اَعْلَالَاتِ اِنْ بَحْثُ بَقِيَّاسِ نُونِ ثَقِيلَةٍ يَابِدُ نَهْمِدُ - اَمْرُ حَاضِرِ مَجْمُوعِ
لِتُقَلِّ لِيُقَالَا لِيُقَالُوا لِيُقَالِي لِيُقَالَا لِيُقَلَّنْ اَعْلَالِ اِنْ صَبِيحُ سَابِقًا بَكْزِشْتِ -
بَانُونِ تَاكِيدِ ثَقِيلَةٍ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَاتِ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَتِ لِيُقَلَّنَاتِ
بَانُونِ تَاكِيدِ خَفِيفَةٍ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَتِ لِيُقَالَتِ -
اَمْرُ غَائِبِ مَعْلُومِ لِيُقَلِّ لِيَقُولَا لِيَقُولُوا لِيُقَلِّ لِيَقُولَا لِيُقَلَّنْ لَا قُلْ
لِيُقَلِّ - تَعْلِيلَاتِ اِنْ بَحْثُ رَابِعِيٍّ بِمَقْيَاسِ يَابِدُ كَرْدُ -

اَمْرُ غَائِبِ مَجْمُوعِ لِيُقَلِّ لِيُقَالَا لِيُقَالُوا لِيُقَلِّ لِيُقَالَا لِيُقَلَّنْ لَا قُلْ لِيُقَلِّ
هِيَ حَاضِرِ مَعْلُومِ لَا تَقُلْ لَا تَقُولَا لَا تَقُولُوا لَا تَقُولِي لَا تَقُولَا لَا تَقُلَّنْ لَا تَقُلْ
وَرَأَى لَا تَقُولْ بُوَدِ زَمَنِهِ بَرَوَا وَثَقِيلُ وَاشْتَبَهَ بِمَا قَبْلُ وَاحْتِجَاجُ سَاكِنِينَ شَدِيدِيَانِ وَاَوَّلَامِ وَاَوْرَا
عَدَّ كَرْدَنَدَ تَقُلْ شَدِيدِ مَجْمُوعِ لَا تَقُلْ لَا تَقَالَا لَا تَقَالُوا لَا تَقَالِي لَا تَقَالَا لَا تَقُلَّنْ لَا تَقُلْ
وَرَأَى لَا تَقُولْ بُوَدِ وَاَوْرَا مَتَحَرِّكَ قَبْلُ حَرْفِ صَحِيمِ سَاكِنِ حَرْكِ هَا وَنَقْلُ كَرْدَنَدَ بَقَا وَدَانَدَ وَدُرُوسِ
مَتَحَرِّكَ بُوَدِ اَكُونِ مَقَبْلُ مَفْتَحِ كَشْتِ اَزَا بَالْفِ بَدَلُ كَرْدَنَدَ لَا تَقَالُ شَدِيدِ بَالْفِ سَاكِنِ
سَاكِنِينَ بَقَا وَدَا تَقُلْ شَدِيدِ غَائِبِ مَعْلُومِ لَا يَقُلْ لَا يَقُولَا لَا يَقُولُوا لَا تَقُولْ لَا تَقُولَا
لَا يَقُلَّنْ لَا اَقُلْ لَا تَقُلْ مَجْمُوعِ لَا يَقُلْ لَا يُقَالَا لَا يُقَالُوا لَا تَقُلْ لَا تَقَالَا لَا يَقُلَّنْ
لَا اَقُلْ لَا تَقُلْ اَجُوفِ وَاَوِي اَنْزَابِ عِلْمِ يَعْلَمُ بِيْنَ اَلْخَوْفِ وَاَلْمَخَافَةِ تَرِيدِ
خَافَ يَخَافُ خَوْفَانَهُ خَائِفٌ وَخَيْفٌ يَخَافُ خَوْفَانَهُ خَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ
لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَ اَلْمَرْمَدُ خَفَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ وَالنَّبِيُّ
لَا يَخَفُ لَا يَخَفُ لَا يَخَفُ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مَخَافٌ مَخَافَانِ مَخَافٌ وَخَيْفٌ
وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَخَوْفٌ مَخَوْفَانِ مَخَافٌ وَخَيْفٌ مَخَوْفَةٌ مَخَوْفَانِ مَخَافٌ وَخَيْفَةٌ
مَخَوَافٌ مَخَوَافَانِ مَخَاوِفٌ وَخَيْفٌ وَخَيْفَةٌ اَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَخَوْفٌ اَخَوْفَانِ
اَخَوْفُونَ اَخَاوِفٌ وَاَلْخَيْفُ وَاَلْوَيْفُ مِنْهُ خَوْفٌ خَوْفِيَانِ خَوْفِيَاتٌ خَوْفٌ خَوْفِي
بَلَاكُهُ مَخَاوِفٌ صِيغَةُ تَكْسِيرِ اَزَا اَنْ مَخَوْفٌ صِيغَةُ اَمَامِ ظَرْفِ اسْتِ وَنِزْرِ مَخَوْفٌ
صِيغَةُ اَلَا اسْتِ مَخَيْفٌ تَصْغِيرُ مَخَوْفٌ اسْتِ وَخَيْفَةٌ تَصْغِيرُ مَخَوْفَةٍ -

فعل ماضی معلوم خاف خافا خافوا خافت خافا خفن خفت خفتما
خفتم خفت خفتم خفتم خفتم خاف خاف خاف خاف خاف خاف خاف
مفتوح و او را بالف بدل کردند خاف شد خفن در اصل خوفن بود کسره بر و او ثقیل داشته بخا و اند
بعد نقل حرکت و او بالتقامی ساکنین بیفتاد خفن شد و در اینجا حرف خا را ضممه ندادند اگر چه التست
آن بود که ضممه دادند زیرا که درین موضع بیان باب را رعایت کردند که در اصل فعل بود
ولالت بر محذوف از خفن تا آخر فاکلمه را بعد حذف عین کسره و او اند باقی اعلال صیغ را بقواعد
که در قال گفته ایم استخراج باید کرد فعل ماضی مجهول خیف خیف خیف خیف خیف خیف خیف
خفن الخ بر قیاس قبل قیل الخ فعل مضارع معلوم یخاف یخافون یخافون
یخافون یخافون یخافون الخ - مضارع مجهول یخافون یخافون یخافون الخ اعلال
این هر دو بحث مثل اعلال یقال باید نمید اسم فاعل خاف خافان خائفون
خائفه خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف
خائفان خائفات خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف خوف
و خافه صیغه همگی از آن خائف است خوف تصغیر خائف و خوفیه تصغیر
خائفه اسم مفعول خوف خوفان خوفون خوفه خوفان خوفات
الخ خوفه در اصل خوف و بر یک از دو واو حذف شد چنانکه در مقول گفته شد
امر حاضر معلوم خف خافا خافوا خافی خافا خفن خف در اصل خوف بود
واو متحرک قبلش حرف صمیم ساکن حرکت و او نقل کرده با قبل دادند و او را بالف بدل کردند
التقامی ساکنین شد میان الف و الف را حذف نمودند و همزه را از جهت استغنائی حذف
کردند خف شد خاف در اصل خوف بود فتمه و او را نقل کرده با قبل دادند و او را الف گذاشتند
و همزه وصل را جهت عدم احتیاج حذف کردند خافا شد صیغه تشبیه امر حاضر و جمع
مذکر آن با صیغه تشبیه مذکر غائب ماضی و جمع آن ملتبس شده و همچنین التباس و اتحاد
مضائقه ندارد زیرا که فرق این صیغ از مقام عبارت و قرآن معلوم میشود
بانون تاکید ثقیله خافن خافان خافن خافان خافان خافان

خَافَ تَا آخِرُ الْفِ بَازِیْسِ آمَنِیْرَ اِکْ اِجْتِمَاعِ سَاکِنِیْنِ ثَمَّ - بِاَنُوْنِ تَاکِیْدِ خَفِیْفِهِ
خَافَنْ خَافَنْ خَافَنْ اَمْرَ حَاضِرِ مَجْمُوْلِ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوْا لِيُخَافِيْ
لِيُخَافَ لِيُخَفْنَ اَمْرَ غَائِبِ مَعْلُوْمِ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوْا لِيُخَافَ لِيُخَفْنَ
لَا خَفَّ لِيُخَفَّ بِاَنُوْنِ تَاکِیْدِ ثَقِیْلِهِ لِيُخَافَنْ لِيُخَافَاَنْ لِيُخَافَنْ اَنَّهُ -

اَمْرَ غَائِبِ مَجْمُوْلِ لِيُخَفَّ لِيُخَافَ لِيُخَافُوْا اَنَّهُ -
هِيَ حَاضِرِ مَعْلُوْمِ لَا تُخَفَّ لَا تُخَافَا لَا تُخَافُوْا اَنَّهُ
بِاَنُوْنِ تَاکِیْدِ ثَقِیْلِهِ لَا تُخَافَنْ لَا تُخَافَاَنْ اَنَّهُ

هِيَ حَاضِرِ مَجْمُوْلِ لَا تُخَفَّ لَا تُخَافَا لَا تُخَافُوْا اَلَا تُخَافِيْ لَا تُخَافَا لَا تُخَفْنَ -
هِيَ غَائِبِ مَعْلُوْمِ لَا يُخَفَّ لَا يُخَافَا اَنَّهُ -
بِاَنُوْتَاکِیْدِ ثَقِیْلِهِ لَا يُخَافَنْ اَنَّهُ -

هِيَ غَائِبِ مَجْمُوْلِ لَا يُخَفَّ لَا يُخَافَا اَنَّهُ - اَعْلَالِ صَوْنِ اَمْرَ غَائِبِ مَعْرُوْفِ
مَجْمُوْلِ بِاَنُوْنِ تَاکِیْدِ ثَقِیْلِهِ وَخَفِیْفِهِ وَصِیْغِ نَهْيِ رَاقِبُوْا عَدَمَ کِهْ سَابِقًا وَشَتَائِمَ تَقْرِیْبِ بَایْدِ
بَایْدِ کَرْدِ وَبَاقِیْ اَبْوَابِ اِزْاِجُوْفِ وَاَوِیْ یَنَابِدُ -

اِجُوْفِ وَاَوِیْ اِزْاِبِ اِفْعَالِ چُوْنِ اَلَا قَامَةُ قِیَامِ کَرُوْنِ اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةً
فَهُوَ مُقِیْمٌ وَاقِیْمٌ یُقَامُ اِقَامَةً فَاِذَا کَ مُقَامٌ کَمْ یُقِیْمُ کَمْ یُقِیْمُ لَا یُقِیْمُ لَا یُقِیْمُ لَنْ یُقِیْمَ
لَنْ یُقَامَ اَلَا مَرْنَهُ اَقَمْ لِنَقْمٍ لِنَقْمٍ لِنَقْمٍ وَالنَّیْ عَنْهُ لَا نَقْمَ لَا نَقْمَ لَا یُقِیْمُ لَا یُقِیْمُ
الْخَوَفُ مِنْهُ مَقَامٌ اَنَّهُ - اِقَامَةُ دَرِیْ اَقَامَ اَبُوْدَ وَاَوِیْ مَحْرُکَ مَا قَبْلَ حَرْفِ صِیْغِ
سَاکِنِ حَرْکَتِ وَاَوِیْ نَقْلِ کَرْدِ بَقَاْفِ دَاوَنْدَ وَاَوِیْ مَحْرُکَ بُوْدَ اَنُوْنِ مَا قَبْلَ مَفْتُوحِ کُشْتِ
اَنَّا بِالْفِ بَدَلِ کَرُوْنِ مِیَانِ بَرْدِ وَاَلْفِ اِجْتِمَاعِ سَاکِنِیْنِ شَدَّ اَلْفِ اَوَّلِ رَاغِذِ کَرُوْنِ وَ
عَوِضِ اَنِّ تَاوِیْ اَخِرِ دَرِیْ وَرُوْدِ اِقَامَةُ شَدَّ -

فَعْلِ مَاضِیْ مَعْلُوْمِ اَقَامَ اَقْلَمًا اَقَامُوْا اَقَامَتْ اَقَامَتَا اَقَمْتُ اَقَمْتُ اَقَمْتُ
اَقَمْتُ اَقَمْتُ اَقَمْتُ اَقَمْتُ اَقَمْتُ اَقَامَ مَحْرُکَ بُوْدَ وَاَوِیْ مَحْرُکَ مَا قَبْلَ حَرْفِ صِیْغِ
سَاکِنِ فَتْحِ وَاَوِیْ نَقْلِ کَرْدِ بَقَاْفِ دَاوَنْدَ وَاَوِیْ مَحْرُکَ بُوْدَ اَنُوْنِ مَا قَبْلَ مَفْتُوحِ کُشْتِ

و اورا بلف بدل کردند اقام شد و راقون تا آخر الف با اجتماع ساکنین بیفتاد -
 ماضی مجهول اَقِمَّ اَقِمَّا اَقِمُوْا اَنْتُمْ اصل اَقِمَّ اَقِمْ اَقِمْ اَقِمْ بود کسره و او را نقل کرده
 بقاف داند اَقِمْ شد و او ساکن ماقبل او کسره را بیا بدل کردند اَقِمْ شد -
 مضارع معلوم یَقِمْ یَقِیْمَانِ یَقِیْمُوْنَ یَقِیْمُ یَقِیْمَانِ یَقِیْمَنْ اَنْتُمْ اصل یَقِیْمُ یَقِیْمُوْ
 بود کسره و او ثقیل بود نقل کرده بابتل داند پس بجهت کسره بیا بدل شد یَقِیْمُ شد و ر یَقِیْمَنْ
 و یَقِیْمَانِ بابتقائے ساکنین بیفتاد - مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُوْنَ
 اَنْتُمْ اعلل این بحث بر قیاس یُقَالُ است -

اسم فاعل مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُوْنَ مُقِیْمَةٌ مُقِیْمَاتٌ بر قیاس یَقِیْمُ یَقِیْمَانِ اَنْتُمْ
 اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُوْنَ اَنْتُمْ بر قیاس یُقَامُ یُقَامَانِ -
 نفی جحد معلوم لَمْ یَقِمْ لَمْ یَقِیْمَا لَمْ یَقِیْمُوْا لَمْ یَقِمْ لَمْ یَقِیْمَا لَمْ یَقِیْمُوْا لَمْ یَقِیْمُوْا
 و اصل لَمْ یَقِمْ بود و او باشد و بابتقائے ساکنین بیفتاد نفی جحد مجهول لَمْ یَقِمْ
 لَمْ یُقَامَا لَمْ یُقَامَا اَنْتُمْ لَمْ یَقِیْمَا لَمْ یَقِیْمُوْا و او الف شد الف با اجتماع ساکنین حذف
 فعل مضارع نفی معلوم لَا یَقِیْمُ لَا یَقِیْمَانِ اَنْتُمْ -

نفی مجهول لَا یُقَامُ لَا یُقَامَانِ اَنْتُمْ -
 نفی مؤکد معلوم کُنْ یَقِیْمُ کُنْ یَقِیْمَا اَنْتُمْ -
 نفی مؤکد مجهول کُنْ یُقَامُ کُنْ یُقَامَا اَنْتُمْ -

امر حاضر معلوم اَقِمَّ اَقِمَّا اَقِمُوْا اَنْتُمْ - اصل اَقِمْ بود و او کسره
 ماقبلش حرف میم ساکن حرکت و او نقل کرده بقاف داند و اورا بجهت کسره ماقبل بیا
 بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد -
 امر حاضر مجهول لَیْقَمُ لَیْقَمَا اَنْتُمْ -

فعل امر غائب معلوم لَیْقَمُ اَنْتُمْ
 مجهول لَیْقَمُ لَیْقَمَا اَنْتُمْ -

نفی حاضر معلوم لَا یَقِمْ لَا یَقِیْمَا لَا یَقِیْمُوْا اَنْتُمْ -

نهی حاضر مجهول لَا تُقَمُّ لَا تُقَامُ مَا الْتَمَ -

نهی غائب معلوم لَا يُقَمُّ لَا يُقَامُ مَا الْتَمَ -

نهی غائب مجهول لَا يُقَمُّ لَا يُقَامُ مَا الْتَمَ اعلال این صیغ مثل اعلال سابق است

اجوف واوی از باب تفعیل چون التَّوَيَّلُ گردانیدن حَوَّلَ يُحَوِّلُ تَحْوِيلًا

این باب بر اصل خود است و همچنین باب مُفَاعَلَةٌ بر اصل خود است قَامَ يُقَامُ مُقَامَةً

مُقَامَةً و همچنین باب تَفَعَّلَ تَحَوَّلَ يُتَحَوَّلُ تَحَوُّلاً بر اصل خود است و همچنین باب

تَفَاعَلَ حَرَنَ التَّنَاوُلُ بِالْمَكْرِ فَزَارَ فَتَنَ تَنَاوُلٌ يُتَنَاوَلُ تَنَاوُلًا و

و همچنین باب اِفْعَلَالٍ و اِفْعِلَالٍ چون اِسْوَدَّ اِدْوَا اِسْوَادًا و اِسْوَدَّ اِدْوَا

اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا اِسْوَادًا

اجوف واوی از باب اِفْعَالٍ چون اَلْجُنَابُ قطع بیان کردن اِجْتَابَ

يُجْتَابُ اِجْتِيَابًا هُوَ مُجْتَابٌ و اِجْتَيْبَ يُجْتَابُ اِجْتِيَابًا فَذَلِكَ مُجْتَابٌ اِجْتِيَابًا

لَمْ يُجْتَبْ اِجْتَابًا لَمْ يُجْتَبْ لَنْ يُجْتَبْ اِجْتَابًا لَنْ يُجْتَبْ اِجْتَابًا لَمْ يُجْتَبْ اِجْتَابًا

لَمْ يُجْتَبْ اِجْتَابًا و النبی عنه لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبُ اِجْتَابًا لَا يُجْتَبُ اِجْتَابًا

يُجْتَابُ اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا اِجْتِيَابًا

فَاعِلٌ و اسم مفعول این باب بیک صورت واقع شده لیکن اصل اسم فاعل مُجْتَوِبٌ

و اصل اسم مفعول مُجْتَوَّبٌ بود و ظرف نیز که هم وزن مفعول باشد هم برین صورت است -

ماضی معلوم اِجْتَابَ اِجْتَابًا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا

در اصل اِجْتَوَّبٌ بود و اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا اِجْتَابُوا

ماضی مجهول اُجْتِيِبَ اُجْتِيِبًا اُجْتِيِبَ اُجْتِيِبًا اُجْتِيِبَ اُجْتِيِبًا اُجْتِيِبَ اُجْتِيِبًا اُجْتِيِبَ اُجْتِيِبًا

نقل کرده با قبل و اندر آنرا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا اِجْتَبَا

مضارع معلوم يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ

مضارع مجهول يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ يُجْتَابُ

امر حاضر معلوم اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ اِجْتَبِ

متحرک ماقبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند پس اجتماع ساکنین شد میان الف و یا الف را
حذف کردند اجتناب شد لفظ ماضی امر و تشبیه و جمع مذکر با هم مشبیه شدند لیکن در اصل تفاوت است
امر حاضر مجهول لُجْتُبُ لِجُتْبَا اَنَّهُ -
فهی حاضر معلوم لَا يُجْتُبُ لَا يُجْتُبَا اَنَّهُ -
فهی حاضر مجهول لَا يُجْتُبُ لَا يُجْتُبَا اَنَّهُ -

فهی غائب معلوم لَا يُجْتُبُ لَا يُجْتُبَا اَنَّهُ بر آوردن اعلال دیگر صیغ بر مبنی و شوا
ست اجوف واوی از باب اِنْفَعَال چون اَلْأَنْفِیَاءُ کردن نهادن اِنْفَادُ
يُنْقَادُ اِنْفَادُ اَفْهُوَ مُنْقَادٌ و اُنْقِيْدُ يَنْقَادُ اِنْقِيَادُ اَفْذَاكَ مُنْقَادٌ لَمْ يَنْقَدْ لَمْ يَنْقَدْ اِنْقَادُ
لَا يُنْقَادُ لَنْ يَنْقَادَ اَلْمَرْمَنُ اِنْقَدْ لِيَنْقَدْ لِيَنْقَدْ و اَلنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُنْقَدْ
لَا تُنْقَدْ لَا يَنْقَدْ اَلظَّرَفُ مِنْهُ مُنْقَادٌ اَنَّهُ اِنْ قَادَ در اصل
اِنْقُوْدُ بود و او متحرک ماقبل او مفتوح و او را بالف بدل کردند اِنْقَادُ شد يَنْقَادُ در اصل
يَنْقُوْدُ بود و او بیعت الفتح ماقبل بالف بدل شد اُنْقِيْدُ ماضی مجهول در اصل اِنْقُوْدُ
بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل و او ساکن ماقبل او
مکسور را زیبا بدل کردند اُنْقِيْدُ شد باقی اعلال و صرف کبیر این باب بر وفق باب
اِفْعَالِ اجوف واوی است. کَمَا صَرَّ اِنْفَا -

اجوف واوی از باب اِسْتِفْعَالِ چون اَلْاِسْتِعَانَةُ یاری خواستن اِسْتِعَانَاتُ
لِيُسْتَعَيْنَ اِسْتِعَانَةُ فَهُوَ مُسْتَعِينٌ و اُسْتَعَيْنَ يُسْتَعَانُ اِسْتِعَانَةُ فَنَ الْ
مُسْتَعَانُ لَمْ يَسْتَعِنْ لَمْ يَسْتَعِنْ لَا يَسْتَعِيْنُ لَا يُسْتَعَانُ لَنْ يَسْتَعِيْنُ لَنْ يُسْتَعَانَ
لَا مَرْمَنُ اِسْتَعِنْ لِيَسْتَعِنْ و اَلنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُسْتَعِنْ لَا يُسْتَعِيْنُ
لَا يُسْتَعِنُ الظَّرَفُ مِنْهُ مُسْتَعَانٌ اَنَّهُ بَدَا نَكَرَ اِسْتِعَانَةُ مصدر در اصل سْتَعُوْنَا بود
بقاعده اِقَامَةٍ تعیل باید کرد فعل ماضی معروف اِسْتَعَانَ اِسْتِعَانَا
اِسْتَعَانُوا اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعْنَتْ اَنَّهُ اِسْتَعَانَ اِسْتَعُونَ
بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل

متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استعانت شد
همچنین است استعانتکراستعانتکراصل استعانت بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت باو را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
آن واو را بالف بدل کردند و الف با جماع ساکنین بیفتاد استعانت شد.

ماضی مجهول استعین استعینا استعینوا الهم استعین در اصل استعین
بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند اکنون قاعده
که واو ساکن با قبل او مکسور آن واو بیابدل شد استعین گشت و در استعین که در
اصل استعینا بود واو یا شد و یا بالتقاء ساکنین حذف گشت.

مضارع معلوم یستعین یستعینان یستعینون تستعین تستعینان
یستعین تستعین الهم یستعین در اصل یستعین بود واو متحرک با قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد واو ساکن ما قبلش مکسور آن واو بیابدل
شد یستعین گشت برین قیاس است و در باقی مکرر یستعین و تستعین
التقاء ساکنین شد یا حذف کردند.

مضارع مجهول یستعان یستعانان یستعانون الهم یستعان
در اصل یستعان بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل
دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند یستعان
شد برین قیاس است باقی صیغ.

اسم فاعل مستعین مستعینان مستعینون الهم مستعین در اصل
مستعین بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند بعد
واو ساکن با قبل او مکسور آن واو بیابدل شد مستعین گشت.

اسم مفعول مستعان مستعانان مستعانون در اصل مستعان بود واو
متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند و او در اصل متحرک بود.
اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند مستعان شد.

امر حاضر معلوم است **اسْتَعِينَا** استعینوا استعینی استعینوا
تستعین بنا نمودند علامت استقبال را حذف ساختند بعد حذف ساکن با نذر مزمزه وصل
مکسور در اولش در آوردند و آخر ساکن کردند علامت قی سقوط حرکت شد پس التقلید ساکنین
شد در میان یا و نون یا را حذف کردند استعین شد امر حاضر مجهول **لِاسْتَعِينِ**
لِاسْتَعِينَا - امر غائب معلوم **لِاسْتَعِينِ** **لِاسْتَعِينَا** **لِاسْتَعِينُوا** الخ
امر غائب مجهول **لِاسْتَعِينِ** **لِاسْتَعِينَا** **لِاسْتَعِينُوا** الخ -

همی حاضر معلوم **لا تستعین** **لا تستعینا** **لا تستعینوا** استفعال از اجوف وادی
بر اصل خود بسیار آمده چون **استعوز** و **استصوب** و غیر اینها -

اجوف یا لی از باب ضرب یضرب چون البیع فروختن و خریدن باء یبیع
بیعافه و بائع و بیع یباع بیعافه ذالک مبیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا یباع لن
یبیع لن یباع الامر منه یبیع لیبیع و النبی عنه لا یبع لا یبع لا یبع
الظرف منه مبیع مبیعان مبائع و مبیع و الا لهنه مبیع مبیعان مبائع و مبیع
مبیعان مبائع و مبیع مبائع مبائع و مبیع و مبیع افعل لتفضیل منه ابیع
ابیعان ابیعون ایا یع و ابیع و المونث منه بیعی بیعیان بیعات مبیع
یبیع بدانکه مبیع میفرماید طرف در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیا دادند
مبیع شد مبائع جمع تکبیر مبیع است و مبیع تفضیل مبیع بیعی صیغه واحد مونث
سم تفضیل در اصل بیعی بر وزن فعلی بود و منه یا را با کسره بدل کردند برای مویا یا بیعی شد
ماضی معلوم باء باءا عوا با عت با عتا یعن یعت یعما یعتم یعت
یعتا یعتن یعت یعتا باء در اصل یبع بود یا متحرک یا قبلش مفتوح آن یا با الف
بدل شد باء گشت و شرطیکه بقاعده قال مذکور شد در اینجا هم مشروط است
یعن در اصل یعن بود یا بجفت الفتح قبل الف شد و الف با اجتماع ساکنین
بجفتا و فتحه یا را با کسره بدل نمودند تا دلالت کند بر آن که عین فعل که افتاده است
یا و است نه و او -

ما ضی مجهول مَعْبُوعُوا اَنْجَمَ اَصْلُ مَبْعُوعٍ بُدِ كَسْرُهُ يَابَادَاوَهُ بَعْدَ
سَلْبِ حَرَكَةِ مَبْعُوعٍ شَدَّ مُسْتَقْبَلُ مَعْلُومٍ يَدْبِعُ يَدْبَعَانِ يَدْبَعُونَ تَكْبِعُ تَكْبِعَانِ
يَكْبَعْنَ اَنْجَمَ يَدْبِعُ دَرِ اَصْلُ يَدْبِعُ بُدِ كَسْرُهُ بِرِ اَثْقَلِ بُدِ نَقْلِ كَرِهٍ بِبَادَاوَهُ يَدْبِعُ شَدَّ وَا
دَرِ يَكْبَعْنَ يَكْبَعْنَ بِجَهْتِ اجْتِمَاعِ سَاكِنَيْنِ سَا قَطَّ شَدَّ مُسْتَقْبَلُ مَجْهُولٍ -
يُبَاعُ يُبَاعَانِ يُبَاعُونَ تُبَاعُ تُبَاعَانِ يَتْبَعْنَ اَنْجَمَ بِرِ قِيَاسٍ يُقَالُ -

اسم فاعل بَائِعٌ بَائِعَانِ بَائِعُونَ بَاعَةٌ بَيَاعٌ بَيْعٌ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ
بُيُوعٌ بُيُوعٌ بَائِعَةٌ بَائِعَتَانِ بَائِعَاتٌ بَوَائِعٌ بَوَائِعٌ بَوِيعَةٌ بَائِعٌ دَرِ اَصْلُ بَائِعٌ بُدِ وَا يَمْزُهُ
شَدَّ چنانکه در قائل در گذشت از بَاعَةٌ تَابُيُوعٌ صَبَغٌ مَعَ تَكْسِيرِ بَائِعٌ اسْتَوْجُوْهُ
تَصْفِيرُشْ وَبَوَائِعٌ مَعَ تَكْسِيرِ بَائِعَةٍ وَبَوِيعَةٍ تَصْفِيرُ اَنْجَمَ -

اسم مفعول مَبِيعٌ مَبِيعَانِ مَبِيعُونَ اَنْجَمَ مَبِيعٌ دَرِ اَصْلُ مَبِيعٌ بُدِ وَا يَمْزُهُ بِرِ وَا
وَشَوَارِدَ اَشْتَدَّ نَقْلُ كَرِهٍ بِمَا قَبْلُ وَاوَدَّزْدَ لِبَعْضِ صَرَفِيَّانِ يَابُوتَادَ مَبِيعٌ شَدَّ بَعْدَ وَاوَدَّزْدَ
كَرَدَنَدَ وَا قَبْلُ يَابُوتَادَ تَابُوتَادَ وَاوَدَّزْدَ مَبِيعٌ بُدِ وَا يَمْزُهُ بِرِ وَاوَدَّزْدَ
الْبَعْضُ وَاوَدَّزْدَ حَذْفَ نَمُودَ شَدَّ مَبِيعٌ بُدِ وَا يَمْزُهُ بِرِ وَاوَدَّزْدَ مَبِيعٌ شَدَّ بَعْدَ وَاوَدَّزْدَ
مَبِيعٌ بُدِ وَا يَمْزُهُ بِرِ وَاوَدَّزْدَ مَبِيعٌ شَدَّ بَعْدَ وَاوَدَّزْدَ مَبِيعٌ شَدَّ بَعْدَ وَاوَدَّزْدَ

امر حاضر معلوم يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ

بافون تاکید ثقیله يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ يَبِيعُ يَبِيعَانِ يَبِيعُونَ

امر حاضر مجهول لَتَبِعْ لَتَبِعَانِ لَتَبِعُونَ لَتَبِعْ لَتَبِعَانِ لَتَبِعُونَ لَتَبِعْ لَتَبِعَانِ لَتَبِعُونَ

کفی حاضر معلوم لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ

کفی حاضر مجهول لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ

کفی غائب معلوم لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ

کفی غائب مجهول لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ لَا يَتْبَعُ لَا يَتْبَعَانِ لَا يَتْبَعُونَ

اجوف یائی از باب سَمِعَ يَسْمَعُ بِرِ اَلْهَيْبَةُ وَالْمَهَابَةُ تَرْسِدُ هَابٌ

يَهَابُ هَيْبَةٌ فَهُوَ هَائِبٌ وَهَيْبٌ يَهَابُ هَيْبَةٌ فَذَلِكَ مُهَيْبٌ اَنْجَمَ اَصْلُ كَهَابٌ

هَيْبَ بَرَوْنِ سَمْعَ بُو دِیَا سَمَرَك مَاقِلِ اَوْ مَفْتُوحِ آن یَا رَا بَالِفِ کَرْدَنْدَهَابِ شَدِ
بَحْمِینِ اَصْلِ هَيْبَ بَرَوْنِ سَمْعَ بُو دِیَا سَمَرَك مَاقِلِ اَوْ مَفْتُوحِ آن یَا رَا بَالِفِ کَرْدَنْدَهَابِ شَدِ
کَرْدِیدِ بَاقِی اَعْلَالَاتِ صِیغِ اِینِ بَابِ صَرَفِ کَبِیرِ قِیَاسِ آنچِه بَیَانِ کَرْدِه اِیْمِ اسْتِخْرَاجِ مِیْتَوَانِ کَرْدِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِفْعَالِ چُونِ اَلْاَکْاَرَةُ پُرَانِیدِنِ اَطَارِ مِطِیرُ اَلْاَکْاَرَةُ فَهُوَ
مُطِیرُ اَطَارِ اَطَارَةُ فَذَکَ اَلْاَکْاَرَةُ تَا اَخْرِ قِیَاسِ اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةٌ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ تَفْعِیلِ چُونِ التَّضِیُّعُ ضَالَعُ کَرْدِنِ ضَمَّعَ یُضَمِّعُ تَضِیْعًا اَنَّهُ
بِرَهْلِ خُودِ اسْتِ اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ تَفْعَلُ چُونِ تَحْیَرُ یُحْیِرُ تَحْیِیرًا اَمَّا اَخْرِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ مُفَاعَلَةٍ بِایَعُ یُبَايِعُ مُبَايَعَةٌ اَنَّهُ نِزْرِ بِرَهْلِ خُودِ اسْتِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ تَفَاعُلِ تَبَايَعُ یُبَايِعُ تَبَايَعًا تَا اَخْرِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِفْعَالِ اَبِیضُ یَبِیضُ اَبْیَضًا اَنَّهُ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِفْعَالِ اَبْیَاضُ یَبْیِضُ اَبْیَضًا اَنَّهُ بِرَهْلِ خُودِ اِنْدِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِفْتِعَالِ اِخْتَارُ یُخْتَارُ اِخْتِیارًا فَهُوَ مُخْتَارٌ وَ اِخْتِیْرُ
یُخْتَارُ اِخْتِیارًا فَذَکَ مُخْتَارٌ اَنَّهُ اِخْتَارُ دِرَهْلِ اِخْتِیْرُ بُو دِیَا بِسَبَبِ اِنْفِتَاحِ مَاقِلِ
اَلِفِ شَدِ اِخْتِیْرُ دِرَهْلِ اِخْتِیْرُ بُو دِیَا کَسْرُ بِرِیَا ثَقِیلُ بُو دِیَا مَاقِلِ وَا دِنْدِ بَعْدَ اِزْ سَلْبِ
مَرَكْتِ مَاقِلِ اِخْتِیْرُ شَدِ بَاقِی اَعْلَالِ اِینِ بَابِ رَا بَرِ اجْتَابِ قِیَاسِ بَا یَدِ کَرْدِ
اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِنْفِعَالِ اِنْهَارُ یَنْهَارُ اِنْهَارًا فَهُوَ مُنْهَارٌ بِرِ قِیَاسِ اِنْقَادِ
یَنْقَادُ اِنْقِیَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ اَجَوْفِ یَا لِیْ اِزْ بَابِ اِسْتِفْعَالِ اِسْتِخَارُ
یُسْتَخَرُ اِسْتِخَارَةً بِرِ قِیَاسِ اِسْتِعَانِ یُسْتَعِیْنُ اِسْتِعَانَةً

ابواب الثاقلص

صوت صغير فعل ثلاثي مجرد ناقص واو ي
 يمين الداء والد غوثة غانم دغائد غود غاء افهو ايم ودعي يدعي
 دغاء فذاك مد غو لم يدع لم يدع لا يدعوا لا يدع على لن يدع غولن
 يدع على الا مر منه اذ ع ليدع ع ليدع ع والنهي عنه لا تدع

لَا تُدْعَى لَا يَدْعُ لَا يَدْعُ الطُّوْفُ مِنْهُ مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْعِيَعٌ
وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَدْعَى وَمَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْعِيَعٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدْعَاةٌ
وَمَدْعِيَعِيَّةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَايَانِ مَدْعَايِيٌّ وَمَدْعِيَعِيَّةٌ أَفْعَالُ التَّفْصِيلِ
مِنْهُ أَدْعَى دُعِيَانِ أَدْعَوْنِ أَدَاعٍ وَأَدْيِعُ وَالْمَوْنُ مِنْهُ دُعَوِيٌّ دُعَوِيَانِ
دُعَوِيَاتٌ دُعَى دُعِيٌّ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ مِى آيَةُ نَصَرَتِيصْرُ وَتَمِيعُ
يَسْمَعُ وَفَتَمُ يَفْتَمُ وَكُومُ يَكُومُ وَخَرَبٌ يَخْرَبُ يَكُنْ اِزْبَابُ فَخَرَبٌ يَخْرَبُ بِرَسْمِلٍ شَاوُ
مِى آيِدُ وَهَوْفٌ يَأْتِى نِزْنًا قِصْلًا مِى اِزْفَتَمُ يَفْتَمُ نِيَامُهُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ
أَصْلُ مَدْعَوٍ بَفَتْخٍ يَمِمْ وَمَدْعَوٌ بِكُسْرٍ يَمِمْ بُوْدُوْا وَتَوَكَّلْ قَبْلَ شَرْحِ مَفْتُوحٍ وَادَوَالِفُ كَرُوْا يَنْدُرْدُ
التَّقَاىِى سَاكِنِينَ شَدِيحًا اَلْفُ وَتَنَوِيْنُ اَلْفُ اِفْتَادُوْا وَمَدْعَى وَمَدْعَى شَدُوْا اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ
اِزْجِهَتْ اَلْفُ وَلاَ يَأْتِى اِضَافَتُ بَاخِرَتَيْنِ بِنَاشِدِ اَلْفِ سَاكِنَةً تَشُوْزِيْرًا كَهْدَرِ نِصُوْرَتِ اِجْتِمَاعِ
سَاكِنِينَ نَحْوِ مَا نَدُوْنُ اَلْمَدْعَى وَاَلْمَدْعَى وَمَدْعَاكُمُ وَمَدْعَاكُمُ مَدْعَاةٌ
وَأَصْلُ مَدْعَاةٌ بُوْدُوْا وَدَرَطُ اِفْتَادُوْا بِدَلَالَةِ اَلْفِ زَائِدَةً هَمْزُ كُشْتٍ مَدْعَاةٌ مِثْلُ جَمْعِ
طَرَفٍ وَأَدَاعٍ جَمْعُ مَذْكُورٍ تَفْصِيْلُ وَرَأْسُ حَذَائِعُ بَرُوْزِ مَقَاعِلُ قَدَائِعُ بَرُوْزِ اَفَاعِلُ
بُوْدُوْا قَدْ شَدُوْا اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ اَنَ اَوِيَا كُشْتٌ بَعْدَ اِزْنِ اَيَاوَقِ شَدُوْا بَرُوْزِ مَقَاعِلُ اِثْنَيْ عَشَرَ
بَابٌ كَرِهَتْ تَنَوِيْنُ اَنَ بَعِيْنُ لَحْنُ كَرُوْا نِزْنًا قِصْلًا مِى اِزْفَتَمُ يَفْتَمُ نِيَامُهُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ
تَشْبِيْهُ طَرَفٍ وَآلِهِ اَدْعِيَانِ تَشْبِيْهُ تَفْصِيْلُ وَمَدْعَى جَمْعُ آلِهِ اَصْلُ مَدْعَوَانِ بَفَتْخٍ
يَمِمْ وَمَدْعَوَانِ بِكُسْرٍ يَمِمْ وَأَدْعَوَانِ مَدْعَاةٌ بُوْدُوْا وَدَرَطُ اِفْتَادُوْا بِدَلَالَةِ اَلْفِ زَائِدَةً هَمْزُ كُشْتٍ
رَأْيَا كَرُوْا يَنْدُرْدُ مَدْعِيَانِ وَمَدْعِيَانِ وَأَدْعِيَانِ وَمَدْعَاةٌ كَرُوْا يَنْدُرْدُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ
اسْمُ تَفْصِيْلُ وَرَأْسُ دُعَوِيٌّ بُوْدُوْا وَلاَمُ فَعْلَةٍ وَاقْعُ شَدُوْا وَادُوْا بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ
وَدُعِيَّاتُ اَلْفُ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ مِى آيَةُ نَصَرَتِيصْرُ وَتَمِيعُ
دَعَوَا دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
كَرُوْا يَنْدُرْدُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ اَصْلُ مَدْعَوَانِ بَفَتْخٍ
يَمِمْ وَمَدْعَوَانِ بِكُسْرٍ يَمِمْ وَأَدْعَوَانِ مَدْعَاةٌ بُوْدُوْا وَدَرَطُ اِفْتَادُوْا بِدَلَالَةِ اَلْفِ زَائِدَةً هَمْزُ كُشْتٍ
رَأْيَا كَرُوْا يَنْدُرْدُ مَدْعِيَانِ وَمَدْعِيَانِ وَأَدْعِيَانِ وَمَدْعَاةٌ كَرُوْا يَنْدُرْدُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ
اسْمُ تَفْصِيْلُ وَرَأْسُ دُعَوِيٌّ بُوْدُوْا وَلاَمُ فَعْلَةٍ وَاقْعُ شَدُوْا وَادُوْا بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ
وَدُعِيَّاتُ اَلْفُ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوَى اِثْنَيْ عَشَرَ بَابٌ مِى آيَةُ نَصَرَتِيصْرُ وَتَمِيعُ

ماضی مجهول دُعِيَ دُعِيَا دُعُوًا دُعِيْتُ دُعِيْتُا دُعِيْتُ دُعِيْتُا
دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم دُعِيْتُم
کسر و ما قبل یا شد زیر که هر دو که در طرف یا در حکم طرف بعد کسره واقع شود آن را بیابا بدل
کنند و اصل دُعُوًا دُعُوُف یوموا و متحرک ما قبلش نکسور آن ما و را بیابا بدل کردند
دُعِيْتُا شد بعد از آن ضمه بر یا و شوار داشته نقل کرده با قبل و او ند بعد سلب حرکت
با قبل یا با اجتماع ساکین میفتاد دُعُوًا شد.

مستقبل معروفت یدُ عَوِیدُ عَوَانِ یدُ عَوُیْ کُنْ عَوُتْ عَوَانِ یدُ عَوُیْ
 کُنْ عَوُتْ عَوَانِ تَدُ عَوُتْ تَدُ عَوُتْ عَوَانِ تَدُ عَوُتْ اَدْعُوْ
 کُنْ عَوِیدُ عَوُیْ دَر اَمَل یدُ عَوُیْ بُرْ دَر مَیْمَہ بِرْ اَوْ ثَقِیل بُرْ بِنْفِتَادِ وِیْدُ عَوُیْ شَدِ وِیْمِینِ
 قِیَاسِ اسْتِ عَالِ تَدُ عَوُیْ اَدْعُوْ کُنْ عَوِیدُ عَوَانِ وِیْدُ عَوُیْ بُرْ اَمَلِ خُودِ اَمَلِ
 یدُ عَوُیْ جَمْعِ مَذْکَرِ اَمَلِش یدُ عَوُیْ بُرْ رُوزِ نِ یَفْعَلُوْیْ بُرْ دَر مَیْمَہ بِرْ اَوْ ثَقِیل بُرْ
 بِنْفِتَادِ وَاوْ کِه لَامِ فَعْلِ بُرْ دَر سَبَبِ اِجْتِمَاعِ سَاکِیْنِ بِنْفِتَادِ یدُ عَوُیْ بُرْ رُوزِ نِ یَفْعَلُوْیْ
 شَدِ یدُ عَوُیْ وِیْدُ عَوُیْ جَمْعِ مَوْنَتِ بُرْ اَمَلِ خُودِ اَمَلِ بُرْ رُوزِ نِ یَفْعَلُوْیْ وِیْدُ عَوُیْ
 وِیْدُ عَوُیْ مِیْمَہ وَاوْ دَر مَوْنَتِ حَاضِرِ اَمَلِ تَدُ عَوِیْ بُرْ دَر مَیْمَہ بِرْ اَوْ ثَقِیل بُرْ دَر
 کُودِہ بِرْ اَمَلِ وَاوْ دَر بُدَا از سَلْبِ حَرِکَتِ مَاقَبِلِ وَاوْ دَر بَیْهَتِ التَّفَاقُیْ سَاکِیْنِ بِنْفِتَادِ -

تَدْعِيْنَ بِرُزْنِ تَفْعِيْنَ مُسْتَقْبِلِ مَحْمُولِ يَدْعِيْ يَدْعِيَانِ يَدْعُوْنَ
تَدْعِيْ تَدْعِيَانِ يَدْعُوْنَ تَدْعِيْ تَدْعِيَانِ تَدْعُوْنَ تَدْعِيْ تَدْعِيَانِ

مکسور و او را بیا بل کردند داعیه شد برین قیاس است داعیان داعیات دویع
تصغیر دایم و دویعیه تصغیر داعیه است اسم مفعول مد عود مد عوان
مد عوون مد عوه مد عوتان مد عوات مد عود اصل مد عود بود
و او را اندر آمد و او اصل ادغام نمودند مد عو شد و همچنین در دیگر صیغ و او مفعول
در و اولام فعل ادغام یافته.

نفی جحد معلوم لم یدع عوالم یدع عوات یدع لم تدع عوا لم
یدع عوون لم تدع عوالم یدع عوات یدع لم تدع عوات عوون
لم ادع لم تدع لم یدع در اصل لم یدع عو بود و او بجهت حرف جزم ساقط شد
و همچنین در همه مواقع جزم و او انداخته شده زیرا که حرف علت است و چون حرف جازم
در فعل مستقبل در آید حرف علت از آخر ساقط گردد باقی صیغ مانند صحیم است.

نفی جحد مجهول لم یدع عیا لم یدع عوالم تدع عیا لم یدع عیان
التم درین بحث در مواقع جزم الف حذف شده و در باقی صیغ غیره نظیر نیامده.
فعل نفی معلوم لاید عو لاید عوان لاید عوون لاید عو لا تدع عوان
لاید عوون التم تعلیلات این بحث مثل تعلیلات فعل مستقبل مثبت معروف است
فعل نفی مجهول لاید عی لاید عیان لاید عوون لاید عی لا تدع عیان
لا یدع عوون التم مانند عی فعل مستقبل مثبت مجهول.

فعل نفی مؤكد معروف کن یدع عو کن یدع عوالم کن یدع عو کن تدع عوا
کن تدع عوالم کن یدع عوون التم درین بحث عمل کن بطریقیکه در صحیم جاری می شود
جاری شد و دیگر رسم غیر دست نداده فعل نفی مؤكد مجهول کن یدع عی کن یدع عیا
کن یدع عو کن تدع عی کن تدع عیان کن یدع عوون کن یدع عوون التم درین بحث
التم در آخرش الف بود عمل کن ظاهر شد و در باقی صیغ مانند صحیم نصب کن ظاهر شده تغییری
جدید نظیر نیامده. امر حاضر معلوم ادع ادعوا ادعوا ادع عی ادعوا ادعوا
ادع در اصل ادعوا بود و بوقفی بفتا و از تشبیه و جمع مذکر و نهائی عو منی بفتا و مذکر بوقفی

شدن پسندیدن رَضِيَ رَضَاءٌ فهو راضٍ و رَضِيَ رَضَاءٌ
 فذلك مَرْضِيٌّ لم يَرْضَ لم يَرْضَ لا يَرْضِ لا يَرْضِ لَنْ يَرْضَ لَنْ يَرْضَ
 الامر منه اَرْضَ لَرْضَ لِيَرْضَ والهي عنه لا تَرْضَ لا تَرْضَ
 لا يَرْضَ لا يَرْضَ الطرف منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ و مَرْضِيٌّ و
 الالة منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ و مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ
 و مَرْضِيٌّ الالة منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيٌّ و مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ
 مَرْضِيٌّ و مَرْضِيَّةٌ مَرْضَاءٌ مَرْضَاءَانِ مَرْضِيٌّ و مَرْضِيَّةٌ
 افعال لتفصيل منه اَرْضِيَ اَرْضِيَّانِ اَرْضَوْنَ اَرْضَ و اَرْضِيٌّ و الموث منه
 رَضِيٌّ رَضِيَّاتٌ رَضِيَّاتٌ رَضِيٌّ رَضِيٌّ بدلكه مَرْضِيٌّ اسم ظرف در اصل مَرْضَوُ
 بود و او در كله راجع گشت و ما قبل آن مخالف و او را بيا بدل کردند بعد از آن يا متحرک يا قبل او
 مفتوح يا را با الف بدل کردند التقاء ساکنين شد ميان الف و نون الف را حذف کردند
 کردند مَرْضِيٌّ شد مَرْضِيٌّ جمع کسیر مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ تصغير مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ اسم الة در
 اصل مَرْضَوُ بود و او را بيا بدل کردند و يا را با الف و الف بالتقاء ساکنين بيفتا و
 اَرْضِيٌّ تصغير اَرْضِيٌّ و اَرْضِيٌّ اسم تفصيل در اصل اَرْضَوُ بود و او را گشت يا الف حصة
 مَوْنٌ اسم تفصيل در اصل رَضَوُ بود و او را بجهت موافقت باب يا کردند رَضِيٌّ شد
 صرف کبير فعل ماضی معلوم رَضِيَ رَضِيَّارَضُوْا رَضِيْتُ رَضِيَّتَا
 رَضِيْنٌ رَضِيْتِ رَضِيْتُمَا رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ
 رَضِيٌّ در اصل رَضَوُ بود و او در طرف واقع بود ما قبل مکسور و او را بيا بدل کردند رَضِيٌّ شد
 و رَضَوُ در اصل رَضَوُ بود و او بجهت کسر ما قبل يا شد بعده ضمه بريا و شوار و اشته
 بما قبل و او را بعد سلب حرکت ما قبل يا بالتقاء ساکنين بيفتا و رَضَوُ بر وزن فعوا
 شد و ديگر تعجيلات را نیز برين قياس بايد کرد -

ماضی مجهول رَضِيَ رَضِيَّارَضُوْا رَضِيْتُ رَضِيَّتَا رَضِيْنٌ رَضِيْتِ رَضِيْتُمَا رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ رَضِيْتُ رَضِيْتُمْ
 مضارع معروف يَرْضِي يَرْضِيَانِ يَرْضَوْنَ تَرْضِي تَرْضِيَانِ يَرْضَوْنَ

اَلَمْ يَرْضَ اَوْ يَكْرَهُ يَارَ اَلْفَ وَنَحْنُ اَوْ يَارَ اَلْفَ يَارَ اَلْفَ يَارَ اَلْفَ
 واحد مخاطبه راسل مَرْضِيَّيْنِ بِرُزْنِ تَفْعَلَيْنِ بود يا متحرک يا قبلش مفتوح يار يا اَلْفَ بدل
 کردند اجتماع ساکنین شد و اَلْفَ و يارِ ضم اَلْفَ حذف کردند مَرْضِيَّيْنِ شد و مَرْضِيَّيْنِ جمع مخاطبات
 براسل خود است مستقبل مجهول يَرْضِيْ يَرْضِيَّانِ يَرْضَوْنَ اَرْضِيْ اَرْضِيَّانِ
 يَرْضِيْنِ در يَرْضِيْ و اَوْ يَارِ يا بدل يار يا اَلْفَ بدل کردند اَسْمَ فاعل رَاضٍ رَاضِيَّانِ اَلَمْ
 رَاضٍ و راسل رَاضُوْا بود و اَوْ در رابع افتاد حرکت ما قبل مخالف بود آن و اَوْ يا بدل کردند
 و يار يا اجتماع ساکنین حذف نمودند رَاضٍ شد اسم مفعول مَرْضِيَّيْنِ مَرْضِيَّانِ
 مَرْضِيَّوْنَ راسل مَرْضِيَّيْنِ مَرْضُوْا بود و اَوْ اَطْرَدُ اللَّبَابِ يا بدل کردند مَرْضُوْا شديدا
 اذ آن و اَوْ يا یک جا جمع آمدند اقل آنها ساکن بود و اَوْ يا کرده يار و يا او غام نمودند و
 برای مناسبست يا ضمه فناد را کسره بدل کردند مَرْضِيَّيْنِ شد فعل جحد معلوم
 لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِيَّالَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضَ اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا
 لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِيَّالَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضَ اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا
 اَرْضِيْ اَرْضِيَّانِ اَرْضِيْ راسل اَرْضُوْا بود و اَوْ در رابع افتاد و حرکت ما قبل مخالف
 آن بود و اَوْ را کردند و يار يا بحز می حذف نمودند اَرْضَ شد ناقص و اَوْ يا اَرْضَ يَرْضُوْا
 جحد اَرْضُوْا نَزَمَ شَدَنَ رَخُوْا رَخُوْا اَلَمْ يَرْضَ اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا اَلَمْ يَرْضُوْا
 قیاس باید کرد و اعلال این بحث مانند عَائِدُ عَوْ است مگر فاعل معلوم -

ناقص یا لی از باب ضَرْبُ یَضْرِبُ چون الرَّحْمٰی تَرَانْدَن رَمٰی یُرْمٰی مِیَا هُوَ
 رَام وُرْمٰی یُرْمٰی رَمِیَا فَاذْكَ مَرْمٰی لَمْ یُرْمَ لَمْ یُرْمَ لَا یُرْمٰی لَا یُرْمٰی لَنْ یُرْمٰی
 الامر منه اُرْمَ لَیُرْمٰی لِیُرْمٰی وَالنَّی عَنْهُ لَا تَرْمَ لَا تَرْمَ لَا یُرْمَ الْظُرُ
 مِنْهُ مَرْمٰی مَرْمِیَانِ مَرَامٍ وَمَرِیمٌ وَلَا لَهْ مِنْهُ مَرْمٰی مَرْمِیَانِ مَرَامٍ وَمَرِیمٌ
 مَرْمَاةٌ مَرْمَاةَانِ مَرَامٍ وَمَرْمِیَّةٌ مَرْمَاةٌ مَرْمَاةَانِ مَرَامٍ وَمَرْمِیَّةٌ اَفْعَلُ التَّفْضِیلِ
 مِنْهُ اَرْمٰی اَرْمِیَانِ اَرْمُوْنَ اَرَامٍ وَاَرِیمٌ وَالْمَوْنُتُ مِنْهُ رَمِیَ رَمِیَا رَمِیَاتٌ رَمِیَ
 رَمِیَ بِمَا نَكَدَ هَمْ ظَرَفَ اِدِیْنِ بَابُ اَنْكَ مَضَارِعُشْ لِكُسْرِ الْعِیْنِ یُرْمُقُ الْعِیْنُ اَمَدُهُ یُرَاكُ

ساکنین بیفتاد و ترمین شد بر وزن تفعیلین مضارع مجهول یزنی یزمن یزمن
 یزمن ترمی ترمیان یزمن الیخ تثنیها و جمع مذکر غائب و حاضر بر اصل خوانده و باقی
 صیغ بقاعده مذکور تعیل شد فعل امر حاضر معلوم ازم ازمیا ازموا ازمی
 ازمیا ازمین ازم در اصل رومی بود یا بسبب وقف افتاده و دیگر صیغ از فعل مضارع
 حسب دستور ساخته اند بانون تاکید ثقیله ازمین ازمیان ازمی ازمین
 ازمیان ازمینان ازمین یائی محذوفه باز آمده مفتوح گردید بانون تاکید خفیفه
 ازمین ازمینان ازمین ناقص اوی از باب علم یعلم چون انخشیه رسیدن
 خشی یخشی خشیه فهو خاش و خشی یخشی خشیه فذالک الخشی الخ -
 فعل ماضی معلوم خشی خشیاً خشوا تا آخر خشوا در اصل خشیوا بود ضم
 بر یا ثقیل داشته نقل کرده با قبل دادن بعد سلب حرکت با قبل اجتماع ساکنین شد در میان واو
 و یا بیفتاد و خشوا شد مستقبل معلوم یخشی یخشیان یخشون الخ یخشی
 مثل یزنی باقی صرف کبر و اعلال این باب را بر قیاس رزنی یزنی باید فهمید -
 ناقص یی از باب منعم بمنع چون الشعی بر فاستن سعی یسعی سعياً فهو
 ساع و سعی یسعی سعياً فهو مسعی الخ مانند رزنی یزنی است مگر در ماضی معلوم
 که مانند رومی است ابواب مزید فیه از ناقص واوی و یائی یکسان اند -

باب فعال زناقص چون الاعطاء دادن اعطی یعطی اعطاء فهو معطی
 و اعطی یعطی اعطاء فذالک المعطی لم یعط لم یعط لا یعطی لا یعطی لن یعطی لن
 یعطی الامر منه اعط لنعط لنعط والنهی عنه لا نعط لا نعط لا یعط لا یعط
 الطوف منه معط الخ اعطاء مصدر و اصل اعطاو بود و او واقع شد در آخر بعد الف
 زائده بدل شود بهمزه و همین قیاس است و او و یا که بعد الف زائده باشد چون کساء و
 رداء که در اصل کساء و رداء یی بود باب تفعیل از ناقص یائی - چون
 التسمیه نامیدن سمی یسمی تسمیه فهو سمی سمی یسمی تسمیه فذالک المسمی
 لم یسم لم یسم لا یسمی لا یسمی لن یسمی لن یسمی الامر منه سم یسم یسم لیسم لیسم

والنهی عنه لا تُسمَّ لا یُسمَّ لا یُسَمَّ الظرف منه مُسمَّی الخ

باب مفاعل از ناقص یائی چون المراماة بایکدیگر تیراندختن سماعی یوامی مراماة
فهو مرام و سماعی یوامی مراماة ذاک مرامی لم یوام لم یوام لا یوامی لا یوامی
لن یوامی لن یوامی الا صر منه رام لیرام لیرام والنهی عنه لا تیرام لا
تیرام لا ییرام لا ییرام الظرف منه مرامی الخ

باب افتعال از ناقص یائی چون الاجتباء برگزیدن اجتنبی یجتبی اجتنباء فهو یجتبی فاجتبی
یجتبی اجتنباء ذاک یجتبی لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی الامر
منه اجتبی ليجتب ليجتب والنهی عنه لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب الظرف
منه یجتبی الخ **باب انفعال از ناقص واوی چون الانحاء** موشدن انمی انمی انحاء
فهو منمی وانمی انمی انحاء ذاک منمی لم ینم لم ینم لا ینمی لن ینمی لن ینمی الامر منه
ینم لینم لینم والنهی عنه لا ینم لا ینم لا ینم لا ینم الخ

باب تفعل از ناقص یائی چون التمنی آرزو کردن تمنی یتمنی تمنیا فهو متمنی
و تمنی یتمنی تمنیا ذاک متمنی لم یتمن لم یتمن لا یتمنی لن یتمنی الخ
باب تفاعل از ناقص واوی چون التناجی بایکدیگر راز گفتن تناجی یتناجی
تُناجیاً فهو متناجی وتُناجی یتناجی الخ

باب استفعال از ناقص واوی چون الاسترخاء است شدن استرخی
یسترخی استرخاء فهو مسترخی یسترخی استرخاء ان ذاک مسترخی الخ

أَبْوَابُ اللَّفِيفِ

بدانکه هر اسمی و فعلی که در حروف اصول می و و حرف باشد از اللفیف خوانند و آن بر
و و قسم است لَفِيف مفروق اگر حرف علت بجای فا و لام باشد و لفیف مقرون اگر حرف
علت در مقابله عین و لام باشد و لفیف مفروق از سه باب می آید از ضَرَب یَضْرِبُ چون قتی
یَقِرُّ و از حَسِب یَحْسِبُ چون دَلِی یَلِی و از سَمِعَ یَسْمَعُ چون دَجِی یُوجِی لیکن از سَمِعَ
کمتر آید و لفیف مقرون از دو باب می آید از ضَرَب یَضْرِبُ چون طَوَى یَطْوِی

كُوى يَطْوِي وَاِزْسَمِعَ يَسْمَعُ چُون قَرَى يَقْوَى باب ول ليفت مفروق
 از باب ضَرْب يَضْرِب چُون الْوَقْ وَالْوَقَايَه كُيْدَاشْتَن وَتِي يَقِي وَتِيَا فَهُوَ وَاَقِي
 وَوَقِي يُوْقِي وَتِيَا فَاذْكَ مَوْقِي كَمْ يَقِي كَمْ يُوْقِي لَا يَقِي لَا يُوْقِي لَنْ تَقِي لَنْ يُوْقِي
 الامر منه قِي لِتُوْقِي لِيَقِي لِيُوْقِي وَالنهي عنه لَا تُوْقِي لَا يَقِي لَا يُوْقِي الظرف
 منه مَوْقِي مَوْقِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِي وَالالة منه مِيَقِي مِيَقِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِي
 مِيَقَاةٌ مِيَقَاتَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِيَةٌ مِيَقَاءٌ مِيَقَاءَانِ مَوْقِي وَمَوْقِيَةٌ وَمَوْقِيَةٌ
 افعل التفضيل منه اَوْقِي وَقِيَانِ اَوْقُونِ اَوَاقِي وَاَوْقِي وَالْمَوْنُثُ منه وَقِيَا
 وَقِيَانِ وَقِيَاةٌ وَتِي وَتِيَةٌ تَعْلِيلُ مَوْقِي اسم ظرف مانند تعليل مَرْحِي وتعليل
 مَوَاقِي چُون مَرَامِ مَوَاقِي تصغير مَوْقِي است مِيَقِي اسم آله مثال مَوْقِي بود و اوساكن
 ماقبلش كسوران داورا بيا بدل كردند مِيَقِي شد بعده يا متحرك ماقبل او مفتوح يار ابا الف
 بدل كردند پس التقات ساكنين شد ميان الف و توين الف را حذف كردند مِيَقِي شد
 مَوَاقِي جمع تكثير از آن مِيَقِي است وَمَوْقِي تصغير مِيَقِي -

حاضی معلوم قِي وَتِيَا وَتَوَاوَقْتِ اَنَّهُ بدانكه در فاكلمه اين باب قواعد مثال و
 در لام كلمه قوانين ناقص جاري است مثلاً و تِي در اصل و تِي بود چُون رَحِي يا متحرك
 ماقبل او مفتوح يار ابا الف بدل كردند و تِي شد و تَوَاوَقْتِ در اصل و تِيَاوَاوَقْتِ مِيُوا بود يا الف
 گرديد و الف با جتماع ساكنين بفتاد و تَوَاوَقْتِ شد حاضی مجهول و تِي وَتِيَا
 وَتَوَاوَقْتِ اَنَّهُ مثل رُمِي رُمِيَارُ مَوَا -

فعل مضارع معروف يَقِي يَقِيَانِ يَقُونِ تَقِي تَقِيَانِ يَقِينِ تَقِي تَقِيَانِ
 تَقُونِ تَقِينِ تَقِيَانِ تَقِينِ اَتِي تَقِي يَقِي در اصل يُوْقِي بود و اوقات چنانكه در بعد
 و ضمّه يا نيز حذف گشت چنانكه در رُمِي پس حكم و اواين باب حكم و اومثال دارد و حكم يائے
 او حكم يائے ناقص مضارع مجهول يُوْقِي يُوْقِيَانِ يُوْقُونِ تا آخر چُون
 يُرْمِي يُرْمِيَانِ يُرْمُونِ اَنَّهُ اسم فاعل و اوقات و اوقات چُون يُرْمِيَانِ يُرْمُونِ اَنَّهُ
 اسم مفعول مَوْقِي مَوْقِيَانِ اَنَّهُ چُون مَرْحِي مَرْمِيَانِ اَنَّهُ -

فعل جحد معلوم لم یقی لم یقوا لم تقی لم تقیا لم یقین الهم
 کلمه لم یقی لم تقی لم اق لم تقی بجزمی ساقط شد زیرا که لم یقی از یقی ساخته شد چون
 حرف جازم بر مضارع داخل شد حرف علت آخر اسقاط ساخت لم یقی شد -
 فعل جحد مجهول لم یوقی لم یوقیا لم یوقوا الهم مانند لم یزم لم یزمیا لم یزمو
 امر حاضر معروف فی قیاقوا فی قیاقین فی وصال و فی بود و او را بهجت
 موافقت حذف نمودند و آخر را با مر ساکن علامت سکون سقوط حرف علت شد ماقی
 گشت بعده چون احتیاج بهره نماند و او را نیز حذف کردند فی شد و قوا را از تقون بنا نمودند
 علامت مضارع که تا است و در مکروند و آخر را وقف ساختند چون اربی بیفتاد قوا شد -
 بانون تاکید ثقیله قین قیان قن قن قیان قینان -
 بانون تاکید خفیفه قین قن قن -

امر حاضر مجهول یوقی یوقیا یوقوا الهم مانند لیزم لیزمیا لیزمو -
 امر غائب معلوم لیقی لیقیا لیقوا لیقی لیقیا لیقین لاق لنی -
 بانون تاکید ثقیله لیقین لیقیان لیقین الهم -
 بانون تاکید خفیفه لیقین لیقن لیقین لاقین لنقین -
 امر غائب مجهول لیوی تا آخر مانند لیزم -

باب دوم لفیف مفروق علم یعلم چون الوجی سوده شدن
 سم ستور وجی یوجی وجیا فهو و اچ و وجی یوجی وجیا فذاک موجه الهم -
 ماضی معلوم وجی وجیا وجوا تا آخر وجوا و اصل وجیوا بود ضمیر بر یا ثقیل
 بود نقل کرده با قبل دارند به سلب حرکت ماقبل یا را با جملع ساکنین حذف ساختند
 شد و جمیع صیغ را بر قیاس راضی باید فهمید -

مضارع معروف یوجی یوجیان یوجون تا آخر چون یوضی یوضیان
 یوضون امر حاضر ایچ - تا آخر بر قیاس ارضی -
 بانون تاکید ثقیله یجیان یجین الهم مانند ارضین -

اسم فاعل واجب چون راضی -

اسم مفعول مؤجی چون مرضی -

باب سوم لفیف مفروق از حسب یحسب چون الولی نزدیک شدن
ولی بلی و لیافه و ال و ولی یولی و لیافذ ال کمولی الی - صیغ این باب را
قیاس قی یقی اطلاق باید کرد و جمله صیغ صرف کبیری باید خواند -

باب اول لفیف مفروق از ضرب یضرب چون الطی پیچیدن طوی
یطوی طیا فهو طار و چون رمی یزیمی تا آخر -

باب دوم لفیف مقرون از سمع یسمع - چون الطی گرسنه شدن طوی
یطوی طیا تا آخر قیاس راضی یرضی الی -

باب افعال زلفیف مفروق اوقی یوقی ایقاع فهو موقی اوقی یوقی
ایقاع فذ ال موقی لم یوق لا یوق لا یوقی لن یوقی لن یوقی
ال امر منه اوق لیوق لیوق والهی عنه لا توق لا توق
لا یوق لا یوق الطرف منه موقی الی -

باب تفعیل زلفیف مفروق - چون التولیة ولی سافتن ولی یولی
تولیة الی چون سمنی یسمی تشهیه -

باب مفاعلة چون الموالاة بیکدیگر دوستی کردن والی یوالی موالاة چون
رانی یزیمی مراماة -

باب تفعّل التوقی بریز کردن توقی یوقی توقیا چون غمی یغمی غمیا -
باب تفاعل التوالی بی دینی کار کردن و الی یوالی توالیا الی چون تناجی
یتناجی تناجیا -

باب افتعال چون الاققاء بریز کردن اقی یقی اققاء الی چون اجتنی
یجتنی اجتناء -

باب استفعال چون الاستیفاء کمال گرفتن استونی یستونی استیفاء

فهموستوفی چون استرخی میترخی استرخاء تا آخر لفیف مقرون از دو باب
ثلاثی مجرور می آید چنانکه گذشت و از ثلاثی مزید از هشت باب می آید.

باب اَوَّلُ اَفْعَالِ اَنْوَى يُرْوَى اِرْوَاءٌ جَوْنَ اَوْفَى يُوفَى اِيْقَاءٌ -

باب دوم تفعیل رَوَى یُرَوِّی تَرْوِیَةٌ مَثَلُ لَی یُؤَوِّی تَوَلِیَّةٌ -

باب سوم مفاعلة ساوی یساوی مساواة چون والی یوالی موالاة

باب چهارم تفاعل تساوی یقساوی تساویاً انهم توالی توالیاً

باب پنجم تفعل تقوی تقوی یا مثل تعوی الخ۔

باب ششم اِفْتَعَالَ اِسْتَوَى يَسْتَوِي اِسْتَوَاءً اَلْمُتَوَاتِرُ -

باب هفتم اَنْفَعَالِ اَمْرُوِيْ يَنْزَوِيْ اِنْزَواءُ الْخِرْوَنِ اِنْمَيِ اِنْمَاءُ

باب هشتم اِسْتِفْعَالِ اسْتَجِي اسْتَجِيَ اسْتَجَاءُ تا آخر بر قیاس اِسْتُرْخِ انعم۔

ابواب مهموز الفاء ومضاعف

بدانکه مهرز الفاومضا عفت از قصر اکثری آید چون اتم یوم و از ضرب و سمع کمتر آید **ن** آب و آن

باب اول مهموز الفاء ومضاعف از فخر ب یضرب چون الانین نالیدن

أَتَيَاتُكُمْ أَيْنَافَهُوَ الْإِنْفَانِ وَأَتَى يَوْمَ الْإِنْفَانِ فَذَلِكَ مَا تُونَ لَمْ يَلِ لَمْ يُونَ لَمْ يُونَ

لَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتِيمًا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتِيمًا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتِيمًا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتِيمًا

لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ لِيُؤْنَّ

لَا يَأْتِي الْهَافِينَ لَا تُؤْتِ لَا تُوْنُ لَا يَأْتِ لَا يَأْتِ لَا يَأْتِ لَا يُؤْتِ لَا

بُؤْتُ لَا يُؤْتُنْ - اِنْ دَر مَلِكُنْ بُوَد و د حرف اصلی از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند حرف

اول راسا که کرده در دهم اوقام نمودن آن شدی آن مصل یا بن بر وزن یُخَرِبُ

اول راسالن کرده در دوم او غام امرومندی سیدی کسان پی پی بر روی پیکر
 یوحنا کت نون اول نقل کرده با قبل داند اول را در دوم او غام کردن یکبار شد

مواقع هریم از این باب سه وجه جائز است چنانکه سابقاً بتفصیل گذشت.

باب دوم در القاء مضاعف از نفسی بنفسی چون الامامة امام

باب دوم در امور الفاء مصاعف از نظایر بیست و نه
شماره اول اَمَّ اُمَّةٌ فَرَّوْا ثُمَّ وَاَمَّ نُبُوٌّ اِمامَةٌ فَنَدَاكَ فَاُمُوٌّ الامر منه اُمَّ

أَمْ أَوْفُتُمْ وَالنَّهْيَ عَنْهُ لَا تَوْفُّمُ لَا تَأْمُرُ الظَّرْفَ مِنْهُ مَا أَمْ أَلَمْ

باب سوم مهموز الفاء ومضاعف از باب سَمِعَ يَسْمَعُ

مثال واوی ومضاعف بدانکه مثال واوی ومضاعف ثلاثی از سَمِعَ می

آید پس مثال یائی نیز همین یک باب می آید

مثال واوی ومضاعف چون أَلُوْدُ دوست داشتن وَدَّيُوْدُ وَدَّافَهُوْ

وَأَدُّوْدُ يُوْدُ وَأَفْدَاكَ مَوْدُوْدُ أَلَمْ چون عَضَّ يَعْضُّ عَضًّا

مثال واوی ومهموز از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ چون أَلُوْعُدُ زنده درگور

کردن وَأَدَّيَا دُوَادُ أَفَهُوْ وَأَيْدُ يُوَادُّ وَأَدَّافَكَ مَوْعُوْدُ لَمْ يَيْدُ

لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يَيْدُ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يَيْدُ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ

لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ لَمْ يُوَادُّ

مهموز اللام واجوف یائی از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ چون أَلْمُجْبِيْ أَمِنْ

جَاءَ يَجِيْءُ مَجِيئًا فَهُوَ جَاءَ وَجِيْءٌ مَجِيئًا فَذَلِكَ مَجِيئٌ أَلَمْ برقیاس بَاءِ

يَبِيْعُ جَاءَ بِاسْمِ فاعل راصل جَاءَ بود یا افتاد بعد الف فاعل آنرا همزه بدل کردند

جَاءَ شَدِيس دو همزه جمع شدند یک ازینها مکسوفه ثانی را بیا بدل کردند جَاءَ می گشت بعد

ضمه بر یا ثقیل بود حذف کردند و ساکن جمع شدند یا و تنوین یا را حذف نمودند جَاءَ شد

و این تعلیل بنا بر مذہب سبویه است اما خلیل میگوید که جَاءَ و راصل جَاءَ می

بود و همزه را بجای یاء بردند مَجِيئٌ شد ضمّه بر یا ثقیل بود حذف کردند اجتماع ساکنین

شد یا را حذف نمودند مَجِيئٌ در اصل مَجِيئُوْءُ برفتن مَخْرُوْبٌ بود ضمّه بر یا و شوار

داشته نقل کرده با قبل دادند و ساکن جمع شدند یا و او پیش بعضی واو حذف شد

نزد بعضی یا چنانکه در مَدِيْعٌ بوضاحت ذکر کرده و جی مثل یغ -

مهموز العین و ناقص یائی از باب سَمِعَ يَسْمَعُ چون أَلرَّوِيَّةُ ویدن راء

يَرِي رُوِيَّةٌ فَهُوَ رَاءٌ وَرَأَى يَرِي رُوِيَّةٌ فَذَلِكَ مَرِيٌّ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ

لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ لَمْ يَرِ

لَا يَرُ الْظَرْفَ مِنْهُ مُرَائِي مُرَايَانِ مُرَاعٍ وَمُرِيٍّ وَلَا لَهْ مِنْهُ مُرَايٌ
 مُرَايَانِ مُرَاعٍ وَمُرَائِيٍّ مُرَاةً مُرَاتَانِ مُرَاعٍ وَمُرِيَّةً مُرَاعٍ مُرَاعِيٍّ
 وَمُرِيٍّ وَمُرِيَّةً أَفْعَلَ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَرَايَ أَرَايَانِ أَرَاوُنَ أَرَاءَ وَ
 أَرِيٍّ وَالْمَوْنُ مِنْهُ رُؤِيٍّ رُؤِيَانِ رُؤِيَاتٌ رَأَى رَأَى -

ماضی معلوم رای رایار اوارا اوارا راین تا آخر دین بحث همه جا تعلیل
 رفی جاری گشته جز اینکه در همزه بین بین میتواند شد.

ماضی مجهول رُئِ رُئِيَارُ أُرُئِيَّتَ تا آخر چون رُئِي رُئِيَارُ مَوْالِخَ -
 فعل مضارع معروف يَرِي يَرِيَانِ يَرِفُ تَرِي تَرِيَانِ يَرِنُ تَرِي
 تَرِيَانِ تَرِفُ تَرِنُ تَرِيَانِ تَرِيْنِ أَرِي تَرِي يَرِي در اصل يَرِ آي بروزن يَسْلُ
 بود همزه متحرک با قبل آن حرف صمیم ساکن حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را تخفیفاً
 حذف نمودند يَرِي شد بعد از آن یا متحرک با قبل آن مفتوح یا را بالف بدل کردند يَرِي
 گشت يَرِيَانِ در اصل يَرِيَانِ بود حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را حذف
 نمودند يَرِيَانِ شد و يَرِيُونُ وَتَرُونُ الف بالتقاء ساکنین با و او بیفتاد
 زیرا که يَرُونُ در اصل يَرِيُونُ وَتَرُونُ در اصل تَرِيُونُ بود حرکت همزه نقل کرده
 با قبل دادند و او حذف کردند بعد یا متحرک با قبلش مفتوح یا را الف گروانیدند و و
 ساکن جمع شدند الف و او والف را حذف کردند يَرُونُ وَتَرُونُ شد و تَرِيْنِ
 واحد مؤنث حاضر الف بالتقاء ساکنین حذف شد مضارع مجهول
 يَرِي يَرِيَانِ يَرُونُ - این بحث در اعلال مثل مضارع معروف است.

اسم فاعل رَاعٍ رَائِيَانِ رَاعُونُ رَائِيَّةٌ رَائِيَانِ رَائِيَاتٌ رَاعٍ در اصل
 رَائِي بود و همزه بریادشوار بود ساکن کردند و ساکن جمع شدند یا و تنوین یا را حذف کردند
 رَاعٍ شد و در باقی صیغ مثل تراید اعلال جاری باید کرد.

اسم مفعول مَرِيٍّ مَرِيَّانِ مَرِيَّوْنُ تا آخر مَرِيٍّ در اصل مَوْءُوءِيٍّ
 بود و او یا در یک کلمه جمع آمدند اول آنها ساکن و بدل از چیزی نبود و او را یا کرده در

یا او غام نمودند و ما قبل یا را انکسور گردانیدند چنانکه در مرقی ذکر گشت.

فعل جحد معلوم لم یَرَ لم یَرِیا لم یَرُوا لم تَرَ لم تَرِیا لم تَرِین لم تَرَ
تَرِیا لم تَرُوا لم تَرِیا لم تَرِین لم تَرِیا لم تَرِین لم تَرِیا لم تَرِین
مضارع الف ساقط شد زیرا که حرف جازم ساقط کننده حرف علت است.

نفي جحد مجهول لم یَرِیا لم یَرِیا لم یَرِیا

نفي معلوم لا یَرِیا لا یَرِیا لا یَرِیا لا یَرِیا لا یَرِیا لا یَرِیا
لا تَرِیا لا تَرِیا لا تَرِیا لا تَرِیا لا تَرِیا لا تَرِیا

نفي مجهول لا یَرِیا لا یَرِیا لا یَرِیا

نفي مؤکد معلوم لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا

نفي مؤکد مجهول لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا لن یَرِیا

امر حاضر معلوم رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا

بانون تاکید ثقیله رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا

بانون تاکید خفیفه رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا

امر حاضر مجهول لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید ثقیله لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید خفیفه لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

امر غائب معلوم لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید ثقیله لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید خفیفه لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

امر غائب مجهول لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید ثقیله لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

بانون تاکید خفیفه لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرِیا

نفي حاضر معلوم تَرَیا تَرَیا تَرَیا تَرَیا تَرَیا تَرَیا

ما بعد نقل حرکتش با قبل بسبب جمع آمدن و وساکن بیفتاد و در باقی صیغ تغییر نشده
مضارع مجهول یُرَى یُرَیَانِ یُرُونُ تَرَى تَرَانِ یُرُونَ الخ یُرَى در اصل
یُرَی بود همزه بقاعده مذکور حذف شد و با بسبب تحرک و الافتتاح ما قبل الف
گروید و همچنین تَرَى و أَرَى و کَرَى -

مهموز العین و لفیف مفروق از باب ضَرْب یَضْرِبُ چون الْوَعْدُ
وعدہ کردن وَائِی یَعِی وَاِیَا فُھُو وَاِوَعِدُوْنِی یُوْاْئِی وَاِیَا فُذَّکَ مَوِیْ لَمْ یَا لَمْ
یُوْاْ لَیْیَ لَا یُوْیَ لَنْ یَّیْ لَنْ یُوْاْیَ الامر منه لَتُوْءَ لَیْآءَ لَتُوْءَ وَاَلْنِی عَنْہُ لَا
تَا لَتُوْءَ لَا یَا لَا یُوْءَ الطرف منه مَوِیْ مَوِیَّانِ مَوَءَ وَمَوِیْ وَاَلَا لَمْ
مِیَّی مِیَّیَانِ مَوَءَ وَمَوِیْ مِیَّآءَ مِیَّاتَانِ مَوَءَ وَمَوِیَّیَّہُ مِیَّآءُ
مِیَّآءَ اَنْ مَوِیْ وَمَوِیَّیْ وَمَوِیَّیَّہُ اَفْعَل التَّضْمِیْلِ مِنْہُ
اَوْعِیْ اَوْعِیَّانِ اَوْعِدُوْنَ اَوْآءَ وَاَوْیْ وَاَلْوُنْتُ مِنْہُ وُعِیْ
وُعِیَّانِ وُعِیَّاتٌ وُعِیْ وُعِیْ -

ماضی معلوم وَائِی وَاِیَا وَاَوْاْ الخ مثل رَحِمَی رَمِیَا رَمَوْا -
ماضی مجهول وُئِیْ چون رُمِیْ -

مضارع معلوم یَائِی یَاِیَانِ یَاوُنُ الخ یَائِی در اصل یُوْءِیْ بروزن
یَضْرِبُ بود و او واقع شد در میان مفتوح و کسره لازم آن و او را حذف کردند
شد ضمہ بر یا ثقیل بود حذف کردند یَائِی شد -

امر حاضر اِیَا اَوْ اِیْ اِیَا اِیْنِ مثل قِ قِیَا قُوا الخ -

باب افعال از مهموز العین و لفیف مفروق اَوْیْ یُوْیْ
اِیَّآءَ فُھُو مَوِیْ -

مهموز الفاء و لفیف مقرون از باب ضَرْب یَضْرِبُ چون
اَلَاوِیْ جَا رَنْتَ اَوِیْ یَاوِیْ اَوِیَّآءَ وَاَوِیْ یُوْءِیْ اَوِیَّآءَ اَلَاوِیْ
لَمْ یَاوِ لَمْ یُوْءَ وَاَوِیْ لَا یُوْیَ لَنْ یَّوِیْ لَنْ یُوْوِیْ الامر منه اِیُوْلُتُوْ وَاَوِیْ

يَا وَيُؤِيُّوْا النَّيَّ عَنْهُ لَا تَأْوِلُوْا لَا يَأْوِلُوْا النَّظْرُ مِنْهُ صَاعِيْ مَا وَيَا يَنْ
مَا وَيُؤِيُّوْا لَا تَأْوِلُوْا مِنْهُ مِثْوِيْ مِثْوِيَّانِ مَا وَيُؤِيُّوْا مِثْوِيْ مِثْوِيَّانِ
مِثْوِيَّانِ مَا وَيُؤِيُّوْا مِثْوِيَّانِ مِثْوِيَّانِ مَا وَيُؤِيُّوْا مِثْوِيَّانِ مِثْوِيَّانِ
افعل التفضيل منه أَعْوِيْ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ
أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ أَعْوِيَّانِ
مفتوح ياء بالفتحة بدل كروند أَوِيْ شديا وَيْ درمل يَا وَيْ بود ضممه ياء و شوار
داشته حذف كروند أَوِيْ مثل رِيْ شد اعلال همه صيغ پر واضح است.
المحمد وهو ولي التوفيق فقط -

خَاتِمَهُ الطَّبَع

محمد بن محمد علی رسولہ الکریم کہ ابواب الصرف جدید مطبوع و منظور اہل
 فضل و کمال گردید۔ این کتاب مستطاب کتابہ است کہ خوبیش نہ از ماہ کُلُّ
 جدید لَیْزُ است بل ازینکہ با صغر حجم از چند کتب متغنی میگرداند و طالب
 را با مطلوبی نشانزد فوائد جلیلہ در ولغیف است و عواید جمیلہ از و منیف بر ناقص
 طبعان اجزائے مثال و ابار ثقیل محنت خفیف مے سازد و صحیح مزاجان مضاعف
 خصال را بر ترقی علم سرفزیدت می برافرازد اگر تعلیلات و قوانین خواہی در و مندرج
 است و اگر خواص ابواب و لطف مضامین جوئی در مے مندرج حسن ترکیبش
 شہرہ آفاق نموده از مطبوعہائے سابقہ گوئی سبقت ربوده و خوبی ترتیبش خسار
 افاضت کشودہ طالبان را رغبت بر رغبت افزودہ مصنف رحمہ را در مکافات
 این فعل فیض کہ کس را بر حرف او جائے انگشت نیست بجزمت اشم اعظم زیادہ تر از
 ماہی خبر و حال استقبال حاصل و فوائد این نسخہ بکا فہ نام متواصل باد آمین بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد للہ کہ این نسخہ نایاب مرغوب مطلوب طلاب بتصحیح تمام و خوبی مالا کلام حسب
 الحکم جناب حاجی ملک دین محمد اینڈ سنز تاجران کتب لاہور بازار کشمیری و مالک مطبع
 دین محمدی الیکٹرک پریس لاہور طبع شد۔

ضروری التماس

معزز ناظرین ہمارے کتب خانہ نے اپنی ویانداری اور استیلازمی کی وجہ سے اپنے خریداروں کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاہم باوقار اور عام خریداروں دیار و اہصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرما رہے ہیں وہ اسکی خوش معاملگی کے نتائج سے ایک نتیجہ ہے کہ ہمارا کتب خانہ اپنی مجموعی حیثیت کے لحاظ سے بعونہ مشہور ہے دیو پارلویں کو جس قدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جس قدر رعایت مال دیا جاتا ہے۔ اُسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی ہمارے کتب خانہ سے مال منگانے کا موقع ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیسا تھہ پابندی اور لحاظ کی وجہ سے جیسی کچھ روز افزون ترقی اس کتب خانہ کو ہو رہی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں (۱) اس کتب خانہ میں تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی و فارسی اردو کتابوں کا وغیرہ اور میل موجود رہتا ہے۔

(۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپے اور اچھے کاغذ کی چھپی ہوئی موجود ہیں۔
(۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوئی یا چھپ کر کیا ہو گئی ہے۔ بعدہ مجبوری خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے اور جو صاحب لکھ دیتے ہیں۔ ان کو خراب کتاب روانہ نہیں کی جاتی ہے۔

(۴) تاجران کتب دیو پارلویں کیسا تھہ جو مراعات کی جاتی ہیں اور جس نرخ سے جنہیں مال روانہ کیا جاتا ہے اُس سے کم نرخ پر غالباً اور تاجر سے کبھی نہ مل سکے گا۔
(۵) مدارس اسلامیہ طالبان علم کیسا تھہ جیسی رعایتیں کی جاتی ہیں اُس کا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نرخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے۔

پستہ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
ملنے کا۔ اینڈ پرنٹنگ ان بل رتو بازار لاہور

قمر العلوم جامع معظمية



مستند احادیث



تفاسیر

مظاہر حق ترجمہ شرح
مشکوٰۃ تشریف آردو

روپے

۲۰

جلدیں

جلد

۱۰/- اور الحسنات

سید

محمد احمد

قادری

تفسیر الحسنات جلد اول

تفسیر الحسنات جلد دوم

تفسیر موضح القرآن

تفسیر قادری کامل جلد

تفسیر بیان القرآن

تفسیر سورۃ منزل

تفسیر سورۃ یوسف

تفسیر سورۃ فاتحہ

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

تحریر البخاری مترجم آردو امام بخاری

تحریر صحیح مسلم ترجمہ و تفسیر

حقوق و فرائض اسلام مولوی محمد رفیع الدین

الحکام اور رسول کے احکام امین الدین

احکام دین محمدی آردو

پہل احادیث

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور



